

سلسلہ ہفت روزہ  
نور اللغات

علاج

# رزم طہور

دکترہ مجتہدہ بنتی ہاشمی

● سلسلہ درس مابی محدودیت

حلقہ نهم

# ● رمز ظہور

● دکتريہ محمد کبني ماشمي

سرشناسه: بنی هاشمی، سید محمد، ۱۳۳۹  
عنوان و نام پدیدآور: رمز ظهور ﷺ: سلسله درس‌های مهدویت، حلقه نهم  
سید محمد بنی هاشمی.  
مشخصات نشر: تهران: مرکز فرهنگی انتشاراتی منیر، ۱۳۸۹.  
مشخصات ظاهری: ۱۸۴ ص.  
شابک جلد نهم: ۷-۲۱۰-۵۳۹-۹۶۴-۹۷۸  
شابک دوره: ۲-۱۵۸-۵۳۹-۹۶۴-۹۷۸  
وضعیت فهرست‌نویسی: فیبا.  
یادداشت: کتابنامه: همچنین به صورت زیرنویس.  
موضوع: محمد بن حسن (عج)، امام دوازدهم، ۲۵۵ ق. احادیث، مهدویت.  
موضوع: محمد بن حسن (عج)، امام دوازدهم، ۲۵۵ ق. غیبت، دعاها.  
رده‌بندی کنگره: ۱۳۸۸ ۸ س ۸۳ ب / ۲۲۴ BP  
رده‌بندی دیویی: ۲۹۷ / ۴۶۲  
شماره کتابشناسی ملی: ۱۷۲۹۴۱۵



شابک ۷-۲۱۰-۵۳۹-۹۶۴-۹۷۸ ISBN 978 - 964 - 539 - 210 - 7

## رمز ظهور

سید محمد بنی هاشمی  
ناشر: مرکز فرهنگی انتشاراتی منیر  
نوبت چاپ: اول / ۱۳۸۹  
تیراژ: ۲۰۰۰ نسخه  
حروفچینی: شبیر / ۷۷۵۲۱۸۳۶  
چاپ: صاحب کوثر

دفتر مرکزی: خیابان مجاهدین، چهارراه ایسردار، ساختمان پزشکان، واحد ۹ تلفن و فاکس: ۷۷۵۲۱۸۳۶ (خط ۶)  
فروشگاه: تهران، خیابان ایران، خیابان مهدوی پور، پلاک ۶۴ تلفن: ۸۰۱ ۶۶۳۳۵ (خط ۴) ۷۵۲۱۸۳۶ (۰۹۳۵)

وب سایت: <http://www.monir.com>

پست الکترونیک: [info@monir.com](mailto:info@monir.com)

دیگر مراکز بخش: نشر نیک‌معارف، ۶۶۹۵۰۰۱۰ \* نشر آفاق، ۲۲۸۴۷۰۳۵ \* دارالکتب الاسلامیه، ۵۵۶۲۰۴۱۰

نشر رایجه، ۸۸۹۷۶۱۹۸ \* بخش ایند، ۳۳۹۳۰۴۹۶

۲۸۰۰ تومان

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

این حلقه به نیابت از:

محدث بزرگ و فقیه سترگ

شیخ طوسی رحمته الله

به پیشگاه:

مادر بزرگوار علمدار کربلا علیها السلام

بانو امّ البنین علیها السلام

تقدیم می‌گردد.

## فهرست مطالب

|  |    |
|--|----|
| فصل اول: بررسی ادلة نقلی ادعایی بر وجود شرایط لازم یا کافی برای رفع غیبت                                   | ۱۳ |
| درس اول: نظریه وجود ۳۱۳ یار با اخلاص به عنوان شرط لازم ظهور  | ۱۳ |
| وجود ۳۱۳ نفر، شرط کافی یا شرط لازم؟  | ۱۴ |
| عدم توقف ظهور بر تولد ۳۱۳ یار با اخلاص   | ۱۶ |
| معرفی برخی از ۳۱۳ یار امام زمان <small>علیه السلام</small>   | ۱۸ |
| درس دوم: تئوری «خواست مردم، شرط لازم و کافی برای ظهور» (۱)   | ۲۱ |
| استناد به فرمایش امیرالمؤمنین <small>علیه السلام</small>   | ۲۱ |
| تصویری از وضعیت یاران امیرالمؤمنین <small>علیه السلام</small> در زمان خلافت ایشان                          | ۲۴ |
| درس سوم: تئوری «خواست مردم، شرط لازم و کافی برای ظهور» (۲)   | ۳۰ |
| عدم اعتماد امیرالمؤمنین <small>علیه السلام</small> به مردم در قبول خلافت                                   | ۳۰ |
| علت عدم قیام امیرالمؤمنین <small>علیه السلام</small> پس از پیامبر <small>صلی الله علیه و آله و سلم</small> | ۳۳ |
| معنای «حضور الحاضر و قیام الحجّة بوجود الناصر»   | ۳۶ |
| پرسش‌های مفهومی از درس‌های ۱ تا ۳  | ۳۹ |
| درس چهارم: دقت در تحلیل سیره ائمه <small>علیهم السلام</small> (۱)  | ۴۰ |
| عدم وجوب پذیرش بیعت با مردم بر امام <small>علیه السلام</small>   | ۴۰ |

|    |   |
|----|---|
| ۴۱ | ..... قابل تحلیل نبودن سیره ائمه <small>علیهم السلام</small> بر اساس ضوابط بشری               |
| ۴۴ | ..... مثکی بودن همه کارهای ائمه <small>علیهم السلام</small> بر اساس ضوابط الهی                |
| ۴۷ | ..... کمترین فایده نقل این احادیث   |
| ۵۱ | ..... درس پنجم: دقت در تحلیل سیره ائمه <small>علیهم السلام</small> (۲)                        |
| ۵۱ | ..... ائمه: صرفاً مأمور به ظاهر نبوده‌اند   |
| ۵۴ | ..... اعمال ائمه <small>علیهم السلام</small> تنها صورت و جوب برایشان نداشته است               |
| ۵۷ | ..... درس ششم: نظریه «عدم جواز قعود بر امام <small>علیه السلام</small> در صورت وجود یاران»    |
| ۵۷ | ..... فرمایش امام صادق <small>علیه السلام</small>   |
| ۵۹ | ..... مطابق نبودن با ضوابط بشری   |
| ۵۹ | ..... عدم تلازم میان علت عدم قیام و علت قیام  |
| ۶۲ | ..... در اختیار نبودن ضابطه کلی برای سبب قیام ائمه <small>علیهم السلام</small>                |
| ۶۳ | ..... تفاوت سیره امام عصر <small>علیه السلام</small> با سایر ائمه <small>علیهم السلام</small> |
| ۶۵ | ..... درس هفتم: تئوری «رفع علت غیبت، سبب ظهور امام زمان <small>علیه السلام</small> »          |
| ۶۷ | ..... نقد و بررسی این تئوری   |
| ۷۰ | ..... پرسش‌های مفهومی از درس‌های ۴ تا ۷   |
| ۷۱ | ..... فصل دوم: بررسی ادله به ظاهر عقلی، بر ضرورت آمادگی مردم برای رفع غیبت                    |
| ۷۱ | ..... درس هشتم: دلیل اول بر ضرورت آمادگی عمومی مردم (۱)                                       |
| ۷۲ | ..... لزوم حکومت بر دلها  |
| ۷۴ | ..... تحوّل دل‌های مردم پس از ظهور به دست امام عصر <small>علیه السلام</small>                 |
| ۷۹ | ..... درس نهم: دلیل اول بر ضرورت آمادگی عمومی مردم (۲)  |
| ۷۹ | ..... اسلام پس از ظهور: با رغبت یا کراهت  |
| ۸۲ | ..... معنای آیه شریفه: «لا اِکْرَاهَ فِی الدِّینِ»  |
| ۸۵ | ..... درس دهم: دلیل دوم بر ضرورت آمادگی عمومی مردم (۱)  |
| ۸۵ | ..... پیروزی از طریق عادی و نه معجزه  |

## فهرست مطالب □ ۹

|     |  |
|-----|--|
| ۸۹  | ..... منافات نداشتن جنگ و خونریزی پس از ظهور با معجزه بودن آن  |
| ۹۰  | ..... پیروزی مسلمانان در جنگ بدر به اعجاز الهی   |
| ۹۵  | ..... درس یازدهم: دلیل دوم بر ضرورت آمادگی عمومی مردم (۲)  |
| ۹۵  | ..... شباهت قیام امام زمان <small>علیه السلام</small> به غلبه پیامبر <small>صلی الله علیه و آله</small> در جنگ بدر |
| ۹۷  | ..... الهی بودن امر ظهور حضرت مهدی <small>علیه السلام</small>  |
| ۹۸  | ..... لشکریان غیبی امام عصر <small>علیه السلام</small> در هنگام ظهور   |
| ۱۰۰ | ..... تشبیه قیام امام زمان <small>علیه السلام</small> به خروج پیامبر <small>صلی الله علیه و آله</small>            |
| ۱۰۴ | ..... درس دوازدهم: دلیل دوم بر ضرورت آمادگی عمومی مردم (۳)   |
| ۱۰۴ | ..... تأکید بر اعجاز آمیز بودن قیام حضرت مهدی <small>علیه السلام</small>   |
| ۱۰۵ | ..... معجزه بودن تکمیل عقول به دست با برکت امام عصر <small>علیه السلام</small>                                     |
| ۱۰۹ | ..... درس سیزدهم: دلیل سوم بر ضرورت آمادگی عمومی مردم (۱)  |
| ۱۰۹ | ..... ظهور ناکارآمدی حکومت‌های بشری  |
| ۱۱۳ | ..... اتمام حجت بر مدعیان حکومت جهانی قبل از ظهور امام زمان <small>علیه السلام</small>                             |
| ۱۱۷ | ..... درس چهاردهم: دلیل سوم بر آمادگی عمومی مردم (۲)   |
| ۱۱۷ | ..... عدم ضرورت آمادگی عمومی به عنوان شرط ظهور حضرت مهدی <small>علیه السلام</small>                                |
| ۱۲۰ | ..... بعید بودن ظهور مشروط به یأس بشر از قوانین بشری   |
| ۱۲۳ | ..... مشروط نبودن ظهور به رواج فساد  |
| ۱۲۵ | ..... پرسش‌های مفهومی از درس‌های ۸ تا ۱۴   |
| ۱۲۷ | ..... فصل سوم: بررسی نظریاتی درباره پیش شرط ظهور   |
| ۱۲۷ | ..... درس پانزدهم: نظریه تعادل تاریخ (۱)   |
| ۱۲۸ | ..... یک نظریه تاریخی - کلامی در بیان شرایط ظهور   |
| ۱۳۱ | ..... ظهور مصلحان الهی در غیر نقاط تعادل تاریخ   |
| ۱۳۵ | ..... درس شانزدهم: نظریه تعادل تاریخ (۲)   |
| ۱۳۵ | ..... رو به سوی رشد نداشتن تاریخ بشریت   |



- درخشان بودن آینده تاریخ فقط بر اساس اخبار غیبی ..... ۱۳۶
- مشروط نبودن ظهور امام زمان علیه السلام به پر شدن جهان از ظلم و جور ..... ۱۳۷
- استقرار حکومت حضرت مهدی علیه السلام مستلزم گشتار عمومی نیست ..... ۱۳۹
- دموکراسی، معیار مشروعیت نظام حکومت امام زمان علیه السلام نیست ..... ۱۴۱
- درس هفدهم: یک نظریه نقلی - کلامی در ارائه پیش شرط ظهور (۱) ..... ۱۴۴
- عدالت خواهی مردم، پیش شرط ظهور! ..... ۱۴۴
- تعیین نشدن پیش شرط ظهور در احادیث ..... ۱۴۸
- صحیح نبودن تقسیم بندی تاریخ امامت به سه دوره ..... ۱۵۰
- درس هجدهم: یک نظریه نقلی - کلامی در ارائه پیش شرط ظهور (۲) ..... ۱۵۳
- نه عدالت خواهی مردم، شرط لازم ظهور است و نه عمل آنها به عدالت ..... ۱۵۳
- راز غیبت، آماده شدن مردم جهان برای ظهور نیست ..... ۱۵۷
- درس نوزدهم: نظریه اختیاری بودن ظهور ..... ۱۵۹
- غیبت و ظهور، کار ماست! ..... ۱۵۹
- کار خدا بودن ظهور امام زمان علیه السلام ..... ۱۶۲
- خدایی بودن ظهور امام عصر علیه السلام ..... ۱۶۵
- درس بیستم: آثار پیش شرط قائل نبودن برای ظهور ..... ۱۷۰
- برنامه ریزی برای پیروزی نهضت امام زمان علیه السلام کار ما نیست ..... ۱۷۰
- عدم یأس از ظهور در فرض فراهم نبودن شرایط و زمینه های بشری آن ..... ۱۷۱
- ایجاد انگیزه برای تلاش و جهاد در صورت اعتقاد به الهی بودن امر ظهور ..... ۱۷۴
- ضرورت انجام وظیفه همراه با دعا بر تعجیل فرج امام عصر علیه السلام ..... ۱۷۶
- پرسش های مفهومی از درس های ۱۵ تا ۲۰ ..... ۱۷۹
- فهرست منابع ..... ۱۸۱

در حلقه هشتم درباره علل غیبت امام عصر علیه السلام به تفصیل سخن گفتیم. اکنون باید این مطلب را بررسی نماییم که: پایان یافتن دوران غیبت، منوط به تحقق چه شرایطی است؟ یا به تعبیر دیگر: شرایط «لازم» برای رفع غیبت امام زمان علیه السلام چیست؟ همچنین آیا می‌توانیم یک یا چند عامل را به‌عنوان شرط یا شرایط «کافی» برای ظهور حضرت، تلقی کنیم و آنگاه حکم کنیم که در صورت تحقق آنها، ایشان باید ظهور فرمایند؟

این دو موضوع در برخی از کتابهای مربوط به موضوع مهدویت به صورتهای مختلف، مورد بحث قرار گرفته است. بعضی خواسته‌اند با ادله نقلی (احادیث) به این سؤال‌ها پاسخ دهند و برخی از پاسخ‌ها هم مستقیماً جنبه نقلی ندارند، بلکه بیاناتی ظاهراً عقلی است که در بعضی از آنها ادله نقلی به‌عنوان مؤید مورد استفاده قرار گرفته‌اند. در این حلقه ابتدا پاسخ‌های نقلی را بررسی می‌کنیم و سپس به پاسخ‌های غیر نقلی که داعیه عقلی بودن هم دارند، خواهیم پرداخت.

# فصل ۱

## بررسی ادله نقلی ادعایی بوجود شرایط لازم یا کافی برای رفع غیبت

### درس اول: نظریه وجود ۳۱۳ یار با اخلاص به عنوان شرط لازم ظهور

اولین و مشهورترین شرطی که برای پایان یافتن دوران غیبت امام مهدی علیه السلام مطرح می شود این است که یاران با اخلاصی به تعداد اصحاب جنگ بدر برای آن حضرت فراهم شوند؛ به طوری که اگر یاران ایشان به این تعداد نرسد، ظهور نخواهند فرمود.  
می گویند:

ما در زمان غیبت او وظایفی داریم و باید عمل کنیم تا شرایط ظهورش فراهم گردد، فرموده اند: تا حداقل سیصد و سیزده نفر از بندگان صالح و مخلص جمع نشوند، او ظهور نخواهد کرد!  
گاهی هم گفته می شود:

... بشر از حضور فعال آن حضرت در محرومیت باقی بماند، تا آن

زمان که از نسل پاکان، یاران حضرت بقیة الله الاعظم به وجود آیند و آن حضرت را اقامه کنند.<sup>۱</sup>

کسانی که این نظریه را مطرح می‌کنند، به احادیثی نظر دارند که تعداد یاران اولیة امام عصر علیه السلام را ۳۱۳ نفر معرفی کرده‌اند. این بزرگواران از آن احادیث چنین فهمیده‌اند که به وجود آمدن این تعداد، شرط لازم برای ظهور امام علیه السلام است و بسیاری هم - چنانکه در حلقه پیشین آوردیم - علت عدم ظهور ایشان را تا زمان حاضر، فراهم نشدن این تعداد می‌دانند. در پاسخ به این نظریه، چند نکته را متذکر می‌شویم:

#### وجود ۳۱۳ نفر، شرط کافی یا شرط لازم؟

اول اینکه احادیث متعددی بر این دلالت می‌کنند که تعداد یاران اولیة امام عصر علیه السلام در هنگام ظهور ۳۱۳ نفر هستند. در حلقه هشتم نمونه‌هایی از این احادیث را نقل کردیم و توضیح دادیم که اکثر اینها، بودن این تعداد را به عنوان شرط ظهور حضرت مطرح نکرده‌اند و آن مواردی هم که به صورت قضیة شرطیه بیان شده است، ناظر به جمع شدن این تعداد پس از اعلام ظهور حضرت می‌باشد و خود ظهور به هیچ وجه، مشروط به فراهم آمدن این یاران نمی‌باشد.

اکنون برای روشن‌تر شدن بحث به این نکته توجه می‌دهیم که به فرض وجود قضایای شرطیه در این موضوع، مفاد آنها چنین می‌شود: «اگر ۳۱۳ یار با اخلاص برای امام علیه السلام باشد، ایشان ظهور می‌کنند». در این صورت حدّا کثر می‌توان گفت که این قضیه، وجود ۳۱۳ یار با

۱ - کمال هستی در عصر ظهور، مقدمه، ص ۱۴.

اخلاص را شرط کافی برای ظهور حضرت دانسته است که ما در حلقه گذشته، بطلان این معنا و عدم دلالت این قضیه را بر آن، روشن ساختیم. اما ادعایی که در بحث فعلی مطرح است، وجود این تعداد را شرط لازم برای ظهور می‌داند، در حالی که این قضایای شرطیه - به فرض وجود - هیچ‌گونه دلالتی بر این امر ندارند.

اگر وجود ۳۱۳ یار امام علیه السلام شرط لازم برای ظهور ایشان باشد، باید قضیه شرطیه به این صورت باشد: «اگر امام علیه السلام ۳۱۳ یار با اخلاص نداشته باشند، ظهور نمی‌کنند» اگر چنین قضیه‌ای در احادیث آمده باشد، می‌توانیم از آن، شرط لازم بودن ۳۱۳ یار را برای ظهور حضرت استنباط کنیم، ولی چنین تعبیری مطلقاً در احادیث وارد نشده است و از قضیه شرطیه قبلی نیز این معنا استفاده نمی‌شود.<sup>۱</sup>

فراموش نشود که ادعای مورد بحث، صرفاً جنبه نقلی دارد و ما به

---

۱ - اگر بخواهیم مطلب را با استفاده از نماد منطق گزاره‌ها توضیح دهیم، می‌توانیم بگوییم:

اگر

وجود ۳۱۳ یار با اخلاص برای امام علیه السلام = P

ظهور امام علیه السلام = Q

آنگاه:

اگر امام علیه السلام ۳۱۳ یار داشته باشند، ظهور می‌کنند =  $(P \rightarrow Q)$

از این قضیه شرطیه نمی‌توان نتیجه گرفت که: «اگر امام علیه السلام ۳۱۳ یار نداشته باشند، ظهور نمی‌کنند» چون شکل منطقی آن چنین است:  $(\sim P \rightarrow \sim Q)$  و این قضیه با قضیه  $(P \rightarrow Q)$  هم‌ارز نیست. پس به فرض وجود قضایای شرطیه‌ای به آن مضمونی که معمولاً معنا می‌کنند، از آنها وجود ۳۱۳ یار با اخلاص به‌عنوان شرط لازم برای ظهور حضرت استفاده نمی‌شود.

همین دلیل، نقد خود را بر اساس مدلول احادیث، مطرح می‌کنیم. خارج از قلمرو دلالت احادیث نمی‌توان ادعا کرد که شرط ظهور حضرت، فراهم آمدن ۳۱۳ یار برای ایشان است. بنابراین اصل ادعا به هیچ وجه جنبه عقلی ندارد که بخواهیم از دیدگاه عقل، مسأله را بررسی و نقد کنیم. البته اگر به فرض، کسی بخواهد به این ادعا صبغه عقلی بدهد، آنگاه می‌توان گفت که این امر، خارج از قلمرو مستقلات عقلیه است. بنابراین هیچ‌گونه ادعای عقلی در این موضوع از اساس پذیرفته نیست.

### عدم توقف ظهور بر تولد ۳۱۳ یار با اخلاص

نکته دوم: به فرض اینکه وجود ۳۱۳ یار با اخلاص برای حضرت، شرط لازم برای ظهور ایشان باشد، نمی‌توان گفت که اینها هنوز متولد نشده‌اند و غیبت امام علیه السلام تا به دنیا آمدن آنها باید ادامه یابد.

دلیل ما بر این مطلب، دو چیز است: اولاً - چنانکه در انتهای حلقه پیشین گفتیم - تنها دلیل کسانی که می‌گویند این تعداد تا کنون تولد نیافته‌اند، عدم ظهور امام علیه السلام است، در حالی که عدم دلالت این دلیل را بر مدعایشان مستدلاً مطرح کردیم. ثانیاً شواهد نقلی متعددی وجود دارد که نشان می‌دهد این ۳۱۳ یار با اخلاص حضرت مهدی علیه السلام، متعلق به همه زمانها در طول تاریخ هستند و برخی از آنها حتی قبل از ظهور پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله متولد شده و پس از طی عمر خود از دنیا رفته‌اند و بقیه از امت اسلام می‌باشند که در طول قرون متمادی از میان مسلمانان واقعی، برگزیده می‌شوند. اینها انتخاب شده‌ها و بهترین‌های هر دوران هستند که لیاقت خود را برای قرار گرفتن در صدر یاران مهدی موعود عجل الله تعالی فرجه الشریف به اثبات رسانده‌اند.

## فصل اول: بررسی ادله نقلی \* ۱۷

ما برخی از این شواهد را در اینجا نقل می‌کنیم تا روشن شود که نمی‌توان ادعا کرد: «ظهور امام علیه السلام متوقف بر به دنیا آمدن اینها از نسل پاکان است.» ما نمی‌دانیم، چه بسا همه ایشان یا اکثر آنان یا حداقل تعدادی از آنها در زمانهای گذشته به دنیا آمده و از دنیا رفته باشند و اکنون در برزخ، انتظار ظهور امامشان را بکشند تا به اذن و قدرت خدای متعال به دنیا رجعت کنند و به بالاترین آرزوی خود در دنیا - که همانا یاری امام زمان علیه السلام بوده - نائل شوند. پس پایان یافتن دوران غیبت، مشروط به تولد ۳۱۳ یار با اخلاص نیست، بلکه بسیاری از ایشان منتظر ظهور امام علیه السلام هستند تا به دنیا برگردند.

شواهد نقلی این موضوع در بحث «رجعت» که از ضروریات اعتقادات شیعه می‌باشد، مطرح شده است. در قرآن کریم حداقل ۷۰ آیه می‌توان سراغ گرفت که به رجعت تفسیر می‌شود.<sup>۱</sup> در مورد روایات هم استاد اعظم علم الحدیث، مرحوم علامه مجلسی رضوان الله تعالی علیه در بحث خود درباره رجعت می‌فرماید:

چگونه ممکن است کسی که حَقَانِیَّتِ اِئِمَّةِ اطهار علیهم السلام را باور نموده، نسبت به چیزی که نزدیک به دویست حدیث صریح از طریق بیش از چهل راوی بزرگ و مورد اعتماد، درباره آن نقل کرده‌اند، شک نماید. و اگر احادیث بحث رجعت، متواتر نباشند، در هیچ موضوع دیگری نمی‌توان ادعای تواتر نمود.<sup>۲</sup>

---

۱ - علاقمندان به تحقیق مفصل در این موضوع می‌توانند به کتاب ارزشمند «رجعت یا دولت کریمه خاندان وحی علیه السلام» نوشته مرحوم محمد خادمی شیرازی مراجعه نمایند.

۲ - بحار الانوار، ج ۵۳، ص ۱۲۲ و ۱۲۳.

### معرفی برخی از ۳۱۳ یار امام زمان علیه السلام

با اتکاء به این اساس محکم، اکنون چند نمونه از شواهد مورد بحث را مطرح و بررسی می‌نماییم:  
امام صادق علیه السلام فرمودند:

إِذَا قَامَ قَائِمُ آلِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اسْتَخْرَجَ مِنْ ظَهْرِ الْكَعْبَةِ سَبْعَةَ وَ  
عِشْرِينَ رَجُلًا خَمْسَةَ عَشَرَ مِنْ قَوْمِ مُوسَى الَّذِينَ يَقْضُونَ  
بِالْحَقِّ وَ بِهِ يَعْدِلُونَ وَ سَبْعَةَ مِنْ أَصْحَابِ الْكَهْفِ وَ يُوشَعَ  
وَ صِيَّ مُوسَى وَ مُؤْمِنَ آلِ فِرْعَوْنَ وَ سَلْمَانَ الْفَارِسِيِّ وَ أَبَا  
دُجَانَةَ الْأَنْصَارِيِّ وَ مَالِكَ الْأَشْتَرِ<sup>۱</sup>

وقتی قائم آل محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قیام کند، از پشت کعبه بیست و هفت نفر را خارج می‌سازد: پانزده نفر از قوم حضرت موسی علیه السلام که به حق قضاوت و اجرای عدالت می‌کنند و هفت نفر از اصحاب کهف و حضرت یوشع وصی موسی علیه السلام و مؤمن آل فرعون و سلمان فارسی و ابودجانة انصاری و مالک اشتر.

افرادی که در این حدیث شریف، نام برده شده‌اند، بهترین‌ها و برگزیدگان زمان خود بوده‌اند و برخی مانند حضرت یوشع بن نون مقام برگزیده پیغمبری را از سوی خداوند داشته‌اند. تعبیر «استخراج من ظهر الكعبه» (خارج ساختن از پشت کعبه) نشان می‌دهد که اینها جزء یاران اولیه حضرت مهدی علیه السلام هستند و در ابتدای ظهور - که از خانه کعبه آغاز می‌شود - خدمت مولایشان حاضر می‌شوند و در زمرة سران یاران

۱ - تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۳۲، ح ۹۰.



آن حضرت قرار می‌گیرند.

شبه همین حدیث از امام جعفر صادق علیه السلام نقل شده که به جای «مؤمن آل فرعون»، جناب «مقداد» را نام برده‌اند و در پایان حدیث فرموده‌اند:

... فَيَكُونُونَ بَيْنَ يَدَيْهِ أَنْصَاراً وَ حُكَّاماً.<sup>۱</sup>

... پس اینها در حضور امام علیه السلام، یاران و حاکمان (سران) می‌باشند.

تعبیر «حکام» نشان می‌دهد که این افراد جزء گروه اوئیه یعنی همان ۳۱۳ نفر یاران با اخلاص حضرت هستند. در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام در میان این ۲۷ نفر به جای سلمان، نام جناب «جابر انصاری» به چشم می‌خورد.<sup>۲</sup>

به هر روی، غرض از ذکر این نمونه‌ها روشن شدن این حقیقت است که ظهور امام زمان علیه السلام متوقف بر پدید آمدن ۳۱۳ یار با اخلاص ایشان نیست، بلکه هرگاه خداوند اجازه فرماید، امام علیه السلام ظاهر شده و به دنبال آن، یاران اوئیه ایشان به حضرتش خواهند پیوست و حداقل گروهی از این افراد، سالها بلکه قرن‌ها قبل، از دنیا رفته‌اند و برای یاری امامشان رجعت خواهند کرد. حال اگر کسی ادعا کند که: غیر از افراد نامبرده شده در احادیث، بقیه ۳۱۳ نفر هنوز به دنیا نیامده‌اند و ظهور حضرت، مشروط به وجود آنهاست، در پاسخ می‌گوییم: این ادعا کاملاً بی‌دلیل است و ما اطلاعی نداریم که چند نفر از این افراد هنوز به دنیا

۱ - بحار الانوار، ج ۵۳، ص ۹۱.

۲ - دلائل الامامة، ص ۲۴۷.

نیامده‌اند، چه بسا همه آنها جزء رجعت کنندگان باشند. یک امر  
مجهول را نمی‌توانیم بدون هیچ دلیلی - نه عقلی و نه نقلی - شرط لازم  
ظهور امام علیه السلام بدانیم.

## درس دوم: تئوری «خواست مردم، شرط لازم و کافی برای ظهور» (۱)

دومین تئوری مطرح شده در خصوص شرط لازم ظهور این است که  
می‌گویند:

حجج الهی بدون خواست مردمان اقدام به قیام نمی‌کنند.<sup>۱</sup>  
ادله مختلفی برای این ادعا مطرح کرده‌اند که برخی از آنها صورت  
عقلی دارد و ما در فصل آینده به نقل و بررسی آنها خواهیم پرداخت.

استناد به فرمایش امیرالمؤمنین علیه السلام

اما از ادله نقلی، مهم‌ترین دلیل، قسمتی از فرمایش امیرالمؤمنین علیه السلام  
در خطبه شفشقیه است. می‌گویند:

بخش عمده حکومت آل محمد علیهم السلام بر دوش مردمان است و  
باید گروهی آماده اقامه آن حضرت گردند. امیرالمؤمنین علیه السلام در

---

۱ - کمال هستی در عصر ظهور، مقدمه، ص ۱۵.

ضمن خطبه شقشقیه می فرمایند:

أما وَ الَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ وَ بَرَأَ النَّسْمَةَ لَوْلَا حُضُورُ الْحَاضِرِ وَ  
 قِيَامُ الْحُجَّةِ بِوُجُودِ النَّاصِرِ وَ مَا أَخَذَ اللَّهُ عَلَى الْعُلَمَاءِ أَنْ  
 لَا يُقَارُوا عَلَى كِظَّةِ الظَّالِمِ وَ لَا سَعْبِ الْمَظْلُومِ لِأَلَقِيَتْ حَبْلَهَا  
 عَلَى غَارِبِهَا وَ لَسَقِيَتْ آخِرَهَا بِكَأْسِ أَوْلِيهَا.

آگاه باشید! سوگند به خدایی که میان دانه را شکافت و انسان را  
 آفرید، اگر نبود اجتماع مردم (در آستانه) من و قیام حجت خدا  
 (که) در صورت وجود یاور (لازم است) و اگر نبود عهد الهی که  
 خدای تعالی از دانایان گرفته تا بر سیری ظالم و گرسنه ماندن  
 مظلوم راضی نشوند، هر آینه ریسمان و مهار شتر خلافت را بر  
 کوهان آن می انداختم و آخر خلافت را به کاسه نخست آن آب  
 می دادم.<sup>۱</sup>

نویسنده محترم از این خطبه شریف چنین استنباط کرده اند که  
 حضور حاضرین و وجود ناصرین، شرط لازم قیام امام علیه السلام می باشد  
 و این یک قاعده کلی برای همه امامان است؛ هر چند که  
 امیرالمؤمنین علیه السلام صرفاً درباره خودشان فرموده اند. به دلیل همین  
 استنباط است که پس از نقل آن جملات از خطبه، چنین آورده اند:  
 «باری، حجج الهی بدون خواست مردمان اقدام به قیام نمی کنند».<sup>۲</sup>

۱ - آنچه نقل شد از مقدمه کتاب کمال هستی در عصر ظهور، ص ۱۵ می باشد.  
 اما در نسخ نهج البلاغه خطبه ۳ به جای «الظالم»، «ظالم» و به جای «المظلوم»،  
 «مظلوم» آمده است. (رجوع شود به: نهج البلاغه صبحی صالح، ص ۵۰)

۲ - کمال هستی در عصر ظهور، مقدمه، ص ۱۵.

در قسمت اول فرمایش خود نیز گفته‌اند: «باید گروهی آماده اقامه آن حضرت گردند.»

اکنون باید دید مقصود ایشان از گروه اقامه کننده حضرت صاحب الامر علیه السلام چه کسانی هستند. اگر مراد ایشان از این گروه، یاران خاص و برگزیده امام عصر علیه السلام باشند، در رأس آنها همان ۳۱۳ فرد با اخلاص‌اند و در گذشته به اندازه کافی استدلال کردیم که وجود ایشان را نمی‌توان شرط لازم ظهور آن حضرت دانست. بنابراین نمی‌توان گفت که «باید» گروهی آماده اقامه آن حضرت گردند تا ایشان ظهور فرمایند. چنین «باید»ی از هیچ دلیل نقلی استفاده نمی‌شود.

اما اگر مراد از گروه اقامه کننده، عموم مردم باشند (که البته بعید به نظر می‌رسد)، همان فرضی است که اکنون محل بحث ماست و باید لزوم و ضرورت آن را برای ظهور حضرت مورد بررسی قرار دهیم. پیش از آغاز این بررسی، مطلب دیگری را هم که گاهی از این فرمایش امیرمؤمنان علیه السلام استنباط می‌شود، یادآوری می‌کنیم. می‌گویند: «در صورت خواست مردم و اعلام آمادگی ایشان، قیام بر امام علیه السلام واجب می‌شود.» دلیل این ادعا تعبیر «قیام الحجة بوجود الناصر» است که فرموده‌اند: با وجود یاران، حجت بر امام علیه السلام تمام می‌شود و در واقع، عذری برای ایشان در مورد عدم ظهور باقی نمی‌ماند. در حقیقت ادعا این است که حضور مردم علاوه بر شرط لازم، شرط کافی برای ظهور حضرت هم هست.<sup>۱</sup>

۱ - همان نویسنده محترم نیز در ترجمه خطبة شفشقیه، جمله‌ای را افزوده‌اند که

بنابراین کَلّ مدّعا این می‌شود که حضور مردم شرط لازم و کافی برای ظهور امام علیه السلام می‌باشد.  
 اکنون به بررسی این نظریه می‌پردازیم:

### تصویری از وضعیت یاران امیرالمؤمنین علیه السلام در زمان خلافت ایشان

اولین مطلبی که باید روشن شود این است که امیرالمؤمنین علیه السلام از حضور حاضر و وجود ناصر، چه کمّ و کیفی از حضور و وجود مردم و یاران را اراده کرده‌اند. از جهت کمّیت باید دید چه تعداد و چند درصد مردم برای بیعت با ایشان اعلام آمادگی کردند و از جهت کیفیت باید دانست آنها چگونه افرادی بودند. آیا همه آنها که ادّعی نصرت امام علیه السلام را داشتند، یاران واقعی ایشان بودند؟ چند درصد آن مردم، امیرالمؤمنین علیه السلام را به معنای شیعی کلمه، «امام» می‌دانستند؟ آیا آن حضرت با اعتماد بر اکثریتی که سنی مذهب بودند، خلافت را پذیرفتند یا آنها را واقعاً شیعه می‌پنداشتند؟ آیا علم امام علیه السلام به باطن افراد در تصمیم ایشان برای قبول خلافت، مؤثر بوده یا خیر؟

اینها بخشی از سؤالاتی است که تا پاسخ آنها روشن نشود، استنباط صحیحی از فرمایش امیرالمؤمنین علیه السلام نمی‌توان کرد. با مراجعه به

حکما از آن، وجوب ظهور حضرت در صورت وجود یاور استفاده می‌شود. ایشان عبارت را چنین ترجمه کرده‌اند: اگر نبود... قیام حجت خدا (که) در صورت وجود یاور (لازم است). ظاهراً مقصود از «الحجّة» را در فرمایش امیرالمؤمنین علیه السلام، خود امام علیه السلام دانسته‌اند، اما این ترجمه صحیح نیست و معنای «قیام الحجّة»، قیام امام علیه السلام نمی‌باشد؛ بلکه مقصود اتمام حجت بر امام علیه السلام است که در ادامه مباحث، توضیح آن خواهد آمد.

تاریخ می‌توان فهمید که اکثریت مردم، در شرایطی که پس از خلافت عثمان درخواست بیعت با امیرالمؤمنین علیه السلام کردند، آن حضرت را به معنای درست کلمه «امام» نمی‌دانستند. آنها ایشان را خلیفه چهارم مسلمانان دانسته، به سبک و سیاق خلفای گذشته برای خلافت حضرت امیر علیه السلام، مشروعیت قائل بودند. شاهد این حقیقت، یکی از خطبه‌های آن حضرت است که درباره ابتدای دوران خلافت خود ایراد کرده و در آن به ذکر حدود بیست مورد از بدعت‌های خلفای پیشین پرداخته‌اند که البته - به خاطر مخالفت عمومی جامعه - نتوانسته‌اند در آنها تغییری ایجاد کنند. فرمودند:

قَدْ عَمِلَتِ الْوَلَاةُ قَبْلِي أَعْمَالًا خَالَفُوا فِيهَا رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ  
 مُتَعَمِّدِينَ لِخِلَافِهِ، نَاقِضِينَ لِعَهْدِهِ، مُغَيِّرِينَ لِسُنَّتِهِ وَ لَوْ حَمَلْتُ  
 النَّاسَ عَلَى تَرْكِهَا وَ حَوَّلْتُهَا إِلَى مَوَاضِعِهَا وَ إِلَى مَا كَانَتْ فِي  
 عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ لَتَفَرَّقَ عَنِّي جُنْدِي حَتَّى أَبْقَى وَ حُدِي  
 أَوْ قَلِيلٌ مِنْ شِيعَتِي الَّذِينَ عَرَفُوا فَضْلِي وَ فَرَضَ إِمَامَتِي مِنْ  
 كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ سُنَّةِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ .<sup>۱</sup>

حاکمان پیش از من، اعمالی انجام داده‌اند که در آن با رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ مخالفت ورزیده‌اند، در حالی که تعمد به مخالفت با ایشان و نقض بیعت آن حضرت و تغییر دادن سنتش را داشتند. و من اگر - به فرض - مردم را به ترک آن بدعت‌ها وامی‌داشتم و آنها را به جایگاه‌های صحیح خود و به آنچه در زمان رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بود باز می‌گرداندم، لشکریانم از گرد من پراکنده

می‌شدند تا آنجا که خودم تنها می‌ماندم یا تنها عده کمی از شیعیانم که فضیلت و لزوم امامت مرا بر اساس کتاب خدای عزوجل و سنت رسول خدا ﷺ پذیرفته‌اند.

روشن است که این فرمایش، ناظر به ابتدای پذیرش خلافت از جانب امیرالمؤمنین علیه السلام است و به خوبی جو عمومی جامعه آن روز را نشان می‌دهد. حضرت آشکارا فرموده‌اند که نتوانسته‌اند بدعت‌های خلفای گذشته را - که اظهار مخالفت عمدی با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در امر دین بود - اصلاح فرمایند. علت این ناتوانی، عدم پذیرش عموم مردم بوده است تا آنجا که اگر می‌خواستند این امر را بر آنها تحمیل کنند، همان کسانی که در لشکر ایشان بوده‌اند، با حضرتش مخالفت می‌کرده‌اند و تنهایشان می‌گذاشته‌اند.

از این فرمایش معلوم می‌شود که اکثریت یاران حضرت امیر علیه السلام - که در رکاب ایشان می‌جنگیدند - قائل به امامت ایشان - به مفهوم شیعی‌اش - نبوده‌اند، بلکه به عنوان همان امامتی که اهل سنت برای خلفای گذشته قائل هستند، امیرالمؤمنین علیه السلام را خلیفه چهارم می‌شناخته‌اند. شیعیان ایشان چنان در اقلیت بوده‌اند که حضرت فرموده‌اند: یا تنها می‌ماندم و یا من باقی می‌ماندم با گروه اندکی از شیعیانم که مرا به معنای واقعی کلمه، امام می‌دانستند.

ایشان در انتهای فرمایش خود مثالی زده‌اند که به خوبی گویای وضعیت عمومی مسلمانانی است که با ایشان به عنوان خلیفه بیعت کردند.

وَاللّٰهُ لَقَدْ اَمَرْتُ النَّاسَ اَنْ لَا يَجْتَمِعُوْا فِیْ شَهْرِ رَمَضَانَ اِلَّا فِی



فَرِيضَةٌ وَأَعْلَمْتُهُمْ أَنَّ اجْتِمَاعَهُمْ فِي النَّوَافِلِ بِدْعَةٌ، فَتَنَادَى  
بَعْضُ أَهْلِ عَسْكَرِي مِمَّنْ يُقَاتِلُ مَعِي: يَا أَهْلَ الْإِسْلَامِ! غَيَّرْتُ  
سُنَّةَ عُمَرَ! يَنْهَانَا عَنِ الصَّلَاةِ فِي شَهْرِ رَمَضَانَ تَطَوُّعًا! وَ لَقَدْ  
خِفْتُ أَنْ يَثُورُوا فِي نَاحِيَةِ جَانِبِ عَسْكَرِي. مَا لَقَيْتُ مِنْ هَذِهِ  
الْأُمَّةِ مِنَ الْفُرْقَةِ وَ طَاعَةِ أُمَّةِ الضَّلَالَةِ وَ الدُّعَاةِ إِلَى النَّارِ... مَا  
لَقِيَ أَهْلُ بَيْتِ نَبِيِّ مِنْ أُمَّتِهِ مَا لَقِينَا بَعْدَ نَبِينَا وَ اللَّهُ الْمُسْتَعَانُ  
عَلَى مَنْ ظَلَمْنَا.<sup>۱</sup>

به خدا قسم به مردم دستور دادم که در ماه رمضان جز نماز  
واجب را به جماعت نخوانند و به آنها اعلام کردم که به جماعت  
خواندن نماز مستحبتی بدعت است. در آن زمان یکی از لشکریانم  
که در رکاب من می‌جنگید، فریاد زد: ای اهل اسلام، سنت عمر  
را تغییر دادند! (علی) ما را از خواندن نماز مستحبتی در ماه  
رمضان نهی می‌کند! پس ترسیدم که در گوشه‌ای از لشکر  
شورش به پا کنند. چه‌ها دیدم از این امت، از جدایی‌شان و از  
اطاعتشان در برابر پیشوایان گمراهی و کسانی که به سوی آتش  
(جهنم) می‌خوانند... اهل بیت هیچ پیغمبری، آنچه را ما بعد از  
پیامبرمان دیدیم، از امت خودش ندید و از خداوند علیه کسانی که  
بر ما ستم ورزیدند، استعانت می‌جویم.

می‌بینیم که نگرانی آن حضرت از لشکریان خودش است؛ نه از  
معاویه و بنی‌امیه. نوع مخالفت یاران حضرت امیر علیه السلام با ایشان نشان  
می‌دهد که آنها بدعت‌های خلفای گذشته را بر سنت‌های الهی - که آن

حضرت می خواستند - ترجیح می دادند و لذا تغییر را در آنچه از ناحیه خلیفه دوم، مشروع دانسته شده بود، تاب نمی آوردند. این وضعیت اکثریت مردمی بود که با امیرالمؤمنین علیه السلام بیعت کرده بودند.

نمونه دیگر از همین قبیل، در زمانی بود که آن حضرت خواستند «شریح» را از منصب قضاوت، عزل کنند. مردم کوفه در مخالفت با این کار، اظهار داشتند: «او را عزل مکن زیرا عمر او را نصب کرده است! ما با تو بیعت کرده ایم که چیزی از آنچه را که ابوبکر و عمر مقرر کرده اند، تغییر ندهی!!»<sup>۱</sup>

این ماجرا وضعیت حاکم بر جو جامعه را در آن زمان نشان می دهد. وقتی مردم کوفه - که پایتخت حکومت حضرت امیر علیه السلام بود - چنین مخالفتی اظهار نمایند، حال بقیه مردم روشن است. ما می بینیم حتی «ابن عباس» نیز وقتی پیشنهاد ابقای معاویه را در حکومت شام به حضرتش می دهد، با این استدلال پیش می آید که عمر بن خطاب در دوران خلافتش او را به ولایت آن دیار گمارده است.<sup>۲</sup> این توصیه یا نشانگر اعتقاد خود ابن عباس به صحت کارهای عمر بوده و یا حداقل این است که جو عمومی جامعه را نشان می دهد؛ جوی که چنان با خلیفه دوم هماهنگی داشته و علیه امیرالمؤمنین علیه السلام بوده که ابن عباس صلاح آن حضرت را در مخالفت با کارهای عمر نمی دیده است. اظهار نظر ابن ابی الحدید هم در این زمینه شنیدنی است. می گوید:

۱ - تنقیح المقال فی علم الرجال، ج ۲، ص ۸۳.

۲ - شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۹، ص ۲۹.

هر کس موقعیت علی علیه السلام را در زمان خلافتش ملاحظه کند، در خواهد یافت که او همچون افرادی که از تصرف در اموال خویش منع شده‌اند، نمی‌توانست به آنچه خود می‌خواست، برسد. زیرا افرادی که او را به حقیقت می‌شناختند، کم بودند و اکثریت مردم آن اعتقادی را که باید، به او نداشتند و خلفای پیشین را برتر از علی علیه السلام می‌پنداشتند و معتقد بودند که افضل بودن به [تقدم در] خلافت است و از گذشتگان خود تقلید می‌کردند و می‌گفتند که اگر گذشتگان به برتری خلفای پیشین بر علی علیه السلام یقین نداشتند، آنها را مقدم نمی‌کردند... و اکثر آنها به خاطر غیرت و شجاعت عربی همراه او می‌جنگیدند نه از روی دین و عقیده و امام علیه السلام مجبور بود با آنها مدارا کند و جرأت اظهار کردن آنچه معتقد بود نداشت.<sup>۱</sup>

گذشته از همه اینها بهترین گواه بر موقعیت نه چندان خوب امیرالمؤمنین علیه السلام در بین یارانش، سه جنگ بزرگی بود که مسلمانان در طول چهار سال و چند ماه خلافتشان علیه ایشان به راه انداختند، در حالی که حتی یکی از این جنگ‌ها در بیست و پنج سالی که از زمان خلافت خلفای پیشین می‌گذشت، رخ نداده بود. به طور مثال اصحاب جمل (ناکثین) که اولین جنگ را با ایشان راه انداختند، بیعت شکنانی بودند که به عهد خود با امامشان وفانکردند.

---

۱ - شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۷، ص ۷۲.

## درس سوم: تئوری «خواست مردم، شرط لازم و کافی برای ظهور» (۲)

از مطالب درس گذشته دانستیم که اکثر یاران امیرالمؤمنین علیه السلام کسانی بودند که اعتقادی به امامت الهی ایشان نداشتند، بلکه ایشان را به عنوان خلیفه چهارم می شناختند و اجازه تغییر بدعت های خلفای پیشین را به ایشان نمی دادند.

### عدم اعتماد امیرالمؤمنین علیه السلام به مردم در قبول خلافت

اکنون با توجه به شرایط و موقعیت خاص امیرالمؤمنین علیه السلام در میان یارانشان، سؤال این است که مراد حضرت از «حاضر» و «ناصر» در خطبه شریفشان چه کسانی بودند؟ آیا اکثریت کسانی که با ایشان بیعت کردند، عهد و پیمان خود را شکستند؟ آیا حضرت با تکیه بر آنها، تن به قبول خلافت دادند؟ آیا آنها که ادعای نصرت ایشان را داشتند، یاران واقعی حضرت بودند؟ و آیا امیرالمؤمنین علیه السلام

نمی‌دانستند که آنها عهد شکنی خواهند کرد؟ پاسخ این سؤال‌ها روشن است و از مجموع پاسخ‌ها می‌توان نتیجه گرفت که امام علیه السلام، بر اساس حساب‌های عادی و عقلایی، نمی‌بایست حسابی روی یاری آن اکثریت باز کرده باشند. بنابراین قبول خلافت از طرف ایشان بر مبنای اعتماد بر آن سواد اعظم<sup>۱</sup> - که اعتقادی هم به آن حضرت نداشتند - نبوده است. پس ما نباید کلام حضرت را که فرمودند: «لولا حضور الحاضر و قیام الحجة بوجود الناصر...»، بر این معنا حمل کنیم که ایشان چون آمادگی مردم و اجتماع آنها را بر یاری خود، مشاهده کردند، اقدام به قبول خلافت فرمودند یا مانند برخی ساده‌انگاران بگوییم:

امیرالمؤمنین علیه السلام اگر چه بنا به علتی که بر ایشان تحمیل شد، در امور سیاسی غایب بودند... اما هنگامی که نصرت و یاری مردم رسید، غیبت امیرالمؤمنین علیه السلام در امور سیاسی تبدیل به ظهور شد.<sup>۲</sup>

کدام مردم بودند که امیرالمؤمنین علیه السلام می‌توانستند بر اساس نصرت آنها، خلافت را به دست بگیرند؟ آیا این مردم، شایستگی اقامه حضرت امیر علیه السلام را برای خلافت داشتند؟ مگر اینها همان‌هایی نبودند که با امام خود در محو یکی از بدعت‌های خلفای گذشته، آن‌گونه مخالفت کردند که حضرت امیر علیه السلام از شورش آنها بر خود ترسیدند؟ پس ناچاریم عبارت امیرالمؤمنین علیه السلام را در خطبه شریف

---

۱ - یعنی سیاهی لشکر به تعبیر ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه ج ۷، ص ۷۲.

۲ - ماهنامه موعود، شماره ۴۸، ص ۳۳، مقاله «نظریه اختیاری بودن ظهور».

شفشقیه، ناظر به مأموریتی خاص از طرف خداوند بدانیم. گویی حضرت، مأمور بوده‌اند در چنان شرایطی - که اکثریت مردم (هر چند بر اساس اعتقاد نادرست به خلافت و امامت) ادعای نصرت ایشان را کردند - خلافت را بپذیرند و بیعت آنها را قبول کنند. این عهد و پیمان خداوند با امیرالمؤمنین علیه السلام بوده و اگر سخن از قیام حجّت به زبان رانده‌اند، علی القاعده، تحقق همین شرایط ظاهری مقصودشان بوده است.

توضیح مطلب این است که در توضیح عبارت امیرالمؤمنین علیه السلام دو احتمال وجود دارد: یکی اینکه مراد ایشان از حضور حاضر و وجود ناصر، اکثریت مردمی باشد که برای یاری آن حضرت اعلام آمادگی کردند و این چنین ایشان نیز بر مبنای روال عقلایی و عادی بشری وقتی می‌بینند تعداد فراوانی از مردم اصرار بر قبول خلافت از سوی ایشان دارند، دست بیعت با آنها می‌دهند و احتمال دوم اینکه امام علیه السلام هیچ اعتمادی به آن اکثریت نداشته‌اند و به خوبی می‌دانسته‌اند که آنها به بیعت خود وفادار نخواهند ماند. اما از طرف خداوند وظیفه داشته‌اند که اگر این اکثریت - هر چند بدون اعتقاد اصیل دینی - به ایشان روی آوردند، خلافت را بپذیرند و اگر از اتمام حجّت سخن گفته‌اند، همین حجّت الهی، مورد نظر ایشان است. در واقع چون خداوند در صورت وجود چنان شرایطی، قبول خلافت را بر حضرتش واجب (یا جایز) دانسته بود، با پیدایش آن شرایط، حجّت خداوند - از جهت وظیفه (یا اجازه) خاصی که برای آن حضرت روی می‌داد - بر ایشان تمام شده بود. ما باید احتمال دوم را بپذیریم و نمی‌توانیم احتمال اول را درست

بدانیم؛ زیرا اگر امیرالمؤمنین علیه السلام فردی عادی بودند و از باطن و ضمیر انسان‌ها نیز آگاهی نداشتند، نمی‌توانستند به اظهار آمادگی اکثریت آنها اعتماد کنند. وقتی کسانی چون ابن عباس جو عمومی را چنان می‌بینند که عزل معاویه را از ولایت شام - به دلیل اینکه عمر او را منصوب کرده - به صلاح امیرالمؤمنین علیه السلام نشانند، آیا خود آن حضرت - صرف نظر از علم الهی - شرایط عمومی مردم را درک نمی‌کنند؟ حال اگر علم و آگاهی غیبی امام علیه السلام را نسبت به افراد در نظر بگیریم، مطلب واضح‌تر می‌شود و یقین می‌کنیم که ایشان هیچ حسابی روی یاری آن اکثریت باز نکرده بوده و به آنها اعتماد نداشته‌اند.

### علت عدم قیام امیرالمؤمنین علیه السلام پس از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم

نکته دیگری که پذیرفتن این معنا را برای انسان ساده‌تر می‌کند، آن است که پس از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و پیش از غصب خلافت توسط خلفای سه‌گانه، می‌بینیم امیرالمؤمنین علیه السلام برای گرفتن حق خویش قیام نکردند. علت این خانه نشینی چه بوده است؟ همان دو احتمال فوق در این مورد هم مطرح است. برخی می‌گویند چون حضرت، اعوان و انصاری برای گرفتن حق خود نداشتند، دست به قیام نزدند و این امر بر طبق قاعده عقلایی و عادی بشری است که اگر کسی بخواهد در جامعه‌ای قیام به حق بکند، در صورت فراهم نبودن شرایط و زمینه‌های اجتماعی، آن قیام به شکست می‌انجامد و لذا حضرت از اینکه بتوانند با وجود عده بسیار کم اصحاب خود، پیروز شوند، ناامید بودند و به همین دلیل قیام نکردند. این یک احتمال.

احتمال دیگر در اینجا این است که قیام نکردن حضرت امیر علیه السلام بر

اساس قاعده و ضابطه عادی بشری نبود، بلکه دستور و وظیفه خاصی را پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از جانب خداوند به امیرالمؤمنین علیه السلام ابلاغ فرموده بودند و حضرت مطابق آن دستور عمل کردند. در سخنان امام امیرالمؤمنین علیه السلام تعبیر متعددی به چشم می خورد که آن حضرت سخن از عهدی می گویند که پیامبر صلی الله علیه و آله با ایشان کرده اند. به عنوان نمونه در قسمتی از نامه ای که آن حضرت پس از بازگشت از نهران و شهادت محمد بن ابی بکر خطاب به شیعیان خود مرقوم فرموده اند، چنین آمده است:

وَ قَدْ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ عَهْدَ إِلَى عَهْدًا  
فَقَالَ صلی الله علیه و آله: يَا بَنَ أَبِي طَالِبٍ لَكَ وِلاءٌ أُمَّتِي فَإِنْ وَلَّوكَ فِي  
عَافِيَةٍ وَ اجْمَعُوا عَلَيْكَ بِالرِّضَا فَتُمْ بِأَمْرِهِمْ وَ إِنْ اخْتَلَفُوا  
عَلَيْكَ فَدَعُوهُمْ وَ مَا هُمْ فِيهِ ...<sup>۱</sup>

رسول خدا صلی الله علیه و آله با من پیمانی بستند، فرمودند: «ای پسر ابوطالب، ولایت امت من با توست. پس اگر آنها ولایت تو را بدون نزاع پذیرفتند و با رضای خاطر در مورد تو اتفاق نظر داشتند، تو کار آنها را به دست بگیر و چنانچه در مورد تو اختلاف کردند، آنها را به حال خودشان رها کن ...»

البته ممکن است این عبارات بر همان قاعده و ضابطه بشری که در احتمال نخست طرح کردیم، حمل شود. اما توجه به ادامه نامه این احتمال را منتفی می کند. فرموده اند:

۱ - کشف المحجّة، ص ۲۴۸ و ۲۴۹ به نقل از «الرسائل» مرحوم کلینی.



وَلَوْ كَانَ لِي بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عُمَى حَمْزَةٌ وَ  
أَخِي جَعْفَرٌ لَمْ أَبِيعْ كُرْهًا [مُكْرَهًا] وَ لَكِنِّي بُلَيْتُ بِرَجُلَيْنِ  
حَدِيثِي عَهْدٍ بِالْإِسْلَامِ الْعَبَّاسِ وَ عَقِيلٍ فَضَنَنْتُ بِأَهْلِ بَيْتِي  
عَنِ الْهَلَاكِ فَأَغْضَبْتُ عَيْنِي عَلَى الْقَدِي وَ تَجَرَّعْتُ رِيْقِي  
عَلَى الشَّجِي ...<sup>۱</sup>

و اگر من بعد از رسول خدا ﷺ عمویم حمزه و برادرم جعفر را  
داشتم، مجبور به بیعت با کراهت نمی شدم، اما من با دو مردی  
مواجه بودم که تازه مسلمان بودند: عباس و عقیل. پس اهل بیت  
خود را از هلاکت حفظ کردم؛ با وجود خار در چشم، دیده فرو  
بستم و با وجود استخوان در گلو آب دهان فرو بردم ...

اینجا روشن می شود که تنها مسأله اقبال عمومی مردم و آمادگی  
اجتماعی در یاری امیرالمؤمنین عليه السلام، برای ایشان مطرح نبوده است.  
بله، اگر مردم با عافیت و بدون نزاع و درگیری، حق آن حضرت را  
می دادند که بسیار مطلوب بود، اما اگر چنین اتفاق نمی افتاد، ممکن بود  
از طریق دیگری احقاق حق خود را بکنند؛ مثلاً اگر حمزه و جعفر زنده  
بودند، با همان دو نفر قیام می فرمودند. این امر نشان می دهد که کار  
حضرت، محکوم به روال عادی بشری نبوده و یک حساب الهی در میان  
بوده است. در فرمایش دیگری از ایشان نقل شده است که:

لَوْ وَجَدْتُ أَرْبَعِينَ ذَوِي عَزْمٍ مِنْهُمْ لَنَاهَضْتُ الْقَوْمَ.<sup>۲</sup>

۱ - کشف المحجّة، ص ۲۴۹.

۲ - شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۲، ص ۴۷.

اگر چهل نفر با اراده قوی از مردم می‌یافتیم، قطعاً با قوم (غاصب) می‌جنگیدم.

وجود چهل فرد دارای عزم و اراده، با اقبال عمومی مردم تفاوت زیادی دارد. این فرمایش مولا نشان می‌دهد که ایشان تنها و تنها در انتظار آمادگی عمومی مردم نبوده‌اند و محاسبات ایشان در این کار بر اساس حساب و کتاب عادی بشری نبوده است، هر چند که اگر شرایط جامعه بر روال عادی خودش به نفع ایشان پیش می‌رفت - طبق عهدی که پیامبر ﷺ با آن حضرت داشتند - قطعاً از اقبال مردم استقبال کرده و خلافت را می‌پذیرفتند. اما در صورت عدم تحقق این شرایط، حساب و کتاب‌های دیگری هم - از جانب خدای متعال - در کار بوده که فقط خود آن حضرت می‌دانستند و ما از آنها اطلاعی نداریم.

### معنای «حضور الحاضر و قیام الحجّة بوجود الناصر»

حال در پرتو این توضیحات، می‌توانیم در معنای جمله امیرالمؤمنین علیه السلام که فرمودند: «لولا حضور الحاضر و قیام الحجّة...» بگوییم: همان‌طور که مرحوم علامه مجلسی احتمال داده‌اند ممکن است مقصود از «الحاضر» وقت و زمانی باشد که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برای قیام امیرالمؤمنین علیه السلام بر امر خلافت، معین فرموده بودند. <sup>۱</sup> با وجود این احتمال نمی‌توانیم به طور قاطع حکم کنیم که مراد امام علیه السلام حضور افرادی بوده که برای بیعت با ایشان اعلام آمادگی می‌کردند.

۱ - عبارت علامه مجلسی چنین است: «حضور الوقت الذی وقته الرسول صلی الله علیه و آله و سلم»

للقیام بالامر» (بحار الانوار، ج ۲۹، ص ۵۴۳).

در مورد تعبیر «ناصر» هم می‌گوییم: منظور یاران امام علیه السلام در ظاهر بودند یعنی همان کسانی که با ایشان بیعت کردند و همراهشان می‌جنگیدند. وقتی لشکر امام علیه السلام در مقابل دشمنان حضرت قرار می‌گرفتند، همه آنان را می‌توان یاران (انصار) حضرت نامید، هر چند که وضعیّت اعتقادی اکثریّت آنها مطلوب و قابل قبول نبود. بنابراین مقصود، یاران واقعی و شیعیان خالص ایشان نیستند. آنها - نظیر مقداد و ابوذر - آن قدر انگشت شمار بودند که نمی‌توانسته‌اند مقصود حضرت از جمعیت بیعت کننده با ایشان بوده باشند.

همچنین اگر از تعبیر «قیام الحجّة بوجود الناصر» استفاده کنیم که حجّت الهی به سبب وجود آن افراد بر امام علیه السلام تمام شد،<sup>۱</sup> معنایش این نیست که مردم آن زمان با اعلام آمادگی خود بر امام علیه السلام اتمام حجّت کردند و می‌توانستند در پیشگاه الهی خود را از آن حضرت طلبکار بدانند و بگویند: «خدایا ما به در خانه امیرالمؤمنین علیه السلام رفتیم و اعلام آمادگی برای بیعت با ایشان کردیم، اما آن حضرت نپذیرفتند» تا به این ترتیب بر امام علیه السلام حجّت داشته باشند؛ چنین نیست. بلکه مردم هیچ‌گاه بر امام زمان خود حجّتی ندارند؛ به ویژه مردمی که بیشترشان اعتقاد درستی به امام علیه السلام نداشته‌اند و پس از آن بر بیعت خود وفادار

---

۱ - ابن ابی الحدید در شرح خود بر نهج البلاغه (ج ۱۰ ص ۲۵۷) این عبارت را از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل نموده است: «لولا حضور الحاضر و وجوب الحجّة بوجود الناصر». از غیر ابن الحدید چنین عبارتی نقل نشده و او هم هیچ سندی برای این نقل خود ارائه نکرده است. بنابر این اسناد این عبارت به امیرالمؤمنین علیه السلام روشن نیست و به فرض وجود، «وجوب» در لغت به معنای «ثبوت» است و «وجوب الحجّة» یعنی ثابت بودن حجّت.

نمانده‌اند. آن مردم بی‌وفایی که با نامردمی‌های خود، مصیبت‌های فراوان بر قلب مبارک امیرالمؤمنین علیه السلام وارد ساختند، در برابر خدا چه حجّتی می‌توانند بر ایشان داشته باشند؟! خود امام علیه السلام هم تا وقتی بیعت با مردم را نپذیرفته بودند، هیچ تعهدی به آنها نداشتند.

عهد و پیمان آن حضرت فقط با خدا و رسول صلی الله علیه و آله و سلم بود و طبق فرموده خودشان از سوی خدا مأمور بودند که اگر همان اکثریت بی‌اعتقاد، اظهار آمادگی برای یاریشان کردند، به آنها دست بیعت بدهند. این عهد الهی بود با امام علیه السلام نه عهد مردم با ایشان. پس حجّت خداوند هم برخاسته از همان عهد الهی است؛ نه اینکه بر اساس معیارهای عادی بشری بگوییم: «چون اکثریت مردم آن زمان، اعلام وفاداری به امام خود کردند، اگر ایشان بیعت آنها را نمی‌پذیرفتند، در پیشگاه الهی نمی‌توانستند به آن مردم جوابی بدهند.» این ادعا نادرست است و تفاوت ظریفی بین این سخن و اعتقاد صحیح وجود دارد که فهم آن محتاج به دقت نظر است!

### پرسش‌های مفهومی از درس‌های ۱ تا ۳

- ۱- در فرض صحّت این جمله: «اگر ۳۱۳ یار با اِخْلَاص برای امام عَلَيْهِ السَّلَامُ باشد، ایشان ظهور می‌کنند» آیا می‌توان گفت که شرط لازم برای ظهور ایشان وجود ۳۱۳ یار با اِخْلَاص است؟ چرا؟
- ۲- آیا به دلیل عدم ظهور امام عَلَيْهِ السَّلَامُ می‌توان گفت که هنوز همه ۳۱۳ یار ایشان متولّد نشده‌اند؟ چرا؟
- ۳- در فرمایش: «لولا حضور الحاضر و قیام الحجّة بوجود الناصر...» منظور امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ از حضور حاضر و وجود ناصر چه مردمی با چه ویژگی‌هایی بودند؟ آیا با تکیه بر فرمایش فوق می‌توان گفت که در صورت خواست مردم، حجّت بر امام تمام می‌شود؟ توضیح دهید.
- ۴- آیا می‌توان گفت که امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ با اعتماد به مردم، خلافت را قبول کردند؟ چه احتمال دیگری می‌تواند در کار باشد؟
- ۵- علت عدم قیام امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ پس از پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ چه بود؟ آیا می‌توان علت این امر را نبود یاران دانست؟

## درس چهارم: دقت در تحلیل سیره ائمه علیهم السلام (۱)

گفتیم که آنچه سبب قائم شدن حجّت بر امیرالمؤمنین علیه السلام شد، عهد و پیمان آن حضرت با خدا و رسول صلی الله علیه و آله بود و نه فقط اعلام آمادگی مردم. نه مردم، مردمی معتقد به امامت امیرالمؤمنین علیه السلام بودند و نه آمادگی آنها حجّت را برایشان تمام می‌کرد.

### عدم وجوب پذیرش بیعت با مردم بر امام علیه السلام

حال با توجه به این مطالب آیا می‌توان ادعا کرد که: «در صورت خواست مردم و اعلام آمادگی ایشان، قیام بر امام علیه السلام واجب می‌شود؟» یا به تعبیر دیگر: «آیا حضور مردم علاوه بر شرط لازم، شرط کافی قیام امام علیه السلام هم هست؟»

پاسخ این است که ما هیچ دلیلی بر اثبات چنین وجوبی نداریم. دقت شود که در توضیح تعبیر «حجّت» چه گذشت. حجّتی که امام علیه السلام از آن سخن گفته‌اند، به عهد و پیمان خدا و رسول صلی الله علیه و آله با ایشان برمی‌گردد و

این از اسرار بین خدا و امام علیه السلام بوده که به صورت علنی اعلام نکرده‌اند تا دیگران هم از آن آگاهی یابند. ما نمی‌دانیم خداوند چه عهده‌ای با امیرالمؤمنین علیه السلام داشته است. شاید عهد خدا با امام علیه السلام این بوده که در صورت اعلام آمادگی از جانب مدعیان نصرت، ایشان «بتوانند» و «مجاز باشند» که به امر خلافت قیام نمایند؛ یعنی وجوبی در کار نبوده باشد و پذیرفتن یا نپذیرفتن بیعت مردم، به اختیار خود امام علیه السلام گذارده شده باشد. این احتمال، بعید به نظر نمی‌رسد که خدای متعال توسط رسولش صلی الله علیه و آله با امیرالمؤمنین علیه السلام عهد کرده باشد: «تا وقتی اکثریت مردم، اعلام آمادگی برای یاری نکرده‌اند، اقدامی نکن؛ اما هرگاه چنین حالتی رخ داد، می‌توانی اقدام کنی» نه اینکه اقدام، واجب باشد.

نتیجه‌ای که از این بحث گرفته می‌شود این است که ما حق نداریم سیره و روش امیرالمؤمنین علیه السلام را - چه قبل از خلافت خلفا و چه پس از آن - لزوماً بر اساس ضوابط و قواعد عادی بشری، تحلیل و تفسیر کنیم. کسانی که این پیش فرض را در سیره ائمه علیهم السلام پذیرفته‌اند، وقتی می‌خواهند قیام یا عدم قیام یک امام را توضیح دهند، تنها حالت معقولی که می‌توانند برای قیام ایشان فرض کنند، آن است که شرایط اجتماعی و اقبال عمومی برای انجام آن فراهم باشد. اما نکته مهم در این بحث همین است که چنین پیش فرضی چگونه اثبات می‌شود؟

**قابل تحلیل نبودن سیره ائمه علیهم السلام بر اساس ضوابط بشری**

آیا ما می‌توانیم امام علیه السلام را با خود قیاس کنیم و کارهای ائمه علیهم السلام را نیز تنها بر طبق ضوابط بشری ارزیابی نماییم؟ اگر امام علیه السلام یک بشر

عادی نیست، پس دلیلی ندارد که همه کارهایش بر اساس قواعد بشری، توجیه و تفسیر شود. بنابراین اگر حتی احتمال بدهیم یک نوع حساب و کتاب الهی در سلوک ائمه علیهم السلام وجود دارد، حق نداریم صرفاً بر اساس ضوابط بشر عادی درباره ایشان اظهار نظر کنیم؛ چرا که عقل آن احتمال را بعید نمی‌شمرد. طبق این احتمال حجتی که امیرالمؤمنین علیه السلام از آن سخن گفته‌اند، دلیلی است که بر اساس آن، مجاز به پذیرفتن حکومت بر آن نامردمان بوده‌اند نه اینکه این امر بر امام علیه السلام واجب بوده باشد.

دنباله عبارت امیرالمؤمنین علیه السلام نیز به همین صورت ترجمه می‌شود. اینکه فرموده‌اند: «وَمَا أَخَذَ اللَّهُ عَلَى الْعُلَمَاءِ أَنْ لَا يُقَارُوا عَلَى كِظَّةٍ ظَالِمٍ وَلَا سَعْبٍ مَظْلُومٍ»<sup>۱</sup> اشاره به عهد و پیمانی دارد که خداوند از دانایان گرفته تا بر سیری ظالمان و گرسنگی مظلومان آرام‌نگیرند. از این بیان نیز وجوب پذیرفتن حکومت بر امام علیه السلام استفاده نمی‌شود؛ چون فرمایش ایشان این است که اگر عهد خداوند بر عالمان نبود، حکومت را نمی‌پذیرفتم. این به این معناست که یکی از دلایل پذیرفتن بیعت با مردم، وجود عهد الهی بر دانایان است، اما «وجوب» پذیرش از این دلیل بر نمی‌آید؛ چون اولاً از این عبارت که: «اگر عهد خداوند بر عالمان نبود، حکومت را نمی‌پذیرفتم» نمی‌توان منطقاً استنتاج کرد که: «اگر عهد خداوند بر عالمان باشد، حکومت را باید بپذیرم».

ثانیاً پیمانی که خداوند از دانایان گرفته این است که بر سیری ظالمان و گرسنگی مظلومان آرام و قرار نگیرند، اما چگونگی آرام



نگرفتن و شکل انجام آن در عهد الهی بیان نشده است. بنابراین می‌توان احتمال داد که اگر امیرالمؤمنین علیه السلام در آن شرایط حکومت را نمی‌پذیرفتند، به شکل و صورت دیگری به عهد و پیمان خداوند بر عالمان عمل می‌فرمودند. به تعبیر دیگر تنها صورت عمل به عهد الهی قبول حکومت نبوده است.

توجه شود که این مطلب، یکی از فروع و نتایج اعتقاد به الهی بودن سیره ائمه علیهم السلام است. اگر برای ایشان علاوه بر جنبه بشری، یک بُعد الهی قائل شویم و بر اساس اعتقادات شیعی خود، ائمه علیهم السلام را همچون افراد عادی نشماریم، آن وقت پذیرفتن این حقیقت، آسان می‌شود که: «همیشه در تفسیر و تحلیل کارهای ائمه علیهم السلام باید احتمال وجود یک امر الهی را بدهیم که ما از آن بی‌خبریم.» و اعتراف می‌کنیم که با دخالت آن عامل غیر بشری، حساب و کتابهای عادی به هم می‌ریزد. بر این اساس، دیگر نمی‌توانیم سیره و روش امامان علیهم السلام را صرفاً بر اساس محاسبات عقلایی بشر تحلیل و تفسیر کنیم. چه بسا یکی از ایشان عملی انجام دهد که در ظاهر مانند سایرین باشد، اما علت و حکمت آن، چیزی ماورای علل و عواملی باشد که بشر عادی احتمال آنها را در آن کار دخالت می‌دهد. پس کاملاً احتمال دارد که قبول خلافت از ناحیه امیرالمؤمنین علیه السلام را مستند به عامل یا عواملی رازآلود بدانیم که تنها آن حضرت و خدای متعال، از آن آگاهی داشته‌اند، هر چند که ظاهر کار ایشان از دیدگاه بشر عادی به علل و عوامل دیگری استناد داده شود (دقت کنید). چون این احتمال همیشه وجود دارد، پس ما هیچ‌گاه نمی‌توانیم در تحلیل و تفسیر کارهای ائمه علیهم السلام تنها یک یا چند عامل

شناخته شده عادی را دخیل بدانیم و تأثیر امور دیگر را منتفی تلقی کنیم.

نتیجه بحث این است که هیچ کس نمی تواند ادعا کند، اظهار آمادگی مردم، شرط کافی برای قیام امام علیه السلام و پذیرفتن بیعت ایشان می باشد. ما که از همه شرایط و عوامل مؤثر در یک امر خبر نداریم، چگونه می توانیم با بودن یک یا دو عامل، حکم به کفایت آنها بکنیم. این مسأله در مورد همه رفتارهای ائمه علیهم السلام جاری و ساری می شود و قبول خلافت از جانب امیرالمؤمنین علیه السلام نیز از آن مستثنا نیست.

### متکی بودن همه کارهای ائمه علیهم السلام بر اساس ضوابط الهی

اکنون که اهمّیت این اعتقاد در تفسیر و تحلیل سیره ائمه علیهم السلام تا حدّی روشن شد، خوب است نمونه ای از ادلّه نقلی را ذکر کنیم که وجود چنین چیزی را اثبات می کند تا عمق مطلب، بهتر ظاهر گردد. در کتاب شریف اصول کافی، «کتاب الحجّة» بابی است به این عنوان: «باب أنّ الائمه علیهم السلام لم یفعلوا شیئاً ولا یفعلون إلاّ بعهد من الله عزّ و جلّ و أمر منه لا یتجاوزونه». باب اینکه ائمه علیهم السلام هیچ کاری انجام نداده و نمی دهند مگر با عهد و پیمانی از جانب خدای عزّوجلّ و فرمانی از طرف او که از آن تجاوز نمی کنند.

عنوان این باب، برگرفته از احادیث متعدّدی است که ذیل آن عنوان آمده و همگی بر این حقیقت دلالت می کنند که همه کارهای ائمه علیهم السلام بر اساس وصیّت و عهد و پیمانی از سوی خداوند انجام شده و می شود. میل و سلیقه یا حساب و کتاب بشری مبنای عمل هیچ امامی نبوده و نیست. مرحوم کلینی پنج حدیث در این باب، نقل فرموده اند که حدیث

دوم آن به نقل از امام صادق علیه السلام چنین است:

إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ أَنْزَلَ عَلَيَّ نَبِيَّهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كِتَابًا قَبْلَ وَفَاتِهِ فَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ! هَذِهِ وَصِيَّتُكَ إِلَى النَّجْبَةِ مِنْ أَهْلِكَ. قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: وَمَا النَّجْبَةُ يَا جَبْرَيْلُ؟ فَقَالَ: عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ وَوَلَدُهُ عَلِيٌّ وَكَانَ عَلَى الْكِتَابِ خَوَاتِيمٌ مِنْ ذَهَبٍ فَدَفَعَهُ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيٍّ وَآمَرَهُ أَنْ يَفُكَّ خَاتَمًا مِنْهُ وَيَعْمَلَ بِمَا فِيهِ فَفَكَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيٌّ خَاتَمًا وَعَمِلَ بِمَا فِيهِ ثُمَّ دَفَعَهُ إِلَى ابْنِهِ الْحَسَنِ عَلِيٍّ فَفَكَ خَاتَمًا وَعَمِلَ بِمَا فِيهِ ثُمَّ دَفَعَهُ إِلَى الْحُسَيْنِ عَلِيٍّ فَفَكَ خَاتَمًا فَوَجَدَ فِيهِ أَنْ أُخْرِجَ بِقَوْمٍ إِلَى الشَّهَادَةِ فَلَا شَهَادَةَ لَهُمْ إِلَّا مَعَكَ وَ أَشْرَ نَفْسِكَ لِلَّهِ عَزَّوَجَلَّ فَفَعَلَ ثُمَّ دَفَعَهُ إِلَى عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلِيٍّ فَفَكَ خَاتَمًا فَوَجَدَ فِيهِ أَنْ أَطْرَقَ وَ أَضْمَتْ وَ الزَّمْ مَنْزِلَكَ وَ اعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّى يَأْتِيكَ الْيَقِينُ فَفَعَلَ ثُمَّ دَفَعَهُ إِلَى ابْنِهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَلِيٍّ فَفَكَ خَاتَمًا فَوَجَدَ فِيهِ: حَدَّثِ النَّاسَ وَ أَفْتِهِمْ وَ لَا تَخَافَنَّ إِلَّا اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ فَإِنَّهُ لَا سَبِيلَ لِأَحَدٍ عَلَيْكَ [فَفَعَلَ] ثُمَّ دَفَعَهُ إِلَى ابْنِهِ جَعْفَرِ عَلِيٍّ فَفَكَ خَاتَمًا فَوَجَدَ فِيهِ: حَدَّثِ النَّاسَ وَ أَفْتِهِمْ وَ أَنْشُرْ عُلُومَ أَهْلِ بَيْتِكَ وَ صَدِّقْ آبَاءَكَ الصَّالِحِينَ وَ لَا تَخَافَنَّ إِلَّا اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ وَ أَنْتَ فِي حِرْزِ وَ أَمَانٍ فَفَعَلَ ثُمَّ دَفَعَهُ إِلَى ابْنِهِ مُوسَى عَلِيٍّ وَ كَذَلِكَ يَدْفَعُهُ مُوسَى إِلَى الَّذِي بَعْدَهُ ثُمَّ كَذَلِكَ إِلَى قِيَامِ الْمَهْدِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ. ١

خدای عزوجل پیش از وفات پیامبرش ﷺ نوشته‌ای بر او نازل کرد و فرمود: ای محمد این است وصیت من به برگزیدگان از اهل تو. حضرت پرسیدند: ای جبرئیل، این برگزیدگان چه کسانی هستند؟ (جبرئیل) عرض کرد: علی بن ابی طالب و فرزندانش. و بر آن نوشته چند مهر از طلا بود، پیامبر ﷺ آن را به امیرالمؤمنین علیه السلام داد، دستور دادند که یک مهر آن را بگشاید و به آنچه در آن است، عمل نماید. امیرالمؤمنین علیه السلام یک مهر را گشودند و به آنچه داخلش بود، عمل کردند. سپس آن را به پسر خود حسن علیه السلام دادند، ایشان هم یک مهر را گشوده، به آنچه در آن بود، عمل کردند. آنگاه آن را به حسین علیه السلام دادند. ایشان هم مهری را گشودند و دیدند در آن نوشته شده که: به همراه گروهی به سوی شهادت خارج شو، آنها جز همراه تو به شهادت نمی‌رسند و خود را به خدای عزوجل بفروش، پس ایشان همان کار را انجام دادند. سپس آن را به علی بن الحسین علیه السلام دادند، ایشان هم مهری را باز کردند و دیدند که در آن آمده است: سر به زیر انداز و سکوت کن و در خانه‌ات بنشین و پروردگار خود را عبادت کن تا مرگت فرا رسد، پس ایشان همین کار را کردند. سپس آن را به پسر خود محمد بن علی علیه السلام دادند، ایشان یک مهر را گشودند، پس دیدند در آن چنین آمده است: برای مردم حدیث بگو و فتوا بده و جز از خدای عزوجل ترس چون هیچ‌کس نمی‌تواند به تو ضرری برساند [پس ایشان همین کار را انجام دادند] سپس آن را به پسر خود جعفر علیه السلام دادند، ایشان هم مهری را گشودند. پس در آن چنین یافتند: برای

مردم حدیث بگو و فتوا بده و علوم اهل بیت خود را نشر بده و پدران صالح خود را تصدیق نما و جز از خدای عزوجل نترس و تو در پناه و در امان هستی، پس ایشان همان کار را کردند. سپس آن را به پسر خود موسی علیه السلام دادند و به همین ترتیب موسی علیه السلام هم آن را به (امام) پس از خود می‌دهد، سپس به همین ترتیب (هر امامی آن را به امام بعدی خواهد داد) تا قیام حضرت مهدی که درود خدا بر او باد.

شاید از خود پرسیم که به چه دلیل، ائمه علیهم السلام این گونه احادیث را برای شیعیان می‌گفتند و اگر اینها مسائلی محرمانه و اموری سری بین خداوند و ائمه علیهم السلام بوده، گفتنش برای مردم چه فایده‌ای می‌توانسته داشته باشد؟

#### کمترین فایده نقل این احادیث

به نظر می‌رسد که طرح این مطلب برای شیعیان، حداقل باید این فایده را داشته باشد که آنها به خود اجازه اظهار نظرهای بی‌جا در مورد کارهای ائمه علیهم السلام را ندهند و ایشان را با سایرین یکسان نشمارند. وقتی کسی مستقیماً از خدای متعال دستور می‌گیرد، عملکرد خود را فقط بر اساس یک سری محاسبات عادی بشری تنظیم نمی‌کند. بسیاری از حساب و کتاب‌هایی که ما انسان‌ها در زندگی عقلایی و عادی خود می‌کنیم، بر اساس احتمال یا حد اکثر ظن و گمان است. وقتی می‌خواهیم برای انجام کاری تصمیم‌گیری کنیم، نوعاً به جوانب آن کار تا حد زیادی آگاهی کامل نداریم، لذا بر مبنای یک سری احتمالات یا حد اکثر گمان‌های عقلایی، تصمیم به فعل یا ترک کاری می‌گیریم. این وضع بشر

عادی است که حدّا کثر توانش نیز همین است. اما آیا ائمه علیهم السلام هم چنین هستند؟ آیا ایشان هم در تصمیم‌گیری‌های خود بر اساس احتمالات یا حدس‌ها و گمان‌ها حساب می‌کنند؟ احادیثی که نمونه‌ای از آن را نقل کردیم، به همین سؤال پاسخ می‌دهند که: خیر، چنین نیست.

### کار پاکان را قیاس از خود مگیر

گر چه باشد در نوشتن، شیر شیر

ما در سیره ائمه اطهار علیهم السلام رفتارهایی را می‌بینیم که گاهی شبیه به کارهای سایرین است و گاهی هم تفاوت‌های اساسی با دیگران دارد. آنگاه در مقام تحلیل و تفسیر اعمال امامان علیهم السلام یک سری قواعد و ضوابط را ملاک قرار می‌دهیم. گاهی کارهای ایشان با معیارها و ضوابط عادی بشری سازگار در می‌آید و گاهی هم در این تحلیل‌ها به مشکلات و پیچیدگی‌هایی برخورد می‌کنیم. اگر به حدیث مفصّلی که از امام صادق علیه السلام نقل کردیم، معتقد باشیم، قبل از ارائه هرگونه تحلیل و تفسیری، یک پیش‌فرض را کنار می‌گذاریم و آن این است که: «اعمال و رفتار ائمه علیهم السلام باید با حساب و کتاب‌های عادی بشری، قابل تفسیر باشد.» این یک پیش‌فرض نادرست است که از قیاس گرفتن ائمه علیهم السلام با افراد عادی ناشی می‌شود.<sup>۱</sup>

بر اساس آنچه خود ائمه علیهم السلام فرموده‌اند، معیارهای ایشان در رفتارهای خود، متأثر از یک سری وصایای غیبی است که خداوند

۱ - البته مسلم است که هیچ‌گاه در سیره ائمه اطهار علیهم السلام عملی که در تعارض صریح با عقل و مستقلات عقلیه باشد، وجود ندارد. اگر کسی - به زعم خود - به چنین موردی برخورد کرد، قطعاً در تشخیص مصداق مستقلات عقلیه اشتباه نموده است.

توسط جبرئیل برای پیامبر صلی الله علیه و آله آورده و ایشان هم آنها را به امیرالمؤمنین علیه السلام و سایر ائمه علیهم السلام رسانده‌اند. پس نباید تصور کرد که علوم غیبی ائمه علیهم السلام در نحوه عملکرد ایشان بی‌تأثیر است و آنها صرفاً مأمور به ظاهر - مانند دیگران - هستند. بله، در مواردی صرفاً مأمور به ظاهر بودند، اما همان موارد هم در وصیت خدای متعال به ایشان مشخص گردیده بود و تشخیص آن موارد، از ظن و گمان بر نمی‌خاست. ملاحظه می‌کنیم که در حدیث منقول از امام صادق علیه السلام، ایشان بر موارد برجسته‌ای از سیره ائمه علیهم السلام - قبل از امام صادق علیه السلام - که نوعاً مورد سؤال و ابهام مردم بوده و هست، دست گذاشته و تصریح کرده‌اند که همه آنها طبق وصیت الهی به ایشان انجام شده است، مثلاً در سیره سیدالشهداء علیه السلام به خروج ایشان به سوی شهادت در راه خدا همراه یاران باوفایشان اشاره کرده‌اند. این حرکت امام حسین علیه السلام مورد تحلیل و تفسیرهای فراوان و گاه متعارض بایکدیگر قرار گرفته است. این تحلیل‌ها نوعاً بر اساس یک سری محاسبات عادی بشری صورت پذیرفته‌اند و هر تحلیل‌گری کوشش نموده تا بر مبنای آنچه خود صحیح دانسته، حرکت امام حسین علیه السلام را به سوی شهادت در راه خدا توضیح دهد.

درس مهمی که از فرمایش امام صادق علیه السلام می‌گیریم، این است که ما باید در کنار همه حساب و کتاب‌های عادی بشری، وجود یک عامل غیبی و الهی را هم در کارهای ائمه علیهم السلام فرض کنیم که ما از آن و حکمتش بی‌خبریم و به همین دلیل نمی‌توانیم رفتار ایشان را چنانکه باید، تجزیه و تحلیل نماییم. بنابراین عملکرد ائمه اطهار علیهم السلام می‌تواند

اسرار و رموزی داشته باشد که فقط برای خود ایشان روشن بوده است و دیگران اطلاعی از آنها ندارند. به همین دلیل نباید عقلاً خود را مجاز بشماریم که تک تک کارهای ائمه علیهم السلام را علت یابی کرده، از رموز آنها سر در آوریم.

گاهی مشاهده می شود که برخی در تحلیل و تفسیر زندگانی ائمه علیهم السلام به گونه ای سخن می گویند که گویی همه آنچه برای امامان علیهم السلام به عنوان پیش فرض ها و ملاحظات، مطرح بوده، برای ایشان آشکار است و لذا به سادگی و با صراحت از اینکه فلان امام علیه السلام باید در فلان زمان این کار را می کرد و یا آن امام دیگر، باید آن کار را نمی کرد و ... سخن می گویند. کمترین فایده ای که قبول فرمایش امام صادق علیه السلام در حدیث مورد بحث باید داشته باشد، این است که ما خود را مجاز به این گونه اظهار نظر ها ندانیم و همواره حساب ائمه علیهم السلام را از سایرین جدا کنیم و این احتمال را بدهیم که شاید ایشان وظیفه و مأموریت خاصی از جانب خداوند داشته یا در بعضی موارد، اجازه و اختیاری ویژه خود از ناحیه پروردگار، دارا بوده اند و سایر مردم، چون وصیتی از جانب خداوند برایشان نیامده، از این گونه امتیازات برخوردار نیستند.



## درس پنجم: دقت در تحلیل سیره ائمه علیهم السلام (۲)

روشن شد که سیره ائمه علیهم السلام بر اساس ضوابط بشری قابل تحلیل نیست و همه کارهای آن بزرگواران بر مبنای عهدی از جانب خدای متعال است که البته بر اساس آن عهد، ممکن است موظف به انجام کاری بوده باشند و نیز امکان دارد مجاز به عملی باشند بدون آنکه وجوبی در کار باشد.

### ائمه علیهم السلام صرفاً مأمور به ظاهر نبوده‌اند

نکته جالب و دقیقی که در برخی از احادیث مربوط به این بحث وجود دارد، این است که در آنها تصریح شده، ائمه علیهم السلام به آنچه عمل می‌کرده‌اند و نتایج عملکرد خویش، از قبل، علم داشته‌اند. این امر، یک تفاوت بسیار اساسی بین رفتار ایشان و سایر مردم ایجاد می‌نماید و اثبات می‌کند ائمه علیهم السلام مانند دیگران فقط روی ظاهر، حساب نمی‌کرده‌اند و به تعبیر دیگر همیشه «مأمور به ظاهر» نبوده‌اند. اعتقاد به این امر، تأثیر ژرفی خواهد داشت در نوع تحلیل‌هایی که درباره

سیره ائمه علیهم السلام می شود.

به عنوان مثال در حدیث چهارم این باب که از امام هفتم حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام نقل شده، سخن از وصیت به امیرالمؤمنین علیهما السلام مطرح شده که جبرئیل آن را از جانب خداوند برای پیامبر ﷺ آورد و ایشان هم آن را به وصی خود حضرت امیر علیهما السلام تسلیم نمودند و به ایشان امر کردند که آن را بخوانند. اینجا امیرالمؤمنین علیهما السلام به همه حوادث ناگواری که منجر به شهادت حضرت صدیقه علیها السلام شد و سایر ظلم‌هایی که در حق اهل بیت علیهم السلام روا گردید، آگاهی یافتند و حتی پیامبر ﷺ در حضور جبرئیل از آن حضرت پیمان گرفتند که بر آن حوادث، صبر کنند. سپس رسول خدا ﷺ، حضرت زهرا علیها السلام و امام حسن علیهما السلام و امام حسین علیهما السلام را نیز احضار فرمودند و از آنها نیز همچون امیرالمؤمنین علیهما السلام پیمان گرفتند که بر مصائب و سختی‌های بعد از رحلت پیامبر ﷺ صبر کنند. آنگاه وصیت الهی مهر گردید و به امیرالمؤمنین علیهما السلام تحویل شد. اینجا راوی حدیث از امام هفتم علیهما السلام سؤال می‌کند که آیا تعرض‌ها و مخالفت‌هایی که (پس از وفات پیامبر ﷺ) در قبال امیرالمؤمنین علیهما السلام صورت گرفت، در آن وصیت نوشته شده بود؟ و حضرت پاسخ می‌دهند:

نَعَمْ وَ اللَّهُ شَيْئاً شَيْئاً وَ حَرْفًا حَرْفًا أَمَا سَمِعْتَ قَوْلَ اللَّهِ  
عَزَّوَجَلَّ: «إِنَّا نَحْنُ نُحْيِي الْمَوْتَى وَ نَكْتُبُ مَا قَدَّمُوا وَ آثَارَهُمْ  
وَ كُلُّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ»<sup>۱</sup>.

۱ - یس / ۱۲.

۲ - اصول کافی، کتاب الحجّة، باب أن الائمة علیهم السلام لم يفعلوا شيئاً...، ح ۴.

بله، قسم به خدا یک به یک و کلمه به کلمه! آیا فرمایش خدای عزوجل را نشنیده‌ای که فرمود: «ما خود مرده‌ها را زنده می‌کنیم و اعمالی را که پیش فرستاده‌اند و آنچه در پی آنهاست، می‌نویسیم و همه چیز را در امام مبین جمع کرده‌ایم»؟

این فرمایش امام هفتم علیه السلام نشان می‌دهد که ائمه علیهم السلام به همه آنچه اتفاق می‌افتاد، آگاهی داشته‌اند و به نتایج عملکرد خود عالم بوده‌اند. بنابراین همچون افراد عادی نبوده‌اند که بر اساس یک سری محاسبات احتمالی تصمیم بگیرند و حدس‌هایی بزنند، ولی در عمل به نتایجی خلاف آنچه می‌خواستند، برسند.

حدیث سوم این باب به تعبیر دیگری، علم سابق ائمه علیهم السلام را نسبت به آنچه برایشان اتفاق می‌افتد، بیان می‌کند. شخصی به نام حُمران از امام محمد باقر علیه السلام درباره‌ی به شهادت رسیدن امیرالمؤمنین علیه السلام و امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام می‌پرسد و حضرت در پاسخ می‌فرماید که این بزرگواران نسبت به آنچه در حق ایشان روا شد، از قبل، علم و آگاهی داشتند:

... فَبِتَقَدُّمِ عِلْمِ ذَلِكَ إِلَيْهِمْ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَامَ عَلِيُّ وَ

الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ وَ يَعْلَمُ صَمَتَ مَنْ صَمَتَ مِنَّا.<sup>۱</sup>

پس قیام علی علیه السلام و حسن علیه السلام و حسین علیه السلام با آگاهی قبلی ایشان از جانب رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ (نسبت به لوازم قیام) بود و هر یک از ما امامان که سکوت کرد نیز با علم و آگاهی بود.

اعتقاد به این حقیقت، نقش عمیقی در امام‌شناسی شیعی دارد. نتیجه

۱ - اصول کافی، کتاب الحجّة، باب أن الائمة علیهم السلام لم يفعلوا شيئاً...، ح ۳.

این اعتقاد آن است که ائمه علیهم السلام با آگاهی کامل نسبت به همه جوانب یک کار، اقدام به انجام آن می کردند. پس اگر بعضی به امر خلافت قیام کردند و برخی از پذیرفتن آن، سرباز زدند، مبنی بر ضوابط و قواعدی نبوده است که سایر مردم معمولاً بر مبنای آنها تصمیم گیری می کنند. انسان های عادی هیچ گاه به همه جوانب تصمیم هایی که می گیرند، آگاهی ندارند. یک یا چند عامل مشخص را ملاک کار خود قرار می دهند و بر آن اساس، برنامه ریزی می کنند و به لحاظ عقلایی، راهی هم جز این ندارند. اما نباید تصور کرد که ائمه علیهم السلام هم مانند سایرین عمل می کنند. لذا باید مراقب بود که در تحلیل و تفسیر عملکرد ایشان، فرض آگاهی غیبی حذف نشود. این گونه و با ملاحظه این جهت، هرگز نمی توان رفتارهای ائمه علیهم السلام را صرفاً با در نظر گرفتن یکی دو عاملی تحلیل و تفسیر کرد که در زندگی عادی عقلا فهمیدنی و مؤثر است.

### اعمال ائمه علیهم السلام تنها صورت و جوب برایشان نداشته است

نکته دیگری که در احادیث مورد بحث باید مورد توجه قرار گیرد، این است که اگر می گوئیم کارهای ائمه علیهم السلام همگی به امر الهی صورت می پذیرد و این حضرات از آن امر تجاوز نمی کنند (أمر مینه لایتجاوزونه) مقصود این نیست که انجام همه رفتارهای این بزرگواران برایشان واجب است. اصولاً این تلقی که رفتارهای ائمه علیهم السلام همیشه بر نوعی انجام وظیفه حمل شود، تلقی نادرستی است. برخی به غلط، تصور می کنند که اگر ائمه علیهم السلام مطابق امر خداوند، عمل می کنند، پس هر کاری انجام می دهند، «باید» انجام دهند و وظیفه آنهاست. لذا بسیار گفته می شود که اگر امیرالمؤمنین علیه السلام خلافت را قبول کردند، «باید»

این کار را می‌کردند و اگر امام دیگری چنین نکردند، نباید آن کار را می‌کردند. ما هیچ دلیلی نداریم بر اینکه کارهای ائمه علیهم‌السلام همیشه به صورت «باید» یا «نباید» بوده است و وظیفه «فعل» یا «ترک» آن را داشته‌اند.

عقیده صحیح این است که وقتی می‌گوییم کارهای ائمه علیهم‌السلام به «امر» خداست، مقصود این نیست که خداوند همیشه به امامان علیهم‌السلام امر ایجابی می‌کند. مقصود از این تعبیر آن است که همه سلوک ایشان، الهی و مطابق رضای خداوند است و هیچ عملی را بر خلاف رضای خدا انجام نمی‌دهند. حال اگر در موردی خداوند انجام کاری را بر ایشان واجب کند، قطعاً آن را انجام می‌دهند، اما همیشه چنین نیست. گاهی هم خداوند انجام یا عدم انجام کاری را به اختیار خود ائمه علیهم‌السلام گذاشته و می‌گذارد. در این صورت رضای خدا به این است که ایشان خود در آن مورد تصمیم بگیرند و به دنبال آن، هر چه بخواهند، رضای الهی در همان است. نمونه صریح این امر، مخیر شدن سیدالشهداء علیه‌السلام در روز عاشورا بین «یاری شدن» و «لقاء الله» بود که ایشان دومی را برگزیدند. امام صادق علیه‌السلام فرمودند: از پدرم شنیدم که فرمودند:

لَمَّا اتَّقَى الْحُسَيْنُ علیه‌السلام وَ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ لَعَنَهُ اللَّهُ وَ قَامَتِ  
الْحَرْبُ أَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى النَّصْرَ حَتَّى رَفَرَ عَلَى رَأْسِ  
الْحُسَيْنِ علیه‌السلام ثُمَّ خَيْرَ بَيْنَ النَّصْرِ عَلَى أَعْدَائِهِ وَ بَيْنَ لِقَاءِ اللَّهِ  
فَاخْتَارَ لِقَاءَ اللَّهِ.

هنگامی که حسین علیه السلام با عمر سعد ملعون روبه رو شد و جنگ بر پا گردید، خدای متعال مدد غیبی فرو فرستاد تا آنجا که روی سر حسین علیه السلام به پرواز در آمد، سپس ایشان بین انتخاب یاری شدن تا پیروزی بر دشمنانش و لقای الهی مخیر شدند اما آن حضرت لقای خداوند را برگزیدند.<sup>۱</sup>

معلوم می شود که پایداری و مقاومت تا مرز شهادت، وظیفه و تکلیف سیدالشهداء علیه السلام نبوده، بلکه ایشان به خاطر رغبت به لقاء الله، مسیری را که به شهادت در راه خدا انجامید، انتخاب فرمودند. به طور کلی در مورد سایر ائمه علیهم السلام نیز معیاری در دست ما نیست که با توجه به آن بتوانیم حکم کنیم در فلان شرایط، عمل خاصی بر ایشان وجوب داشته است.

در موضوع مورد بحث ما - که قیام و ظهور امام عصر علیه السلام است - نیز چنین معیاری برایمان وجود ندارد. هر چه هست، رازی بین خود امام علیه السلام با خدای متعال می باشد که اگر چیزی از آن را به دیگران بگویند، در همان حد که می فرمایند، برای آنان روشن می شود. نکته مهم این است که ما با مراجعه به ادلة نقلی به قاعده و ضابطه ای کلی - که ائمه علیهم السلام در مورد ظهور و قیام خود فرموده باشند - بر نمی خوریم.

---

۱ - این مطلب منافاتی با آنچه در گذشته از وصیت مربوط به سیدالشهداء علیه السلام نقل کردیم ندارد. در آنجا تعبیر «أُخْرِجُ» و «أُشْرِي» به صورت فعل امر آمده است که لزوماً دلالت بر وجوب نمی کند بلکه می تواند به معنای جواز خروج و فروختن خود به خدای متعال باشد.

## درس ششم: نظریه «عدم جواز قعود بر امام علیه السلام» در صورت وجود یاران»

در اینجا نظریه‌ای مطرح می‌شود که معتقد است از کلمات خود ائمه علیهم السلام می‌توان فهمید که اگر ایشان در زمان امامتشان اعوان و انصار کافی در اختیار داشتند، نشستن (قعود) بر ایشان جایز نبود و قطعاً قیام می‌کردند. پس در مورد حضرت مهدی علیه السلام هم می‌توان گفت که علت عدم قیام یا ظهور، فراهم نشدن تعداد لازم یاران ایشان است؛ چون اگر آن تعداد آماده شوند، دیگر غیبت برای ایشان جایز نیست.

فرمایش امام صادق علیه السلام

یکی از شواهد نقلی که برای تأیید این نظریه، مورد استناد قرار می‌گیرد، حدیثی است از سدید صیرفی که مرحوم شیخ کلینی آن را در کتاب شریف «کافی» نقل فرموده است. سدید می‌گوید:

بر امام صادق علیه السلام وارد شدم و عرض کردم: قسم به خدا خانه نشستن بر شما جایز نیست! حضرت فرمودند: چرا ای سدید؟

عرض کردم: به خاطر زیادی تعداد دوستان و شیعیان و یارانتان! به خدا قسم اگر امیرالمؤمنین علیه السلام شیعیان و یاران و دوستان شما را داشتند، تیم و عدی (اولی و دومی) بر او طمع نمی‌کردند (خلافت را از او غصب نمی‌کردند). حضرت فرمودند: ای سدید، فکر می‌کنی تعداد اینها چقدر است؟ گفتم: صد هزار. فرمودند: صد هزار؟! عرض کردم: بلی (و بلکه) دویست هزار. فرمودند: دویست هزار؟! گفتم: بله (بلکه) نصف دنیا. در اینجا حضرت سکوت فرمودند. پس از زمان اندکی گفتند: می‌توانی تا «یَنْبُع» با ما بیایی؟ گفتم: بلی... با ایشان رفتیم تا وقت نماز شد، به من فرمودند: ای سدید! پیاده شویم تا نماز بخوانیم... (آنجا) جوانی را دیدند که بزغاله‌هایی را می‌چراند. آنگاه فرمودند:

وَ اللَّهُ يَا سَدِيرُ لَوْ كَانَ لِي شِيعَةٌ بَعْدَ هَذِهِ الْجِدَاءِ مَا وَسِعَنِي  
الْقُعُودُ.

به خدا قسم، اگر شیعیان من به تعداد این بزغاله‌ها بود، خانه نشستن بر من جایز نبود. پس از فراغت از نماز، متوجه بزغاله‌ها شدم و آنها را شمردم، هفده رأس بودند!<sup>۱</sup>

استفاده‌ای که از این حدیث در تأیید نظریه مزبور می‌شود، آن است که علت عدم قیام امام صادق علیه السلام، نبودن یاران کافی برای ایشان بوده است و این امر در مورد همه ائمه علیهم السلام ساری و جاری می‌باشد. بنابراین علت عدم ظهور امام زمان علیه السلام هم نداشتن یار و یاور است. اگر ایشان یاران کافی در اختیار داشته باشند، همچون جدّ شریفشان نشستن

۱ - اصول کافی، کتاب الایمان و الکفر، باب فی قِلَّةِ عَدَدِ الْمُؤْمِنِينَ، ح ۱.



برایشان جایز نیست. بنابراین قطعاً به غیبت خود خاتمه می‌دهند و ظهور می‌کنند. پس در این نظریه تنها علت ظهور و به تعبیر دیگر شرط لازم و کافی آن، بودن یار و یاور برای امام عصر علیه السلام دانسته شده و آن را مستند به فرمایش امام صادق علیه السلام در حدیث فوق کرده‌اند. در نقد و بررسی این نظریه باید به چند نکته توجه کرد:

### مطابق نبودن با ضوابط بشری

نکته اوّل: فرمایش امام صادق علیه السلام در حدیث فوق یکی از اسرار و وصایای الهی به ایشان است که در عهدنامه مربوط به آن حضرت ذکر شده و ایشان سدید را از آن مطلع کرده‌اند. بنابراین در فهم فرمایش ایشان باید به جنبه الهی آن کاملاً توجه کرد. حضرت هرگز نخواسته‌اند یک ضابطه و قاعده بشری را در مورد قیام خود مطرح نمایند و دقت در مضمون فرمایش ایشان هم به خوبی بیانگر این نکته می‌باشد. بر طبق ضوابط و معیارهای بشری هیچ‌گاه نمی‌توان با داشتن فقط ۱۷ یار قیام نمود. پس آنچه حضرت فرموده‌اند، بیان یک مأموریت خاص الهی برای خودشان بوده، نه چیزی بیش از آن.

### عدم تلازم میان علت عدم قیام و علت قیام

نکته دوم: از اینکه امام صادق علیه السلام فرموده‌اند: در صورت وجود ۱۷ یار با اخلاص، قیام می‌کردند، نمی‌توان علت عدم قیام ایشان را فهمید. ممکن است قیام نکردن ایشان حکمت یا حکمت‌هایی داشته، ولی خداوند چنین مقدر فرموده بود که در صورت وجود تعداد خاصی از یاران با اخلاص، حضرت اقدام به گرفتن حق خویش نمایند. به طور

کلی تلازم منطقی میان «علت یا حکمت عدم قیام» و «سبب قیام» وجود ندارد.

به عبارت دیگر با وجود آنکه فرموده اند اگر آن تعداد یار داشتند، قیام می کردند، از عدم قیام آن حضرت نمی توان نتیجه گرفت که علت آن صرفاً نبودن یاران کافی بوده است. ممکن است فرض کنیم با اینکه یاران لازم را در اختیار نداشتند، اما علت عدم قیام، عامل دیگری بوده باشد. مؤید این احتمال، بعضی احادیثی است که بر علت تأخیر فرج از زمان امام صادق علیه السلام دلالت دارند. روشن ترین نمونه این احادیث، فرمایش امام باقر علیه السلام به ابو حمزه ثمالی است که فرمودند:

إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى كَانَ وَقَّتَ هَذَا الْأَمْرَ فِي السَّبْعِينَ فَلَمَّا قَتَلَ  
الْحُسَيْنَ علیه السلام اشْتَدَّ غَضَبُ اللَّهِ عَلَى أَهْلِ الْأَرْضِ فَأَخَّرَهُ إِلَى  
أَرْبَعِينَ وَ مِائَةَ سَنَةٍ فَحَدَّثْنَاكُمْ فَأَذَعْتُمْ الْحَدِيثَ وَ كَسَفْتُمْ قِنَاعَ  
السُّرِّ فَأَخَّرَهُ اللَّهُ ....<sup>۱</sup>

خداوند متعال زمان این امر (فرج شیعیان) را در سال هفتاد قرار داده بود، اما وقتی امام حسین علیه السلام کشته شدند، غضب خداوند بر اهل زمین شدت گرفت. از این رو آن را تا سال صد و چهل به تأخیر انداخت ما (این خبر را) به شما گفتیم، ولی شما خبر را پخش کردید و از آن راز پرده برداشتید، پس خداوند (بار دیگر) فرج را به تأخیر انداخت ....

در این حدیث از دو بار تأخیر در فرج شیعیان سخن گفته شده که این

۱ - الغیبه، شیخ طوسی، ص ۴۲۸، ح ۴۱۷.

فرج، غیر از ظهور امام عصر علیه السلام است. محلّ بحث ما دومین موردی است که در این حدیث فرموده‌اند. سال ۱۴۰ هجری قمری زمان امامت امام صادق علیه السلام بوده که خداوند فرجی را برای آن حضرت و شیعیان‌شان مقدر فرموده بود. از ظاهر حدیث چنین برداشت می‌شود که این فرج، قرار بوده با قیام امام آن زمان (یعنی امام صادق علیه السلام) محقق گردد.<sup>۱</sup>

طبق این برداشت می‌توانیم بگوییم که علت عدم قیام آن حضرت در زمان امامتشان، رازنگه نداشتن مردمی بوده که از زمان فرج شیعه مطلع بوده‌اند. به تعبیر دیگر خداوند اولاً حکمی را مقدر فرموده بود و سپس به علت عدم رازداری مردم، حکم خود را تغییر داد (بداء فرمود) و لذا امام صادق علیه السلام هم قیامی نکردند. خود این حدیث بیان یکی از وصایای الهی به امام ششم علیه السلام بوده که امام باقر علیه السلام از آن پرده برداشته‌اند.

پس با وجود آنکه فرموده‌اند: «اگر ۱۷ یار داشتیم، قیام می‌کردیم»، ولی علت تأخیر فرج را، نداشتن این تعداد یاران ندانسته‌اند. البته این دو فرمایش بایکدیگر هیچ تعارضی ندارند. چون حضرت آن تعداد یار با اخلاص نداشتند، بنابراین جمله شرطیه‌ای که امام صادق علیه السلام فرموده‌اند به انتفاء مقدم<sup>۲</sup> صحیح بوده و در عین حال، علت عدم قیام

---

۱ - مؤید این برداشت حدیثی از خود امام صادق علیه السلام است که فرمود: «كَانَ هَذَا الْأَمْرُ فِي فَأَخَّرَهُ اللَّهُ...»: این امر در من (مقدر شده) بود پس خداوند آن را به تأخیر انداخت. (بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۱۰۶، ح ۱۲).

۲ - منظور مقدم قضیه شرطیه: «اگر ۱۷ یار داشتیم، قیام می‌کردم» است که چون ۱۷ یار نداشتند پس قیام نکردند.

ایشان عامل دیگری بوده است (دقت شود).

توضیح مطلب این است که امام صادق علیه السلام فرموده بودند که اگر - به فرض - ۱۷ یار می‌داشتم، نشستن بر من جایز نبود. ایشان در جمله خود کلمه «لو» را به کار برده‌اند که یک ادات شرط ماضی است و در جایی به کار می‌رود که جمله شرط محقق نمی‌شود و در نتیجه جواب شرط هم منتفی است. پس در زمانی که حضرت قیام نکردند، قطعاً ۱۷ یار با اخلاص نداشته‌اند. بنابراین مقدم این قضیه شرطیه (فراهم شدن ۱۷ یار) هیچ‌گاه محقق نشده بود. لذا در زمانی که این تعداد یار نداشتند و در نتیجه قیام نکردند، این جمله صحیح است که گفته شود: اگر ۱۷ یار می‌داشتند، قیام کرده بودند. ولی در عین حال طبق حدیث امام باقر علیه السلام به ابو حمزه ثمالی علت دیگری باعث شد که امام صادق علیه السلام قیام نکنند. پس هر دو حدیث می‌تواند با هم قابل قبول باشد و تعارضی بین آنها نیست.

### در اختیار نبودن ضابطه کلی برای سبب قیام ائمه علیهم السلام

نکته سوم: آنچه امام صادق علیه السلام فرموده‌اند، بیان ضابطه و معیاری برای خود آن حضرت بوده و ما هیچ دلیلی برای جواز سرایت دادن آن به غیر ایشان - از ائمه علیهم السلام - نداریم. اگر طبق احادیثی که نمونه‌هایی از آن بیان شد، معتقد باشیم که همه اعمال ائمه علیهم السلام بر اساس امر خداوند انجام می‌شود و آنها به هیچ کاری - صرفاً بر اساس محاسبات عادی بشری - اقدام نمی‌کنند، آن وقت به راحتی می‌پذیریم که وصیت خداوند به هر یک از امامان علیهم السلام ممکن است بادیگری متفاوت باشد. در مورد امیرالمؤمنین علیه السلام بیان کردیم که ایشان در موردی قیام خود را

به داشتن ۴۰ یار و در مورد دیگری به وجود ۲ نفر (حمزه و جعفر) منوط دانسته بودند. این نشان می‌دهد که از جانب خداوند به ائمه، یک دستور العمل و ضابطه کلی و عمومی داده نشده و آنها هر یک مأموریت خاصی برای خود داشته‌اند که ما از آن آگاهی نداریم. حال اگر یکی از ایشان از مأموریت خاص خود سخن بگوید، نمی‌توانیم از آن، قاعده و ضابطه کلی استخراج کنیم، بلکه باید آن را صرفاً در مورد خاص خود ایشان صادق بدانیم. سرایت دادن آن به هر کدام از امامان دیگر احتیاج به دلیل روشن و خاص دارد که در اینجا چنین چیزی در اختیار نداریم.

#### تفاوت سیره امام عصر علیه السلام با سایر ائمه علیهم السلام

نکته چهارم: با اینکه هر یک از ائمه علیهم السلام وصیت خاصی از جانب خداوند داشته‌اند که لزوماً با دیگر امامان یکی نبوده است، ولی شباهت‌های زیادی بین سیره و عملکرد یازده امام گذشته (البته به جز سیدالشهداء علیه السلام در زمان یزید) وجود داشته که برخی از این وجوه شباهت، نسبت به سیره و روش امام عصر علیه السلام وجود ندارد. به عبارت دیگر تفاوت‌هایی بین روش امام دوازدهم علیه السلام با دیگر امامان علیهم السلام هست که اگر به فرض بتوانیم سیره یازده امام گذشته را با یکدیگر شبیه بدانیم، اما هرگز نمی‌توانیم در همه جهات، امام زمان علیه السلام را با آنها مقایسه کنیم. ما در فصل آینده به مهم‌ترین وجوه این تفاوت‌ها اشاره خواهیم نمود.

نتیجه‌ای که از بیان این چهار نکته به دست می‌آید، این است که ما نمی‌توانیم از فرمایش امام صادق علیه السلام به سدید صیرفی و امثال آن - اگر

در احادیث ائمه علیهم السلام یافت شود - دستور العمل و ضابطه کلی و عمومی برای قیام همه ائمه علیهم السلام استنباط نماییم و بنابراین، استناد به این گونه احادیث ما را مجاز به اظهار نظر درباره علت غیبت امام زمان علیه السلام و نیز سبب ظهور ایشان نمی کند.

## درس هفتم: تئوری «رفع علت غیبت»، سبب ظهور امام زمان علیه السلام»

تئوری دیگری که درباره سبب ظهور یا شرط کافی برای رفع غیبت امام زمان علیه السلام مطرح می شود، بر اساس یکی دانستن رفع علت غیبت با سبب ظهور ایشان است. می گویند:

اگر بخواهیم اسباب ظهور را پیدا کنیم باید آن را از موانع حضور امام علیه السلام و به تعبیری دیگر از علل غیبت سراغ بگیریم؛ چون با رفع و از بین رفتن این موانع، ظهور بلافاصله تحقق خواهد یافت. بنابراین، رفع علت غیبت، سبب ظهور است و به عبارتی دقیق تر می توان گفت با رفع علت غیبت، دلیل حضور امام علیه السلام که همان لطف و جویی از طرف خداوند است، موجود است و مانع حضور نیز مفقود می باشد و از این رو ظهور فوراً و وجوباً تحقق خواهد یافت.<sup>۱</sup>

در احادیث ائمه علیهم السلام یافت شود - دستور العمل و ضابطه کلی و عمومی برای قیام همه ائمه علیهم السلام استنباط نماییم و بنابراین، استناد به این گونه احادیث ما را مجاز به اظهار نظر درباره علت غیبت امام زمان علیه السلام و نیز سبب ظهور ایشان نمی کند.



## درس هفتم: تئوری «رفع علت غیبت، سبب ظهور امام زمان علیه السلام»

تئوری دیگری که درباره سبب ظهور یا شرط کافی برای رفع غیبت امام زمان علیه السلام مطرح می شود، بر اساس یکی دانستن رفع علت غیبت با سبب ظهور ایشان است. می گویند:

اگر بخواهیم اسباب ظهور را پیدا کنیم باید آن را از موانع حضور امام علیه السلام و به تعبیری دیگر از علل غیبت سراغ بگیریم؛ چون با رفع و از بین رفتن این موانع، ظهور بلافاصله تحقق خواهد یافت. بنابراین، رفع علت غیبت، سبب ظهور است و به عبارتی دقیق تر می توان گفت با رفع علت غیبت، دلیل حضور امام علیه السلام که همان لطف و جوبی از طرف خداوند است، موجود است و مانع حضور نیز مفقود می باشد و از این رو ظهور فوراً و وجوباً تحقق خواهد یافت.<sup>۱</sup>

طبق این بیان، عدم چیزی که به عنوان علت غیبت امام زمان علیه السلام مطرح شده، می تواند سبب و علت ظهور ایشان تلقی شود. قائلان به این تئوری از هر آنچه درباره علت غیبت امام علیه السلام گفته شده، شرایط و اسباب ظهور ایشان را نتیجه می گیرند. با این ترتیب اگر چیزی را عقلاً علت غیبت بدانند، دلیل عقلی و جوب ظهور حضرت تلقی می کنند و نیز از آنچه که در ادله نقلی به عنوان علت غیبت امام علیه السلام مطرح شده، شرط کافی برای ظهور را استنباط می کنند.

ما در فصل نخست حلقه پیشین درباره اینکه امکان اظهار نظر عقلی درباره علت غیبت امام زمان علیه السلام وجود ندارد، به تفصیل سخن گفتیم و بر این اساس - با فرض پذیرفتن تئوری فوق - عقلاً نمی توانیم درباره اسباب ظهور، چیزی بگوییم. اما آیا از ادله نقلی علت غیبت می توانیم در مورد شرط ظهور حضرت صاحب الامر علیه السلام استفاده ای بکنیم؟ این کاری است که معتقدان به تئوری فوق خواسته اند انجام دهند و به همین منظور، ادله نقلی علت غیبت را مطرح کرده اند.

نویسنده مقاله «نظریه اختیاری بودن ظهور»<sup>۱</sup> سه علت عمده از احادیث مربوط به علت غیبت استخراج کرده که با تحلیل و بررسی خود، یکی از آنها را علت اصلی دانسته و بقیه را فرعی و تبعی تلقی کرده است. آنگاه از آن علت اصلی (به زعم خود)، سبب ظهور امام زمان علیه السلام را استنتاج کرده است. ایشان در تفسیر و تحلیل خود تنها علت اصلی غیبت را «خوف از قتل» دانسته و در این خصوص به فرمایشی از

۱ - این مقاله توسط آقای علیرضا نودهی در ماهنامه موعود شماره های ۴۸ تا ۵۱

به چاپ رسیده است.

مرحوم شیخ طوسی استناد نموده که فرموده است:

لا عِلَّةَ تَمْنَعُ مِنْ ظُهُورِهِ إِلَّا خَوْفُهُ عَلَى نَفْسِهِ مِنَ الْقَتْلِ.<sup>۱</sup>

تنها علتی که مانع از حضور حضرت شده است، ترس از قتل امام علیه السلام می باشد.<sup>۲</sup>

استفاده‌ای که نویسندۀ مذکور از نقل این عبارت شیخ طوسی نموده، این است که خواست و آمادگی مردم برای ظهور حضرت، باعث از بین رفتن ترس ایشان از کشته شدن می گردد و با رفع این علت اصلی غیبت، فوراً ظهور بر امام علیه السلام واجب می شود. در نتیجه، این مردم هستند که با از بین بردن علت غیبت می توانند سبب قطعی و ضروری ظهور را بر امام زمان علیه السلام ایجاد نمایند.

### نقد و بررسی این تئوری

در نقد و بررسی این تئوری چند مطلب را متذکر می شویم:  
اول اینکه در فصل دوم از حلقهٔ پیشین دربارهٔ معنای صحیح علت غیبت امام زمان علیه السلام توضیح داده شد. در آنجا روشن نمودیم که با توجه به معنای صحیح آن، نمی توانیم بگوییم که با رفع یک یا چند علت غیبت، ظهور آن حضرت واجب می گردد.

دوم، به فرض اینکه معنای علت، در احادیثی که علل غیبت امام علیه السلام را بیان کرده اند، همان معنای مورد نظر قائلان به تئوری فوق باشد، نمی توانیم ادعا کنیم که سبب و علت ظهور حضرت لزوماً همان چیزی

۱ - الغیبة، شیخ طوسی، ص ۳۲۹.

۲ - ماهنامهٔ موعود، شمارهٔ ۴۹، ص ۳۲.

است که موجب غیبت ایشان شده است. در حلقه گذشته توضیح دادیم که ممکن است اموری باعث غیبت حضرت شده باشد، اما خدای متعال رفع غیبت را موقوف به تحقق یک یا چند عامل دیگر نموده باشد. منطقیاً چنین چیزی امکان پذیر است. همان طور که پیشتر گذشت، رابطه میان تقصیر و کوتاهی مردم با غیبت امام علیه السلام یک رابطه ضروری علی و معلولی نیست، بلکه به فضل الهی ممکن است مردمی که مستحق غیبت امام زمان علیه السلام هستند، مشمول لطف الهی و ظهور آن حضرت واقع شوند.

سوم اینکه فرمایش منقول از مرحوم شیخ طوسی، که تنها علت مانع ظهور را ترس امام علیه السلام از کشته شدن دانسته، چیزی جز یک استحسان و برداشت شخصی از سوی ایشان نیست. این برداشت، مبتنی بر دو پیش فرض است:

- ۱- وجوب عقلی نصب امام از جانب خداوند به عنوان یک لطف (به اصطلاح متکلمانی همچون شیخ مفید و شیخ طوسی).
- ۲- وجوب عقلی قیام به مسؤولیت امامت از جانب امام (به عنوان لطف واجب از جانب ایشان).

استدلالی که مرحوم شیخ طوسی برای اثبات ادعای خود می آورد، کاملاً صورت عقلانی دارد. ایشان در ابتدای فصل پنجم از کتاب «الغیبة» بحثی عقلی را مطرح کرده اند و پس از اتمام این بحث، به عنوان مؤید، چند خبر و حدیث را ذکر نموده اند که علت غیبت را ترس از کشته شدن آن حضرت دانسته اند. بنابراین به نظر خود ایشان بحث از نظر عقلی تمام است و جای شک و شبهه ای ندارد و استناد به روایات،

نقش اساسی در تبیین مراد ایشان ندارد. ما با توجه به اینکه مبانی مورد اتکاء ایشان را در حلقه هشتم مورد نقد و بررسی قرار داده‌ایم و برهان لطف را از دیدگاه عقل و نقل مردود شمرده‌ایم و از طرفی حساب علت غیبت را با سبب ظهور از هم جدا می‌دانیم، نیازی به بحث جدید برای رد ادعای ایشان - در باب تنها علت مانع ظهور - نمی‌بینیم؛ چرا که با دقت در مباحث پیشین اشکالات این مدعا روشن می‌شود.

## پرسش‌های مفهومی از درس‌های ۴ تا ۷

۱- آیا از اینکه امیرالمؤمنین علیه السلام بیعت با مردم را پذیرفتند، می‌توان نتیجه گرفت که پذیرش بیعت برایشان واجب بوده است؟ چرا؟

۲- چرا در تحلیل سیره ائمه علیهم السلام باید عقلاً احتمال وجود یک امر الهی را بدهیم؟ چگونه نقلاً و جود امر الهی در همه کارهای ائمه علیهم السلام اثبات می‌شود؟

۳- آیا ائمه علیهم السلام صرفاً مأمور به ظاهر بوده‌اند؟ چرا؟

۴- از فرمایش امام صادق علیه السلام که مطابق مضمون آن: «اگر هفده یار می‌داشتند، نشستن برایشان جایز نبود» آیا می‌توان استنباط کرد که ایشان یک ضابطه بشری برای قیام خود بیان کرده‌اند؟ توضیح دهید.

۵- چگونه می‌توان میان فرمایش فوق و حدیث امام باقر علیه السلام که علت عدم قیام آن حضرت را رازنگه نداشتن مردم دانسته‌اند، جمع کرد؟

۶- آیا با دانستن سبب عدم قیام امام صادق علیه السلام می‌توان یک ضابطه کلی در مورد همه ائمه علیهم السلام ارائه داد؟ چرا؟ آیا با در دست داشتن یک سیره کلی در مورد ائمه علیهم السلام می‌توان آن را به امام عصر علیه السلام هم تعمیم داد؟ چرا؟

۷- آیا می‌توان گفت اگر علت غیبت رفع شود، ظهور امام زمان علیه السلام فوراً و وجوباً محقق خواهد شد؟ توضیح دهید.

## فصل ۲

### بررسی ادلّه به ظاهراً عقلی بر ضرورت آمادگی مردم برای رفع غیبت

#### درس هشتم: دلیل اول بر ضرورت آمادگی عمومی مردم (۱)

در فصل گذشته بحث درباره ادلّه نقلی بود که به عقیده برخی، شرایط لازم یا کافی برای رفع غیبت امام زمان علیه السلام را بیان کرده‌اند. مجموع آن ادلّه به چهار نظریه یا تئوری قابل ارائه انجامید که وجه مشترک همه آنها شرط بودن آمادگی و یاری عمومی مردم - یا حداقل گروه خاصی از آنان - برای تحقق ظهور بود. ما این تئوری‌ها را یک به یک، طرح نموده، نقاط ضعف هر کدام را روشن کردیم. نتیجه اجمالی بحث این شد که برخلاف تصور رایج، تحقق هیچ‌یک از آن شرایط را نمی‌توانیم به عنوان شرط لازم یا کافی برای ظهور حضرت تلقی کنیم. اکنون نوبت به طرح ادلّه دیگری می‌رسد که برای اثبات همان مدعا یعنی «ضرورت آمادگی عمومی مردم به عنوان شرط لازم تحقق ظهور

حضرت صاحب الزمان علیه السلام « با صبغة عقلی مطرح شده‌اند (و البته نوعاً با برخی ادله نقلی مورد تأیید قرار گرفته‌اند). ما در این فصل، ابتدا بیانات مختلفی را نقل می‌کنیم که برای اثبات عقلی (همراه با تأیید نقلی) این مدعا مطرح شده و سپس آنها را نقد و بررسی خواهیم نمود. برای ارائه دقیق‌تر بحث، همه این ادله را در سه قسم دسته‌بندی می‌کنیم.

### لزوم حکومت بر دلها

اولین دلیلی که برای اثبات ضرورت آمادگی عمومی مردم به عنوان شرط لازم ظهور مطرح شده، چنین است:

حجج الهی بدون خواست مردمان اقدام به قیام نمی‌کنند، چون آئین اسلام در واقع حکومت بر دلهاست و حکومت بر تن‌ها به دنبال آن تحقق می‌پذیرد. و آن اسلام در روز واپسین مقبول است که سایه بر جان افکنده باشد نه سایه بر تن و در خلوتکده دل مورد پذیرش قرار گرفته باشد نه بر لقلقه زبان. خدای متعال در قرآن کریم می‌فرماید:

«لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ»<sup>۱</sup>

هیچ اکراه (و فشار روحی) در پذیرش دین نیست.

... حکومت آل محمد علیهم السلام هم وسیله تحقق آرمان‌های پیغمبر اسلام و خواست الهی است و این مهم جز با رضامندی عموم خلق اقامه نمی‌شود.<sup>۲</sup>

۱ - بقره / ۲۵۶.

۲ - کمال هستی در عصر ظهور، مقدمه، ص ۱۵ و ۱۶.



گاهی همین مطلب به صورت دیگری مطرح می‌شود:  
یکی از مصالح غیبت، انتظار کمال استعداد بشر و آمادگی فکری او برای ظهور آن حضرت است زیرا روش و سیره آن حضرت مبنی بر رعایت امور ظاهریه و حکم به ظواهر نیست، بلکه مبنی بر رعایت حقایق و حکم به واقعیات... است... اگر شرایط و اوضاع و احوال مساعد نباشد و تأخیری که در ظهور آن حضرت حکمت الهیه اقتضاء آن را دارد، واقع نشود، نتایج و فوایدی که از این ظهور منظور است، حاصل نمی‌گردد.<sup>۱</sup>

این دو بیان با وجود تفاوت‌هایی که با هم دارند، در یک موضوع مشترک هستند و آن اینکه مردم باید از جهت «قابلی» برای حکومت جهانی امام عصر علیه السلام آمادگی لازم را داشته باشند. این آمادگی عمدتاً باید از جهت فکری و روحی به وجود آید تا زمینه برای پذیرش حکومت حضرت صاحب الامر علیه السلام در مردم محقق گردد. اگر چنین زمینه‌ای برای پذیرفتن حکومت آن حضرت فراهم نشود، نتایج و فوایدی که از آن، منظور است، حاصل نمی‌گردد. به بیان دیگر:

خدای متعال در پی رهنمود خلق و قرار دادن حجج خود در میان ایشان، به مردم آزادی و اختیار داده است که به حسن اختیار خود، از صمیم جان به سوی خدا آیند...<sup>۲</sup>

پس اگر آمادگی روحی و فکری در مردم جهان برای پذیرش دین اسلام و آئین امام زمان علیه السلام پیدا نشود، هدف الهی از بعثت انبیا و ظهور حضرت مهدی علیه السلام برآورده نخواهد شد.

۱ - نوید امن و امان، ص ۱۸۳ و ۱۸۶.

۲ - کمال هستی در عصر ظهور، مقدمه، ص ۱۶.

### تحوّل دلهای مردم پس از ظهور به دست امام عصر علیه السلام

در تحلیل و بررسی این دلیل باید ابتدا جنبه عقلی و نقلی آن را از یکدیگر تفکیک نماییم و هر یک را جداگانه بررسی کنیم. جنبه عقلی آن عبارت است از این ادعا که: «چون امام عصر علیه السلام با قیام خود می خواهند بر دلهای مردم جهان حکومت کنند، پس باید پیش از ظهور، آمادگی پذیرش ایشان در مردم پیدا شود.» نکته ای که در پاسخ به این ادعا می توان گفت این است که لازمه حکومت امام زمان علیه السلام بر دلهای مردم این نیست که قبل از ظهور ایشان، آمادگی پذیرش در عموم خلق به وجود آید. آنچه مهم است تسخیر دلهای و جلب قلوب مردم جهان است، اما این امر چه زمانی محقق می شود؟ هیچ لزومی ندارد که پیش از ظهور حضرت چنین حالتی اتفاق افتد، بلکه اگر این مهم پس از ظهور و با دست قدرت الهی - که در وجود حضرت مهدی علیه السلام تجلی می یابد - پدید آید، مقصود حاصل است.

به بیان دیگر اگر صرفاً به جنبه عقلی بحث، نظر داشته باشیم، چه دلیل عقلی وجود دارد بر اینکه بگوییم: «دلهای مردم باید پیش از ظهور امام زمان علیه السلام چنان آماده شده باشد که به محض ظهور، همگی به ایشان و حکومتشان ایمان بیاورند.»؟ احتمال معقول دیگری در اینجا هست و آن اینکه: «خود حضرت با ظهورشان چنان شرایطی در مردم ایجاد کنند که بسیاری از آنها از دل و جان به ایشان ایمان آورند، اما پیش از ظهور، آن شرایط فراهم نباشد.» با مراجعه به ادله نقلی این احتمال تقویت و بلکه اثبات می گردد.

بارزترین نمونه تغییر و تحوّل انسان ها که به دست پر برکت مهدی

فصل دوم: بررسی ادله به ظاهر عقلی \* ۷۵

عالم علیه السلام اتفاق می‌افتد، کامل شدن عقول انسان‌هاست. این نعمت، سر منشأ بسیاری از کمالات روحی و فکری و اخلاقی در مردم زمان ظهور می‌گردد. امام محمد باقر علیه السلام فرمودند:

إِذَا قَامَ قَائِمُنَا وَضَعَ يَدَهُ عَلَى رُؤُوسِ الْعِبَادِ فَجَمَعَ بِهِ عُقُولَهُمْ  
وَ اكْمَلَ بِهِ اخْلَاقَهُمْ.<sup>۱</sup>

آنگاه که قائم ما قیام کند، دست خود را بر سر بندگان می‌گذارد و به این وسیله عقل‌های ایشان را جمع گرداند و اخلاق ایشان را کامل فرماید.

این کار به دست معجزه آسای حضرت بقیة الله ارواحنا فداء اتفاق می‌افتد و به قول مؤلف کتاب «کمال هستی در عصر ظهور»:

در دوران حضرت بقیة الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه، به دست ملکوتی آن حضرت، عقلها کامل می‌شود و مردمان از نعمت کمال عقل بهره‌مند می‌شوند. از آنجا که عقل، وسیله کشف خوبی از بدی و زشت از زیبا است، لذا با کمال عقل، افراد بشر، از پلیدی دوری می‌جویند و به خوبیها نایل می‌شوند. و با تکامل عقل، انسان‌ها به همه کمالات می‌رسند. در روایات مأثوره از لسان وحی علیه السلام آثار کمال عقل به گستردگی طرح شده که ما در نوشته دیگر، آنها را بررسی نموده‌ایم. و در اینجا به برخی از آنها اشاره می‌کنیم:

۱ - کمال انسان.<sup>۲</sup>

۱ - بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۳۳۶، ح ۷۱.

۲ - بحارالانوار، ج ۱، ص ۹۶، و ج ۷۸، ص ۲۳۴.

۲ - کمال ایمان و پیدایش صفات نیکو و تلاش در زمینه عمل به وظایف بندگی<sup>۱</sup>.

۳ - ترس از خدا و اطاعت مطلق از حضرتش<sup>۲</sup>.

۴ - پاکیزگی اعمال<sup>۳</sup>.

۵ - به دست آوردن یقین، قناعت، صبر و شکر<sup>۴</sup>.

۶ - آرامش روح و سلامت دین و نیل به غنا<sup>۵</sup>.

۷ - محبوبیت نزد خدای متعال<sup>۶</sup>.

۸ - مصونیت از هلاکت و نابودی<sup>۷</sup>.

۹ - تحصیل رضای الهی<sup>۸</sup>.

۱۰ - مبرا بودن از آزار دیگران<sup>۹</sup>.

و اینها گوشه‌ای از آثار تکامل عقل است که جملگی آنها در دوران حضرت بقیة الله اعظم علیه السلام و در میان خلائق آشکار می‌شود.<sup>۱۰</sup>

وقتی همه این برکات به میمنت ظهور وجود مقدس حضرت

۱ - بحار الانوار، ج ۱، ص ۱۰۹، و ج ۷۸، ص ۲۳۸.

۲ - همان، ج ۷۷، ص ۱۵۶.

۳ - همان، ج ۱، ص ۸۷، و ج ۱۰، ص ۱۱۲.

۴ - همان، ج ۱، ص ۸۷.

۵ - همان، ج ۱، ص ۱۳۹.

۶ - همان، ج ۱، ص ۹۶، و ج ۵۷، ص ۲۷۵، و ج ۶۴، ص ۲۸۲.

۷ - همان، ج ۷۱، ص ۲۲۹.

۸ - همان، ج ۷۷، ص ۲۸.

۹ - همان، ج ۱، ص ۱۴۱.

۱۰ - کمال هستی در عصر ظهور، ص ۱۱۶ و ۱۱۷.

مهدی علیه السلام محقق شود، دیگر دل‌های مردم، آماده پذیرش حکومت آن حضرت می‌گردد و بسیاری از آنها از صمیم قلب به ایشان ایمان خواهند آورد. یکی دیگر از برکات ظهور امام عصر علیه السلام در فرمایش امیرالمؤمنین علیه السلام ذکر شده است:

لَوْ قَدْ قَامَ قَائِمُنَا ... لَذَهَبَتِ الشُّحْنَاءُ مِنْ قُلُوبِ الْعِبَادِ.<sup>۱</sup>

آنگاه که قائم ما قیام کند... کینه از دل‌های بندگان رخت برمی‌بندد. مؤلف کتاب «کمال هستی در عصر ظهور» در بخش دهم آن، تحت عنوان «زوال کینه از دل‌ها و تکامل اخلاق و ایمان» چنین آورده است: یکی از آثار حضور فعال سفرای الهی، زنده شدن سجایای انسانی در میان خلایق است. زیرا تأثیر مشاهده حسی به درجاتی بیشتر از شهود عقلی است.<sup>۲</sup>

نویسنده، این مطلب را از برکات ظهور امام عصر علیه السلام برشمرده، بحث خود را چنین جمع‌بندی می‌کند:

باری با خانه‌نشینی حجج الهی، بشریت نعمت‌های فراوانی از دست داد که از آن جمله، فقدان الگوی عملی در حقایق عقلی و فکری بود. در دوران حاکمیت آل الله علیهم السلام و حکومت بقیة الله (عجل الله تعالی فرجه) دیگر بار خلق و خوی محمدی صلی الله علیه و آله و سلم در میان خلایق آشکار می‌شود و نمونه تمام عیار احمدی صلی الله علیه و آله و سلم در جهان نمایان می‌گردد. به برکت او، کینه‌ها از دل‌ها رخت برمی‌بندد، رأفت و شفقت جای آن را می‌گیرد، اخلاقیات در میان

۱ - بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۱۶، ح ۱۱.

۲ - کمال هستی در عصر ظهور، ص ۱۰۳.

مردمان زنده می‌شود، روح ایمان در جامعه بارور می‌گردد، و دیگر بار نمونه تمام عیار برادری و الفتی که انبیا خلق را به آن دعوت کرده‌اند، ایجاد می‌شود. به گونه‌ای که مسیحیان جز در زمان عیسای مسیح، چون آن را ندیده، و جهانیان - جز در زمان حیات رسول خدا ﷺ - نمونه آن را مشاهده نکرده باشند.<sup>۱</sup>

اینها همگی بخشی از برکات و جودی امام زمان علیه السلام در زمان ظهور ایشان است. پیش از ظهور، دوران محرومیت بشر از اکثر این نعمت‌هاست. بنابراین آیین اسلام، زمانی حکومت بر دلها پیدا خواهد کرد که جهانیان شاهد تجلی عقل‌گستر و عدل‌گستر الهی در میان خود بشوند. لذا قبل از ظهور آن حضرت انتظار مقبولیت عمومی و قلبی ایشان را در میان مردم جهان نمی‌توان داشت.

---

۱ - کمال هستی در عصر ظهور، ص ۱۰۴.

## درس نهم: دلیل اول بر ضرورت آمادگی عمومی مردم (۲)

گفتیم که بر فرض اینکه حکومت بر دلها لازم باشد، این امر لازم نیست پیش از ظهور محقق باشد بلکه می تواند با ظهور امام عصر علیه السلام محقق شود. وقتی عقل های مردمان به دست آن حضرت کامل شود، دل هایشان آماده پذیرش حکومت الهی ایشان خواهد بود.

### اسلام پس از ظهور: با رغبت یا کراهت

یکی از حوادث مهم پس از ظهور حضرت مهدی علیه السلام، نزول حضرت عیسی علیه السلام به زمین و اقتدا کردن به امام زمان علیه السلام در نماز است. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به یک فرد یهودی فرمودند:

يا يَهُودِيُّ وَ مِنْ ذُرِّيَّتِي الْمَهْدِيُّ علیه السلام إِذَا خَرَجَ نَزَلَ عِيسَى بْنُ مَرْيَمَ علیه السلام لِنَصْرَتِهِ فَقَدَّمَهُ وَ يُصَلِّي خَلْفَهُ. ۱

ای یهودی، مهدی علیه السلام از فرزندان من است که هنگام ظهورش، عیسی بن مریم علیه السلام برای یاری کردن او (به زمین) فرود می آید، پس او را جلو انداخته و پشت سر او به نماز می ایستد.

این حادثه مهم باعث می شود که بسیاری از کسانی که خود را پیروان حضرت عیسی بن مریم علیه السلام می دانند، حقایق حضرت مهدی علیه السلام را درک کنند و با رضا و رغبت به ایشان ایمان آورند. البته در آن زمان هم هستند افراد معاند و منکر حق و حقیقت که با وجود شناخت کافی از حضرت مهدی علیه السلام، باز هم از قبول امامت ایشان سر باز می زنند. طبق تفسیر ائمه علیهم السلام، آیه شریفه «وَلَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا»<sup>۱</sup>: «همه اهل آسمان ها و زمین چه با رغبت و چه با کراهت تسلیم خداوند هستند.» در زمان ظهور امام عصر علیه السلام تحقق می یابد. امام صادق علیه السلام در تفسیر این آیه فرمودند:

إِذَا قَامَ الْقَائِمُ علیه السلام لَا يَبْقَى أَرْضٌ إِلَّا نُودِيَ فِيهَا بِشَهَادَةِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ صلوات الله وسلامه عليه.

وقتی حضرت قائم علیه السلام قیام فرماید، زمینی باقی نمی ماند مگر آنکه در آن صدای شهادت به توحید پروردگار و رسالت حضرت محمد صلوات الله وسلامه عليه بلند می شود.

پس اسلام پیامبر صلوات الله وسلامه عليه در همه جای عالم به دست با برکت حضرت مهدی علیه السلام گسترش می یابد، اما در عین حال چنین نیست که همه مردمان با طوع و رغبت، پذیرای اسلام گردند. امام موسی بن

۱ - آل عمران / ۸۳.

۲ - تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۸۳، ح ۸۱.



جعفر علیه السلام درباره آیه مورد بحث فرمودند:

أَنْزَلَتْ فِي الْقَائِمِ عليه السلام إِذَا خَرَجَ بِالْيَهُودِ وَ النَّصَارَى وَ الصَّابِئِينَ  
وَ الزَّنَادِقَةَ وَ أَهْلَ الرَّدَّةِ وَ الْكُفَّارِ فِي شَرْقِ الْأَرْضِ وَ غَرْبِهَا  
فَعَرَضَ عَلَيْهِمُ الْإِسْلَامَ فَمَنْ أَسْلَمَ طَوْعاً أَمَرَهُ بِالصَّلَاةِ وَ  
الزَّكَاةِ وَ مَا يُؤْمَرُ بِهِ الْمُسْلِمُ وَ يَجِبُ لِهٖ عَلَيْهِ وَ مَنْ لَمْ يُسْلِمْ  
ضَرَبَ عُنُقَهُ حَتَّى لَا يَبْقَى فِي الْمَشَارِقِ وَ الْمَغَارِبِ أَحَدٌ إِلَّا  
وَ حَدَّ اللَّهُ ۱

این آیه درباره حضرت قائم علیه السلام نازل شده است. هنگامی که  
یهود و نصارا و صابئین و متکران خداوند و مرتدّها و کافران را از  
همه نقاط زمین جمع کند، اسلام را به همه آنها عرضه می نماید.  
هر کس با میل و رغبت اسلام آورد، او را به ادای نماز و روزه و  
سایر تکالیف یک مسلمان و فرائض الهی امر می کند و هر کس  
اسلام نیاورد، گردنش را می زند تا آنکه در سراسر گیتی کسی  
باقی نمی ماند مگر اینکه خداوند را به یگانگی می پذیرد.

روشن است که تنها کسانی در آن زمان، گرفتار عقوبت الهی  
می شوند که حق و حقیقت را به روشنی شناخته اند، اما نمی خواهند  
تسلیم آن شوند. در آن روز، دیگر با این گونه افراد مدارا نمی شود، بلکه  
زمان این گونه مداراها و سازش ها با ظهور امام عصر علیه السلام به سر خواهد  
آمد.

## معنای آیه شریفه: «لا اِکْرَاهَ فِی الدِّینِ»

با این توضیحات روشن می‌شود که آیه شریفه «لا اِکْرَاهَ فِی الدِّینِ» که به عنوان شاهی بر حکومت امام زمان علیه السلام بر دلها، مورد استناد قرار گرفته است - هیچ ارتباطی با آن بحث ندارد. این آیه قرآن اولاً اختصاصی به زمان ظهور حضرت مهدی علیه السلام ندارد، بلکه به یک حقیقت کلی دربارهٔ دین و اعتقادات اشاره می‌کند. اگر معنای آیه این باشد که هر مسلمانی باید با طوع و رغبت و نه با اکراه، دین اسلام را بپذیرد، پس باید گفت که هم سیرهٔ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و هم خود امام عصر علیه السلام با آن در تضاد است!! رسول خدا صلی الله علیه و آله برای گسترش اسلام به سرزمین‌های مختلف، آنها را دعوت به قبول دین می‌کردند و پس از اتمام حجّت بر ایشان اگر کسانی از روی لجاجت و عناد از قبول اسلام، سر باز می‌زدند، با آنها می‌جنگیدند تا یا اسلام را بپذیرند (هر چند با اکراه و بدون میل قلبی) و یا اگر جزء اهل کتاب (همچون یهود و نصاری) بودند، مجبورشان می‌کردند که تسلیم شوند و به پرداخت جزیه تن در دهند. قرآن کریم می‌فرماید:

«قَاتِلُوا الدِّینَ لَا یُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ لَا بِالْیَوْمِ الْآخِرِ وَ لَا یُحَرِّمُونَ مَا

حَرَّمَ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ لَا یَدِیْنُونَ دِینَ الْحَقِّ مِنَ الدِّینِ أَوْ تَوَا

الْکِتَابَ حَتَّىٰ یُعْطُوا الْجِزْیَةَ عَنْ یَدٍ وَ هُمْ صَاغِرُونَ.»<sup>۱</sup>

با کسانی از اهل کتاب که ایمان به خدا و آخرت نمی‌آورند و حرام

خدا و رسولش را حرام نمی‌دانند و دین حق را نمی‌پذیرند،

بجنگید تا آنکه به دست (خود) با حالت خواری و ذلت جزیه

پرداخت کنند.

امام زمان علیه السلام نیز به همین سیره و سنت جدشان عمل خواهند کرد، با این تفاوت که بنا بر بعضی روایات<sup>۱</sup>، دیگر از اهل کتاب جزیه را نمی‌پذیرند. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند:

فَإِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَنْ يَذْهَبَ بِالدُّنْيَا حَتَّى يَقُومَ مِنَّا الْقَائِمُ  
يَقْتُلُ مَبْغُضِينَا وَلَا يَقْبَلُ الْجِزْيَةَ وَ يُكْسِرُ الصَّلِيبَ وَالْأَصْنَامَ ...<sup>۲</sup>

خدای متعال دنیا را به پایان نخواهد رساند مگر آنکه قیام‌کننده ما (اهل بیت علیهم السلام) قیام کند، دشمنان ما را می‌کشد و جزیه نمی‌پذیرد و صلیب و بت‌ها را می‌شکند...

بنابراین نمی‌توان ادعا کرد که در زمان ظهور حضرت مهدی علیه السلام همه مردم با میل و رغبت قلبی، پذیرای اسلام می‌شوند. چنین چیزی تا کنون اتفاق نیفتاده و پس از این هم اتفاق نمی‌افتد و معنای آیه شریفه «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ» هم این نیست که همه باید با طوع و رغبت، اسلام را بپذیرند.

تعبیر «اِكْرَاه» در آیه ۲۵۶ سوره بقره ظاهراً به معنای الجاء و اجبار تکوینی به کار رفته است، نظیر آیه دیگر قرآنکه می‌فرماید:

«وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَأَمَنَّ مَنْ فِي الْأَرْضِ كُلَّهُمْ جَمِيعاً فَأَنْتَ  
تُكْرَهُ النَّاسَ حَتَّى يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ.»<sup>۳</sup>

۱ - در این موضوع دو گونه روایات وجود دارند، برخی قبول «جزیه» را از جانب امام عصر علیه السلام نفی و برخی دیگر اثبات نموده‌اند. اظهار نظر قطعی در این مورد موکول به مجال دیگری است ولی اصل بحث ما در اینجا با هر دو گروه از روایات سازگار است.

۲ - بحار الانوار، ج ۳۱، ص ۴۴۳.

۳ - یونس / ۹۹.

و اگر پروردگار تو می‌خواست، همهٔ اهل زمین بدون استثنا ایمان می‌آوردند (اما او چنین نخواسته است) پس آیا تو (ای پیامبر) مردم را مجبور می‌کنی تا ایمان بیاورند؟!

اکراهی که در این آیه از پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نفی شده، همان اجبار تکوینی است که خدا هم آن را از خویش نفی نموده است. <sup>۱</sup> بله، اگر خدا می‌خواست، می‌توانست کاری کند که همهٔ اهل زمین بدون اختیار ایمان بیاورند، ولی چنین مشیّتی نکرده و پیامبرش نیز - با اینکه قدرت بر الجاء (سلب اختیار) و اجبار مردم دارد - چنین نمی‌کند. نفی اکراه - به معنای تکوینی آن - هیچ منافاتی با «اکراه تشریحی» که پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ انجام می‌دادند، ندارد. منظور از اکراه تشریحی، همان چیزی است که توضیح دادیم (اینکه پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ کفار و مشرکین را بین اسلام آوردن و جنگیدن مخیر می‌نمودند). این سیره - چنانکه دیدیم - در زمان امام عصر عَلَيْهِ السَّلَام هم توسط ایشان اجرا خواهد شد و طبق آیهٔ شریفهٔ «وَلَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعاً وَكَرْهاً» عده‌ای با رغبت و تعدادی هم با کراهت، اسلام خواهند آورد. از این توضیحات روشن می‌شود که از آیهٔ شریفه «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ» هرگز نمی‌توان استفاده کرد که همهٔ مسلمانان باید با طوع و رغبت، اسلام را بپذیرا شوند.

تا اینجا ضعف و بطلان دلیل اولی که - برای اثبات ضرورت آمادگی عمومی مردم به عنوان شرط لازم ظهور - مطرح شده بود، آشکار شد. ادلهٔ دیگر را در درس‌های آینده بررسی خواهیم کرد.

۱ - رجوع کنید به تفسیر «مناهج البیان»، جزء سوم، ص ۱۷ تا ۲۰.

## درس دهم: دلیل دوم بر ضرورت آمادگی عمومی مردم (۱)

### پیروزی از طریق عادی و نه معجزه

دومین دلیلی که برای اثبات ضرورت آمادگی عمومی مردم به عنوان شرط لازم ظهور حضرت صاحب الزمان علیه السلام مطرح شده، این است که می‌گویند: شکل‌گیری حکومت امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف از طریق معجزه و امثال آن نیست، بلکه به طریق عادی و طبیعی صورت می‌پذیرد و همین امر اقتضا می‌کند که مردم جهان، آمادگی پذیرش اسلام و امام زمان علیه السلام را داشته باشند و گرنه، کار ایشان پیش نخواهد رفت و اهداف مقدس آن حضرت عملی نخواهد شد.

برخی از کسانی که این نظریه را مطرح کرده‌اند، به بعضی احادیث به عنوان شاهد و مؤید استناد کرده‌اند. یکی از این احادیث، روایتی است که بشیر تبال از امام محمد باقر علیه السلام نقل کرده است. می‌گوید: خدمت حضرت عرض کردم:

إِنَّهُمْ يَقُولُونَ إِنَّ الْمَهْدِيَّ لَوْ قَامَ لَأَسْتَقَامَتْ لَهُ الْأُمُورُ عَفْوَاً وَ  
لَا يُهْرِيْقُ مِحْجَمَةَ دَمٍ.

می‌گویند: همانا مهدی علیه السلام وقتی ظهور کند، کارها برایش خود به  
خود انجام می‌شود و به اندازه خون حجامت نیز، خون نمی‌ریزد.  
حضرت در پاسخ فرمودند:

كَأَنَّ الَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَوْ اسْتَقَامَتْ لِأَحَدٍ عَفْوَاً لَأَسْتَقَامَتْ  
لِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حِينَ أَدْمَيْتَ رِبَاعِيئَهُ وَ شَجَّ فِي وَجْهِهِ كَأَنَّ وَ  
الَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ حَتَّى نَمْسَحَ نَحْنُ وَ أَنْتُمْ الْعَرَقَ وَ الْعَلَقَ - ثُمَّ  
مَسَحَ جَبْهَتَهُ.<sup>۱</sup>

نه چنین نیست، قسم به آنکه جانم در قدرت اوست، اگر قرار بود  
(کارها) برای کسی خودبه‌خود انجام شود، قطعاً برای رسول  
خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ انجام می‌شد، آن زمانی که دندان حضرتش خون‌آلود  
گشت و صورت ایشان شکافته شد. نه چنین نیست، قسم به آنکه  
جانم به دست اوست (کارها برای امام زمان علیه السلام انجام نمی‌شود)  
تا اینکه ما و شما عرق را همراه با لخته‌های خون (از پیشانی  
خود) پاک کنیم. - سپس حضرت دست به پیشانی خود کشیدند.  
با استناد به این حدیث، می‌گویند:

اگر قرار بود به وسیله کارسازی و معجزه، اوضاع برایش درست  
شود، برای پیغمبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌شد و در زمان پیغمبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ انجام  
می‌گرفت. در حالی که پیغمبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ خودش در جنگ دندان‌ش  
شکست، پیشانی‌اش خون‌آلود شد، در جنگ‌های مختلف شرکت

کرد و خودش وارد میدان می‌شد. پس معلوم است پیروزی باید به وسیله جنگ باشد. این جور نیست که بگوییم برای پیغمبر اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ امکان داشت به وسیله معجزه این کار محقق شود؛ اما تحقق پیدا نکرد و آن را گذاشتند برای حضرت مهدی (عج) ... از این قبیل روایت‌ها استفاده می‌شود که قیام حضرت یک قیام طبیعی و عادی است همراه جنگ و خونریزی و امثال اینها.<sup>۱</sup>

گوینده در ادامه بحث خویش به «آمادگی عقلی» مردم برای پذیرفتن اسلام در زمان ظهور اشاره کرده، می‌گوید:

یک روایت از امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام است «اِذَا قَامَ قَائِمُنَا...» وقتی حضرت قیام می‌کند «... وَضَعَ يَدَهُ عَلَى رُؤُوسِ الْعِبَادِ...» دستش را بر سر بندگان قرار می‌دهد. حالا «وَضَعَ يَدَهُ» یا دست خدا و یا دست خودش است، دو احتمال است. به هر حال، دستش را بر سر بندگان قرار می‌دهد و عقل‌های اینها را متمرکز می‌سازد «... فَجَمَعَ بِهِ عُقُولَهُمْ...» و اخلاق آنها را کامل می‌کند، «... وَ اكْمَلَ بِهِ اخْلَاقَهُمْ...» به وسیله این، آمادگی پیدا می‌کنند حق را بپذیرند؛ چون ستم نتیجه جهالت است. نپذیرفتن اسلام نتیجه نادانی است. اگر مردم عقلشان به جا آمد و توانستند مسائل واقعی را درک بکنند، اسلام را قبول می‌کنند. از این روایت معلوم می‌شود در زمان حضرت مردم آمادگی عقلی پیدا می‌کنند اما این هم به وسیله معجزه نیست. زمینه‌اش را باید آن کسانی که در انتظار حضرت هستند، به وسیله تبلیغات و مسائل دیگر فراهم کنند.<sup>۲</sup>

۱ - گفتمان مهدویت، ص ۱۹ و ۲۰.

۲ - گفتمان مهدویت، ص ۲۴.

گاهی برای تأیید اینکه قیام حضرت به شکل معجزه صورت نمی‌پذیرد و یک کار عادی و بشری است، به سخنی از مرحوم شیخ طوسی تمسک می‌شود که ما برای تبیین دقیق‌تر بحث، ترجمه عبارات ایشان را عیناً نقل می‌کنیم:

اجمالاً می‌توان گفت که بر خدای متعال واجب است که امام علیه السلام را تقویت کند تا آن حد که قدرت بر قیام و بسط ید کافی برای انجام آن پیدا کند. این تقویت الهی هم از طریق فرشتگان امکان‌پذیر است و هم توسط بشر. اما از آنجا که خداوند به وسیله فرشتگان این کار را نکرده، می‌فهمیم که علت، مفسده داشتن آن بوده است. بنابراین باید تقویت امام علیه السلام توسط بشر انجام شود.<sup>۱</sup> از مجموع آنچه نقل شد، روشن می‌گردد که از دیدگاه این متفکران، پیروزی حضرت مهدی علیه السلام پس از ظهور باید به صورت کاملاً عادی و طبیعی تحقق پذیرد و معجزه‌ای در این کار وجود ندارد. یاران ایشان هم در این مسیر، فرشتگان الهی نیستند، بلکه افراد بشر باید این مسؤلیت را به دوش بکشند. لذا شرط ظهور حضرت این است که بشریت، آمادگی فکری و عقلی برای پذیرش این مسؤلیت جهانی پیدا کند. همین آمادگی هم به صورت اعجاز توسط امام زمان علیه السلام اتفاق نمی‌افتد، بلکه منتظران ظهور ایشان باید به وسیله تبلیغات و اسباب عادی، زمینه این رشد عقلانی را فراهم نمایند و این تنها راهی است که برای به نتیجه رسیدن قیام امام عصر علیه السلام وجود دارد.

برای بررسی دقیق این سخنان باید دو مطلب به طور عمیق، تجزیه و تحلیل شود:

۱ - الغیبة، شیخ طوسی، ص ۹۲.



**منافات نداشتن جنگ و خونریزی پس از ظهور با معجزه بودن آن**

مطلب اول: اینکه گفته‌اند قیام امام زمان علیه السلام یک قیام کاملاً عادی و طبیعی است، دلیل عقلی دارد یا نقلی؟ روشن است که عقل در این زمینه، اظهار نظری نمی‌کند و در واقع مسأله را فراتر از قلمرو تشخیص خود می‌داند. یعنی انسان عاقل به روشنی می‌پذیرد که کشف این امر با عقل امکان‌پذیر نیست. بنابراین هرگونه اظهار نظری در این مورد باید بر اساس ادله نقلی (آیات و روایات) باشد.

به همین جهت، گوینده محترمی، که عین گفتارش را نقل کردیم، به حدیثی در این باره استناد نموده است. اما حدیث بشیر نبال از امام محمد باقر علیه السلام که مستند ایشان قرار گرفته، هیچ دلالتی بر نفی معجزه بودن قیام حضرت ندارد. فرمایش امام علیه السلام در آن حدیث این است که اسباب کار آن حضرت پس از ظهور، خودبه‌خود (عفواً) فراهم نمی‌شود و اگر قرار بود چنین چیزی اتفاق بیفتد، برای رسول خدا صلی الله علیه و آله اتفاق می‌افتاد، در حالی که چنین نشد و شخص ایشان در جنگها جراحت دیدند و زخمی شدند. گوینده از اینکه پیشرفت کار حضرت پس از ظهور با جنگ و خونریزی همراه است، نتیجه گرفته که قیام ایشان به صورت کاملاً عادی و طبیعی است. این استنتاج، صحیح نیست. ما نمی‌توانیم بگوییم که چون کارها برای حضرت، خودبه‌خود فراهم نمی‌شود - بلکه پیشرفت کار ایشان با جنگ و خونریزی همراه است - پس پیروزی ایشان به صورت کاملاً طبیعی اتفاق می‌افتد و اعجازی از ناحیه خداوند در کار نخواهد بود. از آن مقدمه، این نتیجه گرفته نمی‌شود. لازمه اینکه کاری خود به خود انجام نشود، این نیست که به

صورت کاملاً عادی تحقق یابد و اساساً کار خارق العاده‌ای صورت نپذیرد. می‌توان فرض کرد که امور امام زمان علیه السلام پس از ظهور، خود به خود انجام نشود و با جنگ و خونریزی هم همراه باشد، اما در عین حال از یک یا چند جهت هم معجزه باشد و به صورت عادی انجام نپذیرد. بهترین نمونه‌ای که برای این فرض می‌توان ارائه داد، بعثت و قیام رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم است که در حدیث مورد استناد هم به آن اشاره کرده‌اند. کسی که درباره قیام پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به طور دقیق مطالعه و بررسی کند، قطعاً به این نتیجه می‌رسد که پیشرفت اسلام به وسیله ایشان هرگز کاری عادی و طبیعی نبود، بلکه امدادها و عنایت‌های غیبی، حضرتش را مرحله به مرحله پیروزتر کرد تا در نهایت، بزرگترین تحوّل دنیا را - که تا آن روز سابقه نداشت - به وجود آورد. بر مبنای حساب‌های عادی و بشری، پیروزی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم قابل پیش بینی نبود، بلکه باید گفت که بر مبنای محاسبات عادی، شکست ایشان قطعی بود. نمونه‌های زیادی را در سیره پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می‌توان مطرح کرد که غلبه ایشان بر اساس اعجاز الهی بوده، نه یک کار طبیعی و عادی.

### پیروزی مسلمانان در جنگ بدر به اعجاز الهی

یک نمونه بسیار روشن این امر، پیروزی ایشان در جنگ «بدر» است که اگر امداد الهی و اعجاز غیبی نبود، مسلمانان قطعاً شکست خورده بودند. قرآن به صراحت می‌فرماید:

«وَلَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ بِبَدْرِ وَأَنْتُمْ أَذِلَّةٌ فَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ  
\* إِذْ تَقُولُ لِلْمُؤْمِنِينَ أَلَنْ يَكْفِيَكُمْ أَنْ يُمِدَّكُمْ رَبُّكُمْ بِثَلَاثَةِ

فصل دوم: بررسی ادله به ظاهر عقلی \* ۹۱

آلَافٍ مِّنَ الْمَلَائِكَةِ مُنْزَلِينَ \* بَلَىٰ إِن تَصْبِرُوا وَ تَتَّقُوا وَ يَأْتُوكُمْ مِّنْ قُوْرِهِمْ هَذَا يُمَدِّدْكُمْ رَبُّكُمْ بِخَمْسَةِ آلَافٍ مِّنَ الْمَلَائِكَةِ مُسَوِّمِينَ \* وَ مَا جَعَلَهُ اللهُ إِلَّا بُشْرَىٰ لَكُمْ وَ لِتَطْمَئِنَّ قُلُوبُكُمْ بِهِ وَ مَا النَّصْرُ إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ»<sup>۱</sup>

و قطعاً خداوند شما را - در حالی که ضعیف و ناتوان بودید - یاری نمود، پس از خداوند پروا کنید، شاید شکرگزار گردید \* آنگاه که تو (ای پیامبر) به مؤمنان می‌گفتی: آیا کفایت نمی‌کند شما را که پروردگارتان با سه هزار فرشته که (از آسمان) فرود می‌آیند، به شما کمک رسانند؟ \* بله (با وجود کفایت سه هزار فرشته برای کمک به شما) اگر صبر و تقوی پیشه کنید و در همین ساعت (دشمن) به سراغتان آید، پروردگارتان با پنج هزار فرشته نشان‌دار به شما یاری می‌رسانند \* و خداوند این (امداد) را قرار نداد مگر اینکه بشارتی برای شما و آرامش‌بخش به دل‌هایتان باشد و پیروزی جز از جانب خداوند عزیز حکیم نیست.

از این آیات شریفه به روشنی می‌توان فهمید که پیروزی پیامبر ﷺ و مسلمانان در جنگ بدر به شکل عادی و طبیعی صورت نپذیرفت، بلکه امداد غیبی خداوند - از طریق فرو فرستادن فرشتگان - ایشان را بر دشمن پیروز گردانید. در ابتدای این آیات به یاری خداوند و ضعف و ناتوانی مسلمانان اشاره شده و در پایان نیز بر این حقیقت مجدداً تأکید گردیده که پیروزی جز از جانب خدای عزیز تحقق نمی‌یابد.

یکی دیگر از امدادهای غیبی الهی برای مسلمانان در جنگ بدر،  
القاء رعب و وحشت در دل‌های کفار بود که آیات شریفه ذیل بر آن  
دلالت می‌کند:

«إِذْ تَسْتَغِيثُونَ رَبِّكُمْ فَاسْتَجَابَ لَكُمْ أَنِّي مُمِدُّكُمْ بِالْفِ مِّنَ  
الْمَلَائِكَةِ مُرْدِفِينَ \* ... إِذْ يُوحِي رَبُّكَ إِلَى الْمَلَائِكَةِ أَنِّي مَعَكُمْ  
فَثَبَّتُوا الَّذِينَ آمَنُوا سَأَلْتَنِي فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا  
الرُّعْبَ ...»<sup>۱</sup>

آن زمانی که از پروردگارتان کمک می‌طلبیدید، پس اجابت نمود  
شما را به اینکه فرمود: من شما را با هزار فرشته که دوش به  
دوش یکدیگر (یا دوش به دوش شما) باشند، یاری می‌کنم \*  
... آن زمانی که پروردگارت به آن فرشتگان وحی می‌کرد که: من  
با شما هستم، پس اهل ایمان را ثابت قدم بدارید، به زودی ترس  
و وحشت را دل‌های کافران می‌افکنم ...

در این آیات، سخن از استغاثه و فریاد خواهی مسلمانان از خدای  
متعالم مطرح شده است. استغاثه، مربوط به شرایطی است که روی  
حساب‌های عادی و ظاهری، قدرت انسان کاری از پیش نمی‌برد و لذا به  
خداوند پناه می‌آورد و از او کمک می‌طلبد. در ذیل همین آیات از  
حضرت باقر علیه السلام روایت شده که فرمودند:

وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به تعداد زیاد مشرکان و کمی شمار مسلمانان  
نظر فرمود، رو به قبله کرد و عرضه داشت: «خدایا، به آنچه  
و عده‌ام دادی وفا کن. خداوندا اگر این گروه (از مسلمانان) هلاک

شوند، دیگر تو در زمین عبادت نخواهی شد» پس همین طور  
دستان خود را (به سوی آسمان) بلند کرده بود و مشغول دعا بود،  
تا آنجا که ردای ایشان از دوششان افتاد. اینجا بود که خدا آیه  
شریفه «اذ تستغيثون...» را نازل فرمود.<sup>۱</sup>

تعداد یاران پیامبر ﷺ در جنگ بدر دقیقاً ۳۱۳ نفر بود<sup>۲</sup>، در  
حالی که تعداد لشکر دشمن حداقل سه برابر آنها بود. از نظر امکانات  
هم مسلمانان در وضعیت بسیار نامناسب بودند. به عنوان مثال، تعداد  
شترانی که در اختیار داشتند، به اندازه‌ای بود که بر هر شتر، سه نفر  
می‌نشستند و خود رسول خدا ﷺ به همراه امیر المؤمنین عليه السلام و یک  
نفر دیگر بر یک شتر سوار بودند.<sup>۳</sup> به هر حال، روی روال طبیعی و  
محاسبات عادی، پیروزی مسلمانان امکان‌پذیر نبود، اما خدای متعال  
علاوه بر فرو فرستادن فرشتگان، با ایجاد رعب و وحشت در دل‌های  
کافران، آنان را در برابر پیامبر اکرم ﷺ مغلوب ساخت.

مشاهده می‌کنیم که در جنگ بدر از یک طرف، پیروزی و فتح برای  
پیامبر ﷺ و یارانشان خود به خود محقق نگردید، بلکه ایشان درگیر  
جنگ شدند، سختی‌های آن را تحمل کردند و رنج تعدادی کشته و  
زخمی را هم بر خود هموار نمودند، اما از طرف دیگر خداوند حداقل  
از دو طریق - یکی فرو فرستادن فرشتگان و دیگر، ایجاد رعب در دل‌های  
کفار - مسلمانان را امداد غیبی فرمود و اینها هر دو مصداق اعجاز الهی

۱ - تفسیر کنز الدقائق، ج ۵، ص ۲۸۶ به نقل از مجمع البیان.

۲ - تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۵۵، و سبل الهدی و الرشاد، ج ۴، ص ۴۰.

۳ - سبل الهدی و الرشاد، ج ۴، ص ۳۹.

است که اگر نبود، شکست لشکر اسلام در روز بدر، قطعی بود. بنابراین لازمه اینکه کارها خود به خود ترتیب داده نشود، این نیست که اعجازی در کار نباشد؛ بلکه هر دو حالت بایکدیگر قابل جمع هستند، چنانکه در سیره پیامبر ﷺ و در موارد بسیاری چنین بوده است و ما جنگ بدر را فقط به عنوان نمونه ذکر کردیم.

## درس یازدهم: دلیل دوم بر ضرورت آمادگی عمومی مردم (۲)

در درس گذشته نشان دادیم که لازمهٔ اینکه کاری خود به خود انجام شود، این نیست که به صورت کاملاً عادی تحقق یابد و اعجازی در کار نباشد. به عنوان مثال به جنگ بدر اشاره کردیم که از یک طرف خود به خود پیروزی محقق نشد، بلکه مسلمانان درگیر جنگ شدند و از طرف دیگر اعجاز الهی بود که پیروزی را محقق ساخت.

**شباهت قیام امام زمان علیه السلام به غلبهٔ پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در جنگ بدر**

جالب این است که قیام و پیروزی امام زمان علیه السلام شباهت زیادی به داستان جنگ بدر دارد. اولاً تعداد یاران آن حضرت در آغاز قیام دقیقاً ۳۱۳ نفر است و ثانیاً خدای متعال از همان دو طریق غیبی - که در بدر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را یاری کرد - امام زمان علیه السلام را نیز تأیید می فرماید. در مورد فرشتگانی که برای یاری رساندن به مسلمانان در بدر فرود آمدند،

حدیث زیبایی از امام باقر علیه السلام نقل شده است که فرمودند:

إِنَّ الْمَلَائِكَةَ الَّذِينَ نَصَرُوا مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَوْمَ بَدْرٍ فِي  
الْأَرْضِ، مَا صَعِدُوا بَعْدُ وَ لَا يَصْعَدُونَ حَتَّى يَنْصُرُوا صَاحِبَ  
هَذَا الْأَمْرِ وَ هُمْ خَمْسَةُ آلَافٍ.<sup>۱</sup>

همانا فرشتگانی که روز جنگ بدر در زمین، حضرت  
محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را یاری کردند، هنوز (به سوی آسمان) بالا نرفته‌اند  
و نخواهند رفت تا اینکه صاحب این امر (حضرت مهدی عجل  
الله تعالی فرجه الشریف) را یاری کنند و اینها پنج هزار نفر  
هستند.

طبق این حدیث شریف، دقیقاً همان فرشتگانی که پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را  
در جنگ بدر یاری کردند، امام عصر علیه السلام را در هنگام ظهور یاری  
خواهند کرد و به طور کلی در برخی از احادیث، خروج حضرت به  
خروج رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ تشبیه شده است. امام صادق علیه السلام در توضیح  
آیه شریفه: «أَتَى أَمْرُ اللَّهِ فَلَا تَسْتَعْجِلُوهُ»<sup>۲</sup>: «امر خداوند آمد، پس در تحقق  
آن شتاب نورزید.» فرمودند:

هُوَ أَمْرُنَا أَمْرُ اللَّهِ لَا يُسْتَعْجَلُ بِهِ يُؤَيِّدُهُ ثَلَاثَةُ أَجْنَادٍ: الْمَلَائِكَةُ وَ  
الْمُؤْمِنُونَ وَ الرَّعْبُ وَ خُرُوجُهُ كَخُرُوجِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَ  
ذَلِكَ قَوْلُهُ تَعَالَى: «كَمَا أَخْرَجَكَ رَبُّكَ مِنْ بَيْتِكَ بِالْحَقِّ».<sup>۳</sup>

۱ - تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۹۷، ح ۱۳۸.

۲ - نحل / ۱.

۳ - بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۱۳۹، ح ۴۶ به نقل از الغیبة نعمانی.



این (امر) امر ما و امر خداوند است که در آن نباید شتاب ورزید. سه لشکر صاحب این امر را یاری می‌رسانند: فرشتگان و مؤمنان و رعب. و خروج ایشان همانند خروج رسول خدا ﷺ است و آن عبارت است از فرمایش خدای متعال: همان‌گونه که پروردگارت تو را به حق از خانه‌ات خارج ساخت....

در این حدیث شریف سه نکته مهم وجود دارد:

### الهی بودن امر ظهور حضرت مهدی علیه السلام

۱- امام علیه السلام تصریح کرده‌اند که امر ظهور حضرت مهدی علیه السلام امر خداست که نباید در آن شتاب ورزید و این، بیانگر همان حقیقتی است که ما از آن به کار خدایی - در مقایسه با کار بشری - تعبیر می‌کنیم و مقصودمان به طور اجمالی این است که ظهور حضرت مهدی علیه السلام کاری نیست که بشر بخواهد اجرای آن را به عهده گیرد، تا اینکه بخواهد برای آن، برنامه ریزی کند. خداوند خود می‌خواهد این کار را انجام دهد و برنامه ریزی‌های لازم برای اجرای آن را نیز خود او تنظیم فرموده است. بنابراین ما در تفسیر و تحلیل امر ظهور، نباید ملاک‌ها و محدودیت‌های کارهای بشر را جاری بدانیم.<sup>۱</sup>

در اینجا یکبار دیگر تأکید می‌کنیم که از الهی و خدایی بودن ظهور حضرت، می‌توان به روشنی، اعجاز‌آمیز بودن آن را درک نمود؛ همان چیزی که در بحث فعلی مورد نظر می‌باشد.

---

۱ - توضیح مفصل‌تر این حقیقت بسیار مهم را به فصل پایانی کتاب موکول می‌کنیم و در آن قسمت به برخی از نظریاتی که با غفلت از این مطلب ارائه شده، اشاره خواهیم نمود.

### لشکریان غیبی امام عصر علیه السلام در هنگام ظهور

۲- دومین نکته مهمی که از این حدیث استفاده می‌شود، این است که در جنود و لشکریان امام زمان علیه السلام غیر از افراد بشر، لااقل دو گونه لشکر دیگر نیز حضور دارند: یکی فرشتگان و دیگر رعب و وحشت در دل‌های دشمنان. هر دو اینها بسیار مهم و کارساز هستند و نباید دست کم گرفته شوند. در مورد تعداد فرشتگانی که جزء لشکریان امام عصر علیه السلام هستند، غیر از آن پنج هزار فرشته‌ای که در بدر برای یاری رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل شدند، گروه‌های دیگری هم هستند. به عنوان مثال دسته‌ای دیگر از فرشتگان به یاری ایشان می‌آیند که داستانشان چنین است:

در روز عاشورای سال ۶۱ هجری قمری، وقتی کار بر سیدالشهداء علیه السلام سخت شد و ایشان اصحاب و اهل بیت خود را یکایک از دست دادند، چهار هزار فرشته برای یاری آن حضرت به زمین فرود آمدند، اما توفیق یاری امامشان را در آن روز پیدا نکردند. حضرت رضا علیه السلام درباره این مطلب به «ریان بن شیب» چنین فرمودند:

يَا ابْنَ شَيْبٍ اِنْ كُنْتَ بَاكِيًا لِّشَيْءٍ فَاَبْكِ لِلْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ  
 اَبِي طَالِبٍ عليه السلام ... لَقَدْ نَزَلَ اِلَى الْاَرْضِ مِنَ الْمَلَائِكَةِ اَرْبَعَةٌ  
 اَلْفٍ لِنَصْرِهِ فَوَجَدُوهُ قَدْ قُتِلَ فَهَمُّ عِنْدَ قَبْرِهِ شَعَثٌ غُبْرًا اِلَى اَنْ  
 يَقُومَ الْقَائِمُ عليه السلام فَيَكُونُونَ مِنْ اَنْصَارِهِ وَ شِعَارُهُمْ «يَا لثَارَاتِ  
 الْحُسَيْنِ»<sup>۱</sup>

۱ - بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۲۸۶، ح ۲۳ به نقل از عيون اخبار الرضا عليه السلام.

## فصل دوم: بررسی ادله بد ظاهر عقلی \* ۹۹

ای پسر شیبب اگر برای چیزی گریان شدی، برای حسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام گریه کن... هر آینه چهار هزار فرشته برای یاری آن حضرت به زمین فرود آمدند، اما او را کشته دیدند، پس آنها با حال پریشان و غبار آلود نزد قبر ایشان تا هنگام قیام حضرت قائم علیه السلام هستند و در آن زمان جزء یاران ایشان خواهند بود و شعار خونخواهی حسین علیه السلام را سر می دهند.

آنها که به آرزوی یاری سیدالشهداء علیه السلام به زمین فرود آمدند، در حسرت یاری ایشان کنار قبر منورش، با حال آشفته و پریشان، باقی مانده اند و در انتظار ظهور منتقم خون شهید کربلا به سر می برند تا عقده دل خویش را با یاری آن حضرت باز نمایند. علاوه بر این تعداد، که با فرشتگان روز بدر به نه هزار نفر می رسند، هزاران فرشته دیگر هم هستند که در هنگام ظهور جزء یاران بقیة الله الاعظم اروحنا فداء به شمار می روند. در حدیثی، مفضل از امام صادق علیه السلام نقل می کند که ایشان یاران امام زمان علیه السلام از فرشتگان را ۴۶/۰۰۰ نفر دانسته اند.<sup>۱</sup>

در کنار اینها، رعب و وحشت هم جزء جنود و لشکریان حضرت شمرده شده است. همین دو لشکر برای اینکه پیروزی ایشان را بر اساس اعجاز الهی بدانیم، کفایت می کند. علاوه بر اینها لشکریان غیبی دیگری هم برای امام زمان علیه السلام بر شمرده اند که از میان آنها می توان به تعداد ۶/۰۰۰ جن اشاره نمود.<sup>۲</sup>

اگر وجود این گونه های مختلف و فراوان از جنود غیبی را نشانه

۱ - بخارا انوار، ج ۵۳، ص ۱۴.

۲ - بخارا انوار، ج ۵۳، ص ۱۴.

اعجاز الهی ندانیم، پس چه چیزی را می‌توانیم معجزه بنامیم؟!  
 آیا با همه اینها می‌توان ادعا کرد که قیام حضرت یک قیام طبیعی و  
 عادی است و معجزه‌های در آن دخالت ندارد؟!!

### تشبیه قیام امام زمان علیه السلام به خروج پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم

۳- نکته سومی که از حدیث مورد بحث استفاده می‌شود، تشبیه  
 خروج حضرت مهدی علیه السلام به خروج پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است. مقصود از  
 خروج امام زمان علیه السلام قیام و ظهور ایشان است و مراد از خروج رسول  
 خدا صلی الله علیه و آله و سلم مطابق با سیاق آیات قرآن، خارج شدن ایشان از مدینه به  
 سوی بدر برای جنگ با قریش است. آیه مورد استناد امام صادق علیه السلام  
 چنین است:

«كَمَا أَخْرَجَكَ رَبُّكَ مِنْ بَيْتِكَ بِالْحَقِّ وَإِنَّ فَرِيقًا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ  
 لَكَارِهُونَ.»<sup>۱</sup>

همان‌طور که پروردگارت تو را به حق از خانه‌ات خارج ساخت در  
 حالی که گروهی از مؤمنان (نسبت به این امر) کراهت داشتند.  
 این آیه شریفه در صدر آیاتی است که داستان جنگ بدر را مطرح  
 کرده‌اند و لذا نوع مفسران، منظور از خروج پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از خانه خود  
 را، خارج شدن ایشان از مدینه برای جهاد با قریش دانسته‌اند. اما طبق  
 نقل دیگری از حدیث مورد بحث که مرحوم شیخ مفید آورده است،  
 امام صادق علیه السلام تصریح کرده‌اند که: «خُرُوجُهُ علیه السلام كَخُرُوجِ رَسُولِ

اللَّهِ وَاللَّهُ عَلَيْهِ مِنَ مَكَّةَ وَ هُوَ قَوْلُهُ: كَمَا...<sup>۱</sup> طبق این بیان، مراد از خروج پیامبر ﷺ، خارج شدن ایشان از مکه و هجرت به مدینه است.

به هر حال در این تشبیه، دو وجه شبه مهم وجود دارد:

اول، همان طور که هجرت پیامبر ﷺ از مکه به مدینه یک کار عادی و معمولی نبود، قیام امام عصر عجل الله فرجه هم یک امر عادی و طبیعی نیست. در شرایطی که پیامبر ﷺ تصمیم به هجرت گرفتند، بر اساس حساب‌های عادی، گرفتار شدن و در نتیجه، ناکام ماندن ایشان قطعی بود و تاریخ آن روزگار نشان می‌دهد که اگر معجزات الهی در کار نبود، حضرت رسول هرگز نمی‌توانستند از میان آن همه دشمن تشنه به خونشان جان سالم به در ببرند. به همین جهت است که در آیه شریفه، خارج شدن پیامبر ﷺ به خدای متعال نسبت داده شده و تعبیر «أَخْرَجَكَ رَبُّكَ» به کار رفته است. یعنی «ای پیامبر! خدا تو را از مکه خارج کرد و این کار، کار تو نبود.»

دقت شود که وقتی می‌گوییم کار پیغمبر نبود، مقصود این نیست که ایشان اقدام به این کار نکردند و خارج شدن از مکه، فعل اختیاری ایشان نبود، بلکه مراد این است که ایشان خودشان به انجام این کار اقدام کردند، اما اولاً اصل این فکر از جانب خدای متعال به ایشان الهام شده بود و ثانیاً تمام شرایط و زمینه‌ها برای عملی شدن این اقدام به وسیله خداوند و به صورت اعجاز فراهم گردید. وقتی می‌گوییم کاری الهی است، مقصود همین است که طبق روال عادی و معمولی، انجام آن میسر نیست و هجرت پیامبر ﷺ هم چنین بود و لذا قرآن آن را کار

۱ - تفسیر کنز الدقائق، ج ۷، ص ۱۷۶ به نقل از کتاب الغیبة، شیخ مفید.

خداوند دانسته است. این در حالی است که بسیاری از کارهای پیامبر ﷺ چنین نبود (یعنی طبق روال عادی انجام شدنی بود) لذا آنها را به این معنا کار خدا نمی‌دانیم.

حال بر اساس این تشبیه می‌توانیم بگوییم که قیام و ظهور امام عصر علیه السلام هم بر اساس روال و شرایط عادی، انجام شدنی نمی‌نماید، ولی خداوند می‌خواهد که این کار انجام شود و آخرین وصی پیامبر ﷺ بر جهانیان غلبه نماید. لذا همه شرایط و زمینه‌های لازم برای این پیروزی جهانی را خداوند، خود فراهم می‌کند. ضمن اینکه هم خود امام زمان علیه السلام و هم مؤمنانی که جزء یاران و لشکریان ایشان هستند، تلاش و جهاد خود را انجام خواهند داد و مصیبت‌های جنگ - از قبیل کشته و مجروح شدن - را نیز تحمل خواهند نمود. اما همان‌طور که گذشت، تحقق این‌گونه امور، هیچ منافاتی با معجزه بودن قیام و غلبه امام عصر علیه السلام ندارد.

وجه شبه دیگری که در این تشبیه به چشم می‌خورد، مطلبی است که در قسمت دوم آیه ۵ انفال مورد تأکید قرار گرفته است. آیه صراحت دارد در اینکه گروهی از مؤمنان از این کار کراهت داشته‌اند. احتمالاً کراهت آنها به خاطر ناامیدی و یأس از موفقیت طرح و نقشه هجرت پیامبر ﷺ بوده است. آنها روی روال عادی، این کار را شدنی نمی‌دانستند و از طرفی ایمانشان به پیامبر ﷺ به درجه‌ای نبود که وعده‌های آن حضرت برایشان آرامش بخش و مطمئن‌کننده باشد؛ لذا از آن کار کراهت داشتند. اما همه مؤمنان چنین نبوده‌اند و آیه شریفه هم تنها درباره گروهی از اهل ایمان (فَرِيقًا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ) چنان حکمی

فرموده است. مؤمنانی که به پیامبر ﷺ ایمان کامل داشتند، مطمئن بودند که اگر وعده الهی درباره تحقق رخدادی وجود داشته باشد، آن اتفاق - علی رغم فراهم نبودن شرایط و زمینه‌های ظاهریش - حتماً صورت می‌گیرد، خداوند آنچه را بخواهد به نتیجه می‌رساند و هیچ مانعی نمی‌تواند در مقابل خواست الهی، سدّی ایجاد نماید.

در مورد قیام امام زمان علیه السلام نیز دقیقاً همین طور است. ایشان در شرایطی ظهور خواهند فرمود که بسیاری از مؤمنان از پیروزی و غلبه‌شان ناامید و مأیوس هستند. از احادیثی که در این موضوع وارد شده، چنین استفاده می‌شود که یأس از ظهور آن حضرت و پیروزی ایشان فراگیر می‌شود و جز عده‌قلیلی از شیعیان، بقیه را در بر می‌گیرد.<sup>۱</sup> جایی که اکثر مؤمنان از پیروزی و غلبه حضرت، احساس یأس و ناامیدی کنند، چگونه می‌توان ادعا کرد که در هنگام ظهور، شرایط طوری فراهم است که قیام آن حضرت به صورت طبیعی و عادی پیروز می‌شود؟! اگر چنین باشد که مردم دنیا پیش از ظهور امام عصر علیه السلام آمادگی آن را پیدا کنند یا اگر حداقل اهل ایمان به طور عادی مهتای ظهور شوند، دیگر کراهت از ظهور حضرتش بی‌معنا می‌شود. در حالی که همه این قرائن نشان می‌دهد قیام آن حضرت با تکیه بر امدادهای غیبی الهی به نتیجه می‌رسد و در همین حال، شرایط و زمینه‌های عادی، ثمر بخش بودن قیام ایشان را تأیید نمی‌کنند. این وجه شباهت دومی است که در حدیث مزبور وجود دارد.

---

۱ - توضیح این بحث همراه با ذکر ادله آن در حلقه‌های بعدی در بحث «انتظار»

## درس دوازدهم: دلیل دوم بر ضرورت آمادگی عمومی مردم (۳)

در دو درس گذشته این مطلب را توضیح دادیم که قیام امام عصر علیه السلام هم با جنگ و خونریزی همراه است و هم با اعجاز الهی به نتیجه می‌رسد.

### تأکید بر اعجازآمیز بودن قیام حضرت مهدی علیه السلام

مطلب اول مورد بحث (اعجازآمیز بودن قیام امام زمان علیه السلام) را با نقل سخنی از یکی از صاحب نظران در موضوع مهدویت به پایان می‌بریم. ایشان در پاسخ به این سؤال که:

چگونه با جمعیت روز افزون بشر... حضرت صاحب الزمان علیه السلام با ۳۱۳ نفر دنیا را مسخر می‌فرماید؟... آیا غلبه آن حضرت به طور اعجاز و خرق عادت است یا آنکه با ملاحظه اسباب و علل و عوامل ظاهری نیز غلبه و پیروزی آن جناب ممکن است؟

در پاسخ به این پرسش چنین گفته‌اند:



فصل دوم: بررسی ادلّه بد ظاهر عقلی \* ۱۰۵

... غلبه آن حضرت و حکومت جهانی اسلام ممکن است به طور اعجاز و خرق عادت انجام یابد و ممکن است با فراهم شدن اسباب و علل ظاهری باشد و ممکن است به هر دو نوع واقع شود، چنانکه پیشرفت و غلبه پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و قوای اسلام به هر دو نوع بود. اما به طور اعجاز و خرق عادت، محتاج به توضیح نیست که حصول چنین غلبه مطلق برای آن حضرت، به خواست خداوند، امری است ممکن و معقول و با وعده‌های صریح و بشارت‌های حتمی که در قرآن مجید و احادیث متواتر داده شده، بدون شبهه حاصل خواهد شد و خداوند به مصداق آیه: «كَمْ مِنْ فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً كَثِيرَةً بِإِذْنِ اللَّهِ»<sup>۱</sup> «چه بسیارند گروه اندکی که به اذن خداوند، بر گروه بسیاری چیرگی می‌یابند.» آن حضرت، اصحابش و عموم بندگان شایسته خدا را بر تمام ملل، غالب و حاکم و وارث و مالک ارض قرار می‌دهد.<sup>۲</sup>

### معجزه بودن تکمیل عقول به دست با برکت امام عصر علیه السلام

مطلب دوم: قطعاً یکی از معجزاتی که به دست با برکت امام عصر علیه السلام پس از ظهور، اتفاق می‌افتد، این است که ایشان - طبق احادیث متعدد - دست مبارک خود را بر سر بندگان گذارده، به این وسیله عقل‌های آنها را کامل می‌فرماید. این معجزه، منشأ بسیاری از برکاتی می‌شود که در زمان ظهور امام عصر علیه السلام و عده تحقق آنها داده شده است. نکته بسیار عجیبی که برخی از گویندگان مطرح کرده‌اند، این

۱ - بقره / ۲۴۹.

۲ - پاسخ ده پرسش، ص ۱۷ و ۱۸.

است که این کار، معجزه نیست، بلکه منتظران ظهور حضرت باید با تبلیغات، زمینه آن را فراهم کنند!

باید از این مدعی محترم پرسید: به چه طریق عادی طبیعی می توان با گذاشتن دست بر سر بندگان، عقول آنها را کامل کرد؟ آیا طریق عادی و معمولی تکامل عقول این است که دست بر سرها بگذارند؟! اگر این امر، معجزه حضرت صاحب الامر علیه السلام نباشد، پس چه کاری را می توان اعجاز دانست؟!

البته ممکن است گوینده این سخن، فاعل این کار را خدای متعال بداند و در معنای «وَضَعَ يَدَهُ عَلَى رُؤُوسِ الْعِبَادِ» بگوید «خداوند دست خودش یا دست امام زمان علیه السلام را روی سرهای بندگان می گذارد».<sup>۱</sup>

سخن ما این است که اولاً در عبارت حدیث - که پیشتر نقل شد - کلمه ای که دلالت بر خدای متعال کند، وجود ندارد تا بخواهیم ضمیر فاعلی مستتر در کلمه «وضع» را به آن برگردانیم. امام فرموده اند: «إِذَا قَامَ قَائِمُنَا وَضَعَ يَدَهُ...» در این عبارت، مرجع ضمیر مستتر در «وَضَعَ» به حضرت قائم علیه السلام برمی گردد و احتمال دیگری در متن این حدیث وجود ندارد. بله، حدیث دیگری با سند دیگر از امام باقر علیه السلام در همین موضوع، نقل شده که عبارتش چنین است:

إِذَا قَامَ قَائِمُنَا وَضَعَ اللَّهُ يَدَهُ عَلَى رُؤُوسِ الْعِبَادِ...<sup>۲</sup>

در این حدیث کلمه «الله» فاعل «وَضَعَ» می باشد. در این صورت ضمیر در «يَدَهُ» ممکن است به خداوند یا به حضرت قائم علیه السلام برگردد.

۱ - گفتمان مهدویت، ص ۲۴.

۲ - اصول کافی، کتاب العقل و الجهل، ح ۲۱.

اما در هر دو حال، نتیجه نهایی یکی است؛ چون اگر ضمیر به «الله» نیز برگردد، مراد از دست خدا (ید الله) کسی جز خود امام عصر علیه السلام نمی باشد، هر چند در ترجمه عبارت، «دست خدا» معنا می کنیم. به هر حال این معجزه به واسطه وجود مقدس امام زمان علیه السلام محقق می شود. ثانیاً چه فاعل معجزه، خداوند باشد و چه امام زمان علیه السلام، به اصل سخن ما هیچ خدشه ای وارد نمی شود؛ چون ما می خواهیم معجزه بودن این کار را اثبات کنیم، فاعل آن هر که باشد - چه خدا و چه امام علیه السلام - تفاوتی نمی کند.

اما اینکه فرموده اند: «زمینه تکامل عقول را منتظران ظهور حضرت باید با تبلیغات فراهم کنند»، باید توجه کرد که اولاً حدیث، ناظر به بعد از ظهور حضرت می باشد و منتظران ظهور، هر وظیفه ای که انجام می دهند، مربوط به قبل از ظهور است. ثانیاً ظاهر و بلکه نص عبارت حدیث، دال بر این است که این کار، کار خدا یا خود امام علیه السلام است. چگونه کار خدا یا امام زمان علیه السلام را به منتظران ظهور نسبت داده اند؟ اگر قرینه قطعی و یقینی بر عدول از معنای ظاهر - و بلکه صریح - عبارت آورده بودند، جای تأمل و بررسی داشت، ولی چنین قرینه ای - نه عقلی و نه نقلی - موجود نیست. سؤال ما این است: اگر واقعاً مراد امام باقر علیه السلام این بود که کامل کردن عقول بندگان، کار خدا یا امام زمان علیه السلام است، باید چه تعبیری و به چه شکلی می فرمودند که قابل توجیه بر خلاف آن نباشد؟! آیا از آنچه گفته اند، می توانستند روشن تر بگویند؟! معلوم نیست چه دلیل و برهانی بر این همه اصرار - در نفی هر گونه اعجازی در خصوص قیام و غلبه امام عصر علیه السلام -

وجود دارد که همه حقایق تاریخی و ادله نقلی را قربانی تأویل می‌گردانند!! آنچه را که خود گوینده محترم به عنوان دلیل نقلی بر این امر آورده بودند، نقد و بررسی نمودیم. غیر از آن هم چیزی به عنوان دلیل ارائه نشده است.

## درس سیزدهم: دلیل سوم بر ضرورت آمادگی عمومی مردم (۱)

### ظهور ناکارآمدی حکومت‌های بشری

یکی دیگر از ادله‌ای که آمادگی افکار عمومی مردم جهان را شرط لازم برای ظهور امام زمان علیه السلام می‌شمارد، این است که می‌گویند: هر نهضت و انقلابی در صورتی امکان پیروزی دارد که زمینه آن از هر جهت فراهم باشد و شرایط کاملاً مهیا شود و افکار عمومی برای پشتیبانی آن آماده گردد. نهضت و قیام حضرت مهدی علیه السلام هم از این قاعده کلی مستثنا نیست.

آنگاه یکی از عوامل اساسی برای ایجاد این آمادگی را چنین برمی‌شمارند:

گذشت زمان و تجارب گوناگون و حوادث تکان دهنده از جمله عواملی هستند که بر میزان رشد افکار می‌افزایند. هر اندازه که زمان می‌گذرد و حکومت‌ها تأسیس می‌شوند، ایدئولوژی‌ها به

وجود می‌آیند، قانون‌ها تصویب می‌شوند، اختراعات و صنایع پیشرفت می‌کنند و... بشر بیش از پیش به این نکته پی می‌برد که اینها برای نجات و سعادت او کافی نیست. پیشرفت علم به جای اینکه او را از نابسامانی‌ها نجات دهد، بلای جان او شده است...<sup>۱</sup>

بر همین اساس ادعا می‌شود که:

تمدن صالح و پایدار آینده جهان، زمانی آشکار می‌شود که بشریت پس از تجربه تمام راه‌ها و روش‌های مختلف از ادعاهای واهی مکاتب گوناگون به ستوه آید و از صمیم جان باور کند که این مکاتب و راه و روش‌ها هرگز نمی‌توانند سعادت مطلوب را برای جوامع بشری به ارمغان آورند و از سویدای جان آماده حکومت حضرت مهدی علیه السلام شود. قیام آن بزرگوار، به اجازه پروردگار، زمانی آشکار می‌شود که بشر، آماده پذیرش آیین حق گردند...<sup>۲</sup>

تمدن جهانی حضرت مهدی علیه السلام پس از شکست همه روش‌ها و مکتب‌ها و تمام داعیان اصلاحگری‌ها بر سر کار خواهد آمد. مردمان در می‌یابند که این مکاتب، هرگز نمی‌توانند سعادت مطلوب برای بشر به ارمغان آورند و تمدن حاکم بر جهان از عهده حل نیازهای واقعی بشریت بر نمی‌آید. لذا از جان و دل به حکومت آل محمد علیهم السلام روی می‌آورند.<sup>۳</sup>

۱ - بینش اسلامی، سال دوم دبیرستان، سال ۱۳۷۸، ص ۹۱.

۲ - کمال هستی در عصر ظهور، مقدمه، ص ۱۴ و ۱۵.

۳ - همان، ص ۲۶ و ۲۷.

معتقدان به این تئوری، ظهور حضرت را پیش از رسیدن بشریت به این درجه از آمادگی فکری، غیر ممکن می‌دانند و می‌گویند:

تا نوع بشر به حد کمال و رشد نرسد و برای پذیرفتن حکومت حق، آماده نگردد، مهدی موعود ظاهر نخواهد شد. البته رشد فکری یک حادثه‌ای نیست بلکه در طول ایام و به واسطه پیش‌آمدهای روزگار پیدا می‌شود و رو به کمال می‌رود... باید دانشمندان برای اصلاحات عمومی و سعادت و آسایش انسان‌ها آن قدر قانون تدوین کنند و تبصره به آنها بزنند و بعد از مدتی آنها را لغو کنند و قوانین تازه‌تری را به جای آنها بگذارند تا خسته شوند و جهانیان به نقصان و سستی قوانین بشر و افکار کوتاه قانون‌گذاران پی ببرند و از اصلاحاتی که به وسیله آن قوانین می‌خواهد انجام بگیرد، مأیوس شوند و بدین مطلب اعتراف کنند که یگانه طریق اصلاح بشر پیروی از پیمبران و اجرای قوانین الهی است. بشر هنوز حاضر نیست در مقابل برنامه‌های خدا تسلیم شود...<sup>۱</sup>

بعضی دیگر از صاحب نظران، در تبیین این عقیده می‌فرمایند:

باید... مزاج جهان آماده‌چنان ظهوری بشود و جامعه بشر و ملت‌ها بفهمند که هیئت‌های حاکمه در رژیم‌های گوناگون از عهده اداره امور بر نمی‌آیند و مکتب‌های سیاسی و اقتصادی مختلف دردی را دوا نمی‌کنند و اجتماعات و کنفرانس‌ها و سازمان‌های بین‌المللی و طرح‌ها و کوشش‌های آنها به عنوان حفظ حقوق بشر نقشی را ایفا نخواهند کرد و در اصلاحات از

تمام این طرح‌ها که امروز و فردا مطرح می‌شود، مایوس شوند و فساد و طغیان شهوات و ظلم و ستم همه را در رنج و فشار گذارد. همان‌طور که در روایات است، بی‌عفتی و فحشاء به قدری رواج پیدا کند که در کنار خیابان‌ها و ملاً عام، زن و مرد علناً مانند حیوانات از ارتکاب آن شرم نکنند و حیا و آزرم آنها از میان برود... وقتی اوضاع و احوال این‌گونه شد و از تمدن (منهای انسانیت) کنونی همه به ستوه آمدند و تاریکی جهان را گرفت، ظهور یک رجل الهی و پرتو عنایات غیبی با حسن استقبال مواجه می‌شود...<sup>۱</sup>

بیاناتی که تا اینجا نقل شد، همگی صورت و ظاهر عقلی دارد، اما گاهی برای اثبات آن از ادله نقلی هم استفاده شده است، به عنوان مثال می‌گویند:

باید آن قدر حکومت‌های رنگارنگ در جهان تأسیس شود و مرام‌ها و احزاب فریبنده به وجود آید و بی‌لیاقتی آنها ثابت شود تا بشر از اصلاحات آنها مایوس گردد و تشنه اصلاحات خدایی شود و برای پذیرفتن حکومت توحید آماده گردد. هشام بن سالم از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: تا همه اصناف مردم به حکومت نرسند، صاحب الامر قیام نمی‌کند. برای اینکه وقتی حکومتش را تشکیل داد کسی نگوید: اگر ما هم به حکومت می‌رسیدیم با عدالت رفتار می‌کردیم.<sup>۲</sup>

امام باقر علیه السلام فرمود: دولت ما آخرین دولت‌هاست. هر خاندانی

۱ - نوید امن و امان، ص ۱۸۴ و ۱۸۵.

۲ - بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۲۴۴.



که لیاقت حکومت داشته باشند قبل از ما به حکومت می‌رسند تا وقتی حکومت ما تأسیس شد و رفتار آنها را دیدند، نگویند: ما هم اگر به حکومت رسیده بودیم، مانند آل محمد عَلَيْهِمُ السَّلَامُ عمل می‌کردیم و این است معنای آیه: «وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ»<sup>۱</sup>.

با توجه به سخنان گذشته روشن شد که هنوز مزاج انسانیت برای تحمّل حکومت توحید، آماده و مهیا نشده است.<sup>۲</sup>

ما مجموع این سخنان را با بیان چند مطلب، نقد و بررسی می‌نماییم.

**اتمام حجت بر مدعیان حکومت جهانی قبل از ظهور امام زمان عَلَيْهِ السَّلَامُ**

ابتدا به بررسی ادله نقلی مورد استناد می‌پردازیم تا روشن شود که آنچه به عنوان مؤید این نظریه مطرح شده، دلالتی بر آن ندارد و کلاً مطالب صرفاً بر اساس استحسانات عقلی بیان شده است. دو حدیثی که به آنها استشهاد شده عبارتند از:

۱- امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمودند:

مَا يَكُونُ هَذَا الْأَمْرَ حَتَّى لَا يَبْقَى صِنْفٌ مِنَ النَّاسِ إِلَّا [قَدْ] وُلُّوا  
عَلَى النَّاسِ حَتَّى لَا يَقُولَ [قَائِلٌ]: إِنَّا لَوْ وُلِّينَا لَعَدَلْنَا ثُمَّ يَقُومُ  
الْقَائِمُ بِالْحَقِّ وَالْعَدْلِ.<sup>۳</sup>

این امر (ظهور امام زمان عَلَيْهِ السَّلَامُ) واقع نمی‌شود مگر اینکه هیچ صنفی از مردم باقی نماند که بر [دیگر] مردم حکومت نکرده

۱- همان، ص ۳۳۲.

۲- دادگستر جهان، ص ۳۶۴ و ۳۶۵.

۳- بخارالانوار، ج ۵۲، ص ۲۴۴، ح ۱۱۹ به نقل از الغيبة نعمانی.

باشند تا هیچ کس نگوید: ما هم اگر به حکومت می‌رسیدیم، عدالت را اجرا می‌کردیم. پس از آن، حضرت قائم علیه السلام به حق و عدالت قیام خواهند کرد.

۲- امام باقر علیه السلام فرمودند:

دَوْلَتُنَا آخِرُ الدُّوَلِ وَ لَنْ يَبْقَى أَهْلُ بَيْتِ لَهْمَ دَوْلَةٌ إِلَّا مَلَكُوا  
قَبْلَنَا لِنَّا يَقُولُوا إِذَا رَأَوْا سِيرَتَنَا: إِذَا مَلِكْنَا سِرْنَا مِثْلَ سِيرَةِ  
هَؤُلَاءِ وَ هُوَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ: «وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ»<sup>۱</sup>

دولت ما آخرین دولتهاست و هیچ خاندانی که دارای دولت باشند باقی نمی‌مانند مگر آنکه قبل از ما به حکومت می‌رسند. (این به علت آن است) که وقتی راه و روش ما را دیدند نگویند: اگر ما حاکم شده بودیم به همین روش عمل می‌کردیم و این همان فرمایش خدای عزوجل است که فرمود: و عاقبت با اهل تقواست.

آنچه از این دو حدیث شریف استفاده می‌شود، این است که ظهور حضرت بقیة الله ارواحنا فداء در زمانی واقع می‌شود که هر گروه مدعی حکومت، پیش از آن، امکان تجربه این امر را پیدا کرده است و برای همه آنها از این جهت اتمام حجت صورت گرفته که هیچ کدامشان نمی‌توانند مشابه کار امام عصر علیه السلام را انجام دهند. بنابراین در هر دو حدیث از اتمام حجت بر مدعیان حکومت جهانی - پیش از ظهور امام زمان علیه السلام - سخن به میان آمده که البته لازمه این اتمام حجت، پذیرش عموم مردم جهان نیست.

۱ - بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۳۲، ح ۵۸ به نقل از الغیبه، شیخ طوسی.

دقت شود که ممکن است خود مدعیان بفهمند که هرگز نمی‌توانند حکومت عدل جهانی تشکیل دهند، ولی افکار عمومی تا آن زمان هنوز نیاز به وجود یک رهبر الهی و معصوم را احساس نکرده باشند. فرق است بین اینکه گروه‌ها و اصناف مدعی حکومت عدل جهانی، ناتوانی خود را در اجرای آن احساس کنند با اینکه مردم جهان، این حقیقت را تصدیق نمایند و آنچه در دو حدیث فوق، مطرح شده، مطلب اول است نه مطلب دوم. معلوم نیست نویسندۀ محترم، با چه استدلالی از مطلب اول، مطلب دوم را نتیجه گرفته‌اند. آیا لازمهٔ اینکه مدعیان، ناتوانی خود را از عملی کردن داعیه‌های جهانی‌شان احساس کنند، این است که مردم دنیا نیز به این نتیجه برسند؟ هرگز. معمولاً کسانی که متصدی و عهده‌دار انجام کاری می‌شوند، در عمل به ظرایفی از آن، واقف می‌گردند که در صورت عدم شایستگی، ناتوانی خود را از انجام آن، خیلی خوب درک می‌کنند، ولی دیگران که صرفاً تماشاچی هستند، بسیاری از نقاط ضعف متصدیان را متوجه نمی‌شوند و لذا چه بسا احساس کنند که آن مدعیان، شایستگی تصدی آن مقام را دارا هستند، در حالی که خود آن افراد مدعی به خوبی ضعف و ناتوانی خود را احساس می‌کنند.

به هر حال لازمهٔ اینکه فرد یا گروهی عدم شایستگی خود را در تصدی یک مقام بفهمد، این نیست که سایر مردم نیز به این حقیقت واقف شوند. ما در اینجا این احتمال را که مردم در شرایطی ضعف و ناتوانی حاکمان را دریابند، نفی نمی‌کنیم، اما استلزامی بین درک مردم و اتمام حجت بر مدعیان وجود ندارد. پس مطلبی که در فرمایش امام

باقر و امام صادق علیهما السلام آمده، ربطی به ادعای مورد بحث ندارد. لذا برای اصل مدعا هیچ دلیل نقلی وجود ندارد و اگر اعتباری داشته باشد، صرفاً از جهت عقلی است. در درس آینده به بررسی عقلی این نظریه می‌پردازیم.

## درس چهاردهم: دلیل سوم بر آمادگی عمومی مردم (۲)

در مقام بررسی این نظریه که شرط ظهور امام عصر علیه السلام را این می‌داند که نا کارآمدی حکومت‌های بشری برای عموم مردم جهان آشکار شود، ابتدا مستندات نقلی آن را بررسی کردیم و نشان دادیم که دلالتی بر مدّعی این نظریه ندارد. حال به بررسی عقلی آن می‌پردازیم.

### عدم ضرورت آمادگی عمومی به عنوان شرط ظهور حضرت

مهدی علیه السلام

در مقام بررسی عقلی، اولین مطلب این است که با توجه به مباحث گذشته، عقلاً هیچ ضرورتی وجود ندارد که مردم دنیا پیش از ظهور امام عصر علیه السلام به چنان رشد عقلانی برسند که از بشر عادی مأیوس و ناامید شوند و تشنه و خواهان یک رهبر معصوم الهی گردند. استدلالی که معتقدان به این نظریه مطرح می‌کنند این است که: اگر مردم دنیا به چنین رشد عقلانی نرسند و پیش از ظهور، از سویدای جان، آمادگی حکومت حضرت مهدی علیه السلام را نیابند، آنگاه نهضت جهانی ایشان از

پشتیبانی افکار عمومی برخوردار نخواهد گردید و چنین قیامی محکوم به شکست است. هر نهضت و قیامی تنها وقتی امکان پیروزی دارد که پشتوانهٔ مردمی داشته باشد و امام زمان علیه السلام هم که رهبر یک قیام جهانی و فراگیر هستند، تنها در شرایطی به اهداف خود نائل می‌شوند که در هنگام ظهور با حسن استقبال عمومی مواجه شوند و این استقبال گرم تحقق نمی‌یابد مگر آنکه بشر آن روز از ادارهٔ خود توسط خودش، مأیوس شود و خواهان پیروی از پیامبران و اجرای قوانین الهی ایشان گردد. نتیجه اینکه امام عصر علیه السلام ظهور نخواهند کرد مگر اینکه بشریت، مکاتب و آیین‌های حکومت همهٔ مدعیان اصلاح را تجربه کند و به شکست و ناکامی همه آنها واقف گردد. این کل استدلالی است که طرفداران نظریهٔ مورد بحث مطرح می‌کنند. در مقام نقد این استدلال می‌توان گفت:

اولاً اگر امر ظهور امام عصر علیه السلام را یک امر الهی بدانیم - چنانکه امام صادق علیه السلام در توضیح آیهٔ شریفه: «اتى امر الله فلا تستعجلوه» فرمودند - در آن صورت هیچ دلیلی ندارد که احکام و ضوابط حاکم بر قیام‌های بشری را در مورد ظهور آن حضرت هم جاری و ساری بدانیم. به تعبیر دیگر، اگر بشر عادی قرار بود یک نهضت جهانی برپا کند و حکومت عدل الهی را در سراسر گیتی برقرار نماید، در آن صورت این قیام، یک کار بشری بود و احکام و قواعدی که همیشه بر کارهای بشری حاکم است، لزوماً در مورد آن هم جاری بود. اما وقتی خداوند می‌خواهد به وسیلهٔ حجّت معصوم و برگزیدهٔ خود یک حکومت جهانی را در سراسر دنیا برپا کند، هیچ ضرورتی ندارد که این کار، محکوم و مضبوط به احکام و ضوابط بشری باشد.

توضیح کامل تر این مطلب مهم را به آخرین فصل موکول می‌کنیم، اما در اینجا همین قدر اشاره می‌کنیم که اگر کاری، کار الهی باشد آنگاه نمی‌توان بدون دلیل معتبر و قطعی، کلیه احکام جاری در مورد کارهای بشر را به آن هم سرایت داد و ظهور امام زمان علیه السلام هم از همین قبیل است. بنابراین اگر بخواهیم هر یک از قواعد و ضوابط حاکم بر نهضت‌های بشری را در مورد قیام حضرت مهدی علیه السلام جاری بدانیم، باید در مورد خصوص جریان آن قاعده و ضابطه، دلیل معتبر داشته باشیم. در استدلال مورد بحث چنین نگرشی وجود ندارد و چنان دلیلی هم ارائه نشده است. پس هر چند هیچ نهضت بشری بدون آمادگی قبلی مردمی، امکان پیروزی ندارد، اما این امر، دلیل کافی نیست برای آنکه قیام امام زمان علیه السلام هم مشمول همین حکم باشد. در پیروزی این قیام، جنود غیبی الهی دخالت دارند که نهضت‌های بشری هرگز آن را در خود سراغ ندارند و همین امر چه بسا جبران نبودن زمینه‌های بشری را بکند. (هر چند به هیچ وجه نمی‌خواهیم تأثیر جنبه‌های بشری را در پیروزی قیام امام زمان علیه السلام نفی کنیم.)

ثانیاً به فرض پذیرفتن اینکه پیروزی قیام حضرت، مشروط به آمادگی فکری بشر و استقبال عمومی از ایشان باشد، هیچ لزومی ندارد که این شرط پیش از ظهور آن حضرت محقق شود. همان‌طور که در بحث گذشته مطرح کردیم، امام زمان علیه السلام پس از ظهور، دست بر سرهای بندگان خواهند گذاشت و به این وسیله عقول آنها را تکامل می‌بخشند و این کمال عقلی، سرمنشأ بسیاری از کمالات فکری و روحی مردم خواهد شد. بنابراین به حد کمال و رشد رسیدن نوع بشر، پس از ظهور حضرت و به برکت وجود ایشان حاصل می‌گردد و لذا نمی‌توانیم

ادعا کنیم که: «تأنوع بشر به حد کمال و رشد نرسد، مهدی موعود ظاهر نمی‌گردد».

### بعید بودن ظهور مشروط به یأس بشر از قوانین بشری

مطلب دوم: اگر قرار باشد که ظهور امام زمان علیه السلام مشروط باشد به اینکه عموم بشر از اصلاحات بشری مأیوس شوند و اعتراف کنند که یگانه طریق اصلاح بشر، پیروی از پیمبران و اجرای قوانین الهی است، معلوم نیست تا کی باید به انتظار نشست که چنین حالتی برای همه مردم دنیا حاصل شود. اعتقاد به این شرط قطعاً امید مؤمنان را نسبت به اینکه ممکن است ظهور امام زمان علیه السلام نزدیک باشد، به ناامیدی تبدیل می‌کند.

ما - طبق آنچه در احادیث فرموده‌اند - موظف هستیم که در هر شب و روز و بلکه هر ساعت و هر لحظه در انتظار فرج آن حضرت باشیم و در هیچ زمانی از وقوع آن مأیوس نگردیم.<sup>۱</sup> اما اگر قرار باشد که ابتدا جهانیان همگی تشنه ظهور یک منجی الهی بشوند تا بعد، ایشان ظاهر گردند، چه بسا باید قرن‌ها و بلکه هزاران سال دیگر بگذرد تا چنین حالتی پدید آید! حتی سیر تاریخی بشر هم تا کنون به سمتی نبوده که بتوانیم بگوییم در حال نزدیک شدن به این نقطه است و بر اساس روال موجود نیز این‌گونه پیش نخواهد رفت. ممکن است در سالهای اخیر، عموم افراد بشر از جنایات‌های سردمداران و حاکمان ظالم به ستوه آمده باشند، اما اولاً اکثریت مردم دنیا - که غیر مسلمان هم

۱ - ادله این مطلب در حلقه‌های بعدی در بحث «انتظار» خواهد آمد.



هستند - بیچارگی‌ها و نابسامانی‌های موجود در عالم را به حساب نقص قوانین بشری نمی‌گذارند. (بلکه منشأ همه ظلم‌ها و تجاوزها را اجرا نشدن کامل همان قوانین می‌دانند و حا کمان ستمگر را در این امر، مقصّر می‌دانند.) پس نمی‌توان ادعا کرد که جهانیان روز به روز به نقصان و سستی قوانین بشر و افکار کوتاه قانون‌گذاران بیشتری می‌برند.

و ثانیاً اگر هم سر خوردگی‌هایی از برخی از قوانین بشری و بین المللی پیدا کرده باشند، باز هم اغراض سوء و تیت‌های پلید افراد خاصی را در نقصان و کاستی آنها مؤثر می‌دانند و معتقدند که اگر نخبگان و متفکران عدالت خواه بشر، فراهم آیند و با هم دست به تدوین قانونی نو بزنند، تمام نقائص قوانین پیشین را جبران خواهند کرد. بشر امروز به آنچه خود آن را «عقلانیت»<sup>۱</sup> می‌نامد، سخت مؤمن و معتقد است و همه نگون‌بختی‌های موجود در دنیا را در این می‌بیند که حا کمان و قدرتمندان از اصول این عقلانیت، پیروی نمی‌کنند.

شاهدی که برای اثبات و تأیید این عقیده وجود دارد، این است که همه عقلای عالم، به خوبی از بی‌عدالتی‌ها و تبعیض‌های ستمگرانه در برخی از قوانین بین المللی (مانند وجود حق و تو برای برخی از قدرت‌های بزرگ جهانی در شورای امنیت سازمان ملل متحد) آگاهند، اما به خاطر سلطه زورمدارانه مستکبران جهانی در اداره سازمان‌های بین المللی، توانایی اصلاح قوانین آنها را ندارند. پس به عقیده بسیاری از فرهیختگان و متفکران بشری (غیر از مسلمانان)، مشکل در درجه اول، اجرا نشدن قوانین صحیح بین المللی است و در مواردی هم که نقصی در

خود قوانین هست، مشکل، تشخیص آن نقص نمی‌باشد، بلکه قدرت و غلبه ظالمانه جنایت‌کاران را مانع از تصحیح و تکمیل قانون‌ها می‌دانند.

با این ترتیب، چنین نیست که عقلای بشر به عدم توانایی خود در تدوین قوانین مترقی و صحیح پی برده باشند یا اینکه حداقل بتوانیم بگوییم که در حال نزدیک شدن به این درک هستند. لذا خیال اینکه روزی افراد بشر به این باور برسند، تا بعد، امام عصر علیه السلام ظهور کنند. با توجه به وضع موجود - قدری رؤیایی به نظر می‌آید و وضعیتی که در حال حاضر بر بشریت حاکم است، نویدبخش امید و انتظار واقع بینانه‌ای نیست. اشکال اساسی آن، ناامیدی فراگیر از قیام حضرت مهدی علیه السلام است که با آیات و احادیثی نظیر «انهم یرونه بعیداً و نراه قریباً»<sup>۱</sup> و «نجی المقربون»<sup>۲</sup> سازگار نمی‌باشد.

پس می‌توانیم این عقیده را به دلیل تعارض آن با ادله‌ای که مضمون آنها «لزوم نزدیک شمردن ظهور» است، مردود و باطل بشماریم. البته مقصود از این تعبیر، «استعجال» مذموم در روایات نیست، بلکه مراد این است که هر روز و شب یا هر ساعت و لحظه، ظهور امام عصر علیه السلام را ممکن بشماریم.<sup>۳</sup>

۱ - معارج / ۷. یکی از مصادیق این آیه شریفه در احادیث نزدیک شمردن ظهور امام عصر علیه السلام دانسته شده است. (بحار الانوار، ج ۱۰۲، ص ۱۱۲)  
 ۲ - الغیبة، نعمانی، باب ۱۱، ح ۵.  
 ۳ - توضیح تفاوت این امر با «استعجال» در درس دوم از حلقه چهارم این سلسله درس‌ها آمده است.

### مشروط نبودن ظهور به رواج فساد

مطلب سوم: اینکه فرموده‌اند: «باید... فساد و طغیان شهوات و ظلم و ستم همه را در رنج و فشار گذارد... بی‌عفتی و فحشاء به قدری رواج پیدا کند که در کنار خیابانها و ملا عام زن و مرد علناً مانند حیوانات از ارتکاب آن شرم نکنند و حیا و آزر آنها از میان برود... وقتی اوضاع و احوال این‌گونه شد و از تمدن (منهای انسانیت) کنونی همه به ستوه آمدند و تاریکی جهان را فرا گرفت، ظهور یک رجل الهی و پرتو عنایات غیبی با حسن استقبال مواجه می‌شود» مقصود چیست؟

اگر این مطالب را به عنوان «توصیف» زمان پیش از ظهور امام عصر علیه السلام بیان کرده‌اند، می‌تواند قابل قبول باشد؛ اما اگر مراد، بیان «شرط ظهور» باشد، نمی‌تواند مورد قبول باشد. احادیثی که دلالت بر غلبه ظلم و جور در زمان ظهور حضرت می‌کنند، همگی در مقام توصیف آن زمان هستند نه بیان پیش شرط لازم برای ظهور. در فصل آینده، تفاوت دقیق این دو معنا را بایکدیگر بیان خواهیم کرد، ولی فراموش نشود که بحث ما در مورد شرایط لازمی است که برخی برای ظهور حضرت ادعا کرده‌اند. ظاهر عباراتی که نقل کردیم - با توجه به بحث مؤلف - ناظر به بیان این نکته است که اگر اوضاع و احوال جهانی برای حسن استقبال از امام زمان علیه السلام فراهم نباشد، ظهور ایشان به تأخیر می‌افتد و به طور کلی این مطلب را تحت عنوان «آماده شدن اوضاع جهان» مطرح نموده‌اند و آن را یکی از مصالح غیبت حضرت بر شمرده‌اند.

به هر حال اگر آمادگی مردم جهان برای استقبال از امام عصر علیه السلام

مشروط به رواج بی‌عفتی و فحشاء و از بین رفتن شرم و حیا باشد، قطعاً چنین آمادگی و استقبالی مطلوب و ممدوح نیست و نباید به تحقق آن دل خوش نمود. ولی البته - همان طور که پیشتر گفتیم - اصلاً شرط لازم برای ظهور حضرت، آمادگی و استقبال عمومی مردم نیست تا کسی بخواهد به چنین قیمت گزافی آن را به دست آورد. بنابراین چه لزومی دارد که آمادگی مردم را - بدون دلیل معتبر و قطعی - پیش شرط تحقق ظهور تلقی کنیم و آنگاه برای تحقق آن، رواج بی‌عفتی - در حد حیوانات - را شرط بدانیم؟ آری اگر واقعاً شرط ظهور، آمادگی مردم جهان باشد و شرط لازم برای این آمادگی هم رواج بی‌عفتی در حد حیوانات باشد، آن وقت باید رواج بی‌عفتی را شرط ظهور امام زمان علیه السلام دانست! این برداشتی است که نه با عقل و نه با شرع سازگاری ندارد و قطعاً مؤلف بزرگوار و دانشمندی که آن عبارات را مرقوم فرموده‌اند، چنین مطلبی را قبول ندارند. پس بهتر است هیچ‌کدام از این دو را به عنوان «شرط» معرفی نکنیم؛ نه آمادگی مردم جهان را شرط ظهور بدانیم و نه رواج بی‌عفتی را شرط آمادگی مردم. در روایات هم هیچ‌ذکری از آمادگی مردم پیش از ظهور حضرت نشده است و از رواج فساد و ظلم نیز - نه به عنوان شرط بلکه به منظور توصیف زمان پیش از ظهور - سخن به میان آمده که در فصل آینده به توضیح آن خواهیم پرداخت.

### پرسش‌های مفهومی از درس‌های ۸ تا ۱۴

- ۱- به این ادعا که: «چون امام عصر علیه السلام با قیام خود می‌خواهند بر دل‌های مردم جهان حکومت کنند، پس باید پیش از ظهور، آمادگی پذیرش ایشان در مردم پیدا شود» چه پاسخی می‌دهید؟
- ۲- پس از ظهور امام زمان علیه السلام اسلام با رغبت، گسترش می‌یابد یا با کراهت؟ توضیح دهید.
- ۳- آیه شریفه: «لا اکراه فی الدین» بیانگر چه حقیقتی است؟
- ۴- آیا می‌توان گفت: «چون قیام امام زمان علیه السلام به همراه جنگ و خونریزی است، پس یک قیام طبیعی و عادی است و معجزه‌ای در این کار وجود ندارد»؟ توضیح دهید.
- ۵- قیام امام زمان علیه السلام از چه جهاتی به غلبه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در جنگ بدر شباهت دارد؟
- ۶- این سخن را نقد و بررسی کنید: «وقتی حضرت قیام می‌کنند، دستشان را بر سر بندگان قرار می‌دهند و عقل‌های آنها را کامل می‌کنند. از این روایت معلوم می‌شود که در زمان حضرت، مردم آمادگی عقلی

برای پذیرفتن اسلام پیدا می‌کنند و این به وسیله معجزه نیست.»

۷- آیا از این فرمایش امام باقر علیه السلام: «این امر واقع نمی‌شود مگر اینکه هیچ صنفی از مردم باقی نماند که بر مردم حکومت نکرده باشد تا هیچ کس نگوید اگر ما هم به حکومت می‌رسیدیم، عدالت را اجرا می‌کردیم» می‌توان نتیجه گرفت که تا نوع مردم برای پذیرفتن حکومت حق، آماده نشوند، حضرت مهدی علیه السلام ظهور نخواهند کرد؟

۸- آیا می‌توان گفت: «شرط ظهور امام عصر علیه السلام این است که عموم مردم جهان، نا کارآمدی حکومت‌های بشری را بفهمند و از بشر عادی مأیوس شوند و خواهان یک رهبر الهی گردند. اگر چنین آمادگی در مردم ایجاد نشود، قیام آن حضرت محکوم به شکست است»؟ چرا؟

۹- رواج ظلم و فساد، شرط ظهور است یا توصیف زمان پیش از ظهور؟ چه تفاوتی بین این دو تعبیر وجود دارد؟

## فصل ۳

### بررسی نظریاتی درباره پیش شرط ظهور

#### درس پانزدهم: نظریه تعادل تاریخ (۱)

در دو فصل گذشته اکثر ادله نقلی و عقلی را که برای اثبات ضرورت آمادگی عمومی مردم، به عنوان شرط لازم ظهور امام زمان علیه السلام مطرح شده، نقد و بررسی نمودیم. اکنون برای تکمیل این بحث باید به ارائه برخی نظریاتی بپردازیم که با رویکردهای دیگری به این مسأله پرداخته‌اند و هر یک خواسته‌اند به طریقی - غیر از آنچه در فصل گذشته مطرح شد - برای ظهور، «پیش شرط» معین کنند و در همین زمینه، نقش مردم و خواست ایشان را بسیار لازم و ضروری تلقی کرده‌اند.

بعضی از طراحان این گونه نظریات تا آنجا پیش رفته‌اند که از اصل، ظهور را کار خود مردم دانسته و معتقد شده‌اند که خدا و امام زمان علیه السلام هر یک کار خود را انجام داده‌اند و این مردم هستند که باید ظهور بکنند

و امام علیؑ را از انتظار فرج خارج کنند!  
 ما در این فصل سه نظریهٔ مختلف اما شبیه به یکدیگر را مطرح  
 می‌کنیم و به نقد و بررسی هریک می‌پردازیم:

### یک نظریهٔ تاریخی - کلامی در بیان شرایط ظهور

این نظریه بر آن است که:

به اعتقاد عموم دینداران (اعم از مسلمین و غیر مسلمین) موعودی در پایان تاریخ خواهد آمد که چند و چون این موعود بر حسب ادیان، متفاوت است؛ از نظرگاه اسلامی، آن موعود وقتی در خواهد رسید که جهان پر از ظلم و جور شده باشد و او جهان را از پس این ظلم و جور، از عدل و داد پر خواهد کرد. از اینکه ادیان وعدهٔ ظهور موعودی را در نقطهٔ نامعینی از تاریخ داده‌اند و رسالت تاریخی عظیمی بر دوش او نهاده‌اند و انتظار تحویل سترگی را از او و به دست او می‌برند چه باید فهمید؟ و مقدم بر ظهور وی تاریخ را واجد چگونه تحولاتی باید دید؟ تحولات دفعی و ناگهانی و بی‌سابقه یا تدریجی و آرام؟ آیا به ناگاه قطعه‌ای از تاریخ، صد در صد متفاوت با قطعهٔ پیشین در می‌رسد و همه چیز عوض می‌شود یا اینکه نه، مقطعی از تاریخ رفته رفته و به آرامی جای خود را به مقاطع و دوران‌های متفاوت بعد می‌دهد؟ آیا واقعاً در آمدن موعود تاریخی ادیان به این معناست که جهان پر از پلیدی و پلستی و ناپاکی و ناپارسایی و مآلما از ضدیت با حق، فسق و کفر است و یکباره موعود ادیان در می‌رسد و در مدت فوق‌العاده کوتاه ورق را برمی‌گرداند و تحوّل



## فصل سوم: بررسی نظریاتی دربارهٔ پیش شرط ظهور \* ۱۲۹

به غایت دفعی در کل تاریخ و اجتماع بشری پدید می‌آورد و به ناگاه تمام سیاهی‌ها و پلیدی‌ها جای خود را به روشنی‌ها و پاکی‌ها می‌دهند؟ مگر پیامبران این گونه بوده‌اند و نقش آنان در تاریخ چنین بوده است؟

درست است که شخصیت‌های بزرگ، کارهای سترگ می‌کنند، اما به تعبیر راسل، همیشه شخصیت‌های بزرگ در نقطه‌های تعادل تاریخ ظهور می‌کنند و تعادل بدین معناست که نیروهای خوب و نیروهای بد همچون دو کفهٔ ترازو و در حال تعادل باشند و از یک میزان سنگینی برخوردار باشند به نحوی که با اندک تلنگری یکی بر دیگری بچربد. اگر تعادل نباشد و یکی از طرفین سنگینی و فزونی فوق‌العاده‌ای نسبت به طرف دیگر داشته باشد، در این صورت برای برگرداندن وضعیت، نیاز به اعمال نیرو و فشار بسیار زیادی است. لذا شرط و معنای تعادل این است که به اندازهٔ بدی، خوبی هم باشد و فقط در این صورت است که برگرداندن ورق، ممکن و میسر خواهد بود و در غیر این صورت تحوّل، فوق‌العاده دشوار است. اگر معتقدیم وقتی آن موعود در خواهد رسید که جهان مالا مال از ظلم و جور باشد، این اعتقاد را نباید چنان معنا کرد که تاریخ به تدریج آمادگی خود را نسبت به یک قیام اصلاحگرانه از دست می‌دهد و در آن نقطه‌ای که کمترین آمادگی را دارد، آن موعود ظاهر می‌شود؛ بلکه به عکس، تاریخ به تدریج آمادگی بیشتری نسبت به چنین ظهور اصلاحگرانه‌ای پیدا می‌کند و در نقطه‌ای که در اوج این آمادگی است، آن ظهور صورت می‌گیرد. و این آمادگی فقط یک عطش

روحی و به جان آمدن از ستم نیست، بلکه یک آمادگی عینی برای اصلاح است.

تلقی ما از ظهور مصلح موعود باید این‌گونه باشد. مگر نه آن است که یک مصلح عالم به زمان، آن هنگام در می‌آید که کار او بگیرد و آنگاه دست به عمل می‌گشاید که توفیق رفیق او گردد؟ پس لازمهٔ باور به مهدویت این خواهد بود که سمت و سوی بشریت اگر چه توأم با یک رشته حوادث جنبی نامطلوب است، اما علی‌العموم در راستای رشد فکری-اجتماعی آدمیان باشد و بشریت چنان شکل و سطح و ارتفاعی پیدا کند که بستر و زمینهٔ مساعد و مناسبی را برای برخاستن مصلح موعود و نشر توفیقمند دعوت او فراهم آورد. هرگز چنان نخواهد بود که بیشتر مردم فاسد باشند و امام زمان (عج) با کشتن بیشتر این مردم، نظام خود را مستقر سازد. البته هر نهضتی و انقلابی ملازم با خشونت و خونریزی است، اما اگر نهضتی بر آن باشد که با از میان بردن بیشتر کسانی که می‌خواهد بر آنها حکومت کند، نظام خود را مستقر سازد، از همان ابتدا آشکار است چنین نهضتی تولدش زودرس است و مرگش زودرس‌تر و حال آنکه قیام مصلح موعود، قیامی است برای بشریت و برای اصلاح و برای ماندن.<sup>۱</sup>

برای بررسی این نظریه، ابتدا اصل استدلال نویسنده را خلاصه می‌کنیم. این استدلال از دو مقدمه و یک نتیجه تشکیل می‌شود. نویسنده، مقدمهٔ اول را از ادلهٔ دینی و مقدمهٔ دوم را از فلسفهٔ تاریخ گرفته است. مقدمهٔ اول این است که موعود جهانی وقتی ظهور می‌نماید.

۱ - مدارا و مدیریت، عبدالکریم سروش، ص ۳۸۸ تا ۳۹۰.

که جهان پر از ظلم و جور شده باشد (این را از ادله نقلی استفاده می‌کند). مقدمهٔ دوم نیز بر اساس نظریهٔ راسل بنا می‌شود که می‌گوید: «شخصیت‌های بزرگ همیشه در نقطه‌های تعادل تاریخ ظهور می‌کنند». جمع بین این دو مقدمه چنین است که در هنگام ظهور موعود جهانی، باید به همان اندازه که ظلم و جور هست، نیروهای خوب و عدالت خواه هم باشند، تا این دو همچون دو کفهٔ ترازو در حال تعادل با یکدیگر قرار بگیرند. در چنین شرایطی است که آن موعود ظهور خواهد کرد و با اندک تلنگری عدل را بر ظلم غلبه خواهد داد.

در ضمن بیان این استدلال، یک مدعی دیگر هم مفروض گرفته شده و آن این است که جهان در مجموع، روی به سوی نیکویی دارد و بشریت در حال نزدیک شدن به رشد فکری - اجتماعی بالایی است. دلیل این مدعا آن است که چون تغییر و تحولات اجتماعی به صورت دفعی و ناگهانی اتفاق نمی‌افتد، برای آنکه در پایان تاریخ بین نیروهای خوب و بد (که مطابق ادلهٔ دینی جهان را پر خواهند نمود) تعادلی برقرار باشد، باید بگوییم که سیر تاریخی جهان بشری رو به سوی رشد و تعالی روحی و فکری دارد، به طوری که در پایان راه، زمینه برای برخاستن مصلح موعود و نشر توفیق‌مندان او کاملاً فراهم خواهد بود. ما نقد و بررسی خود را از همین نکتهٔ اخیر آغاز می‌کنیم:

### ظهور مصلحان الهی در غیر نقاط تعادل تاریخ

اولین مطلب این است که: به چه دلیل می‌گویند تغییر و تحولات اجتماعی به صورت دفعی و ناگهانی صورت نمی‌پذیرد؟ تنها دلیلی که مطرح کرده‌اند این است که: «یک مصلح عالم به زمان، آن هنگام در

می‌آید که کار او بگیرد».

این همان چیزی است که در فصل گذشته، مورد نقد قرار دادیم و گفتیم که: بله، اگر یک مصلح بشری بخواهد به روال عادی کارهای بشر، تغییر و تحوّل را در سطح جامعه یا کلّ عالم معماری کند، علی القاعده باید زمینه‌های نهضت و انقلابش کاملاً فراهم باشد و گرنه حرکتش قرین توفیق نخواهد بود. این یکی از ضوابط و قواعد حاکم بر حرکت‌های بشری است. حال اگر مهدی موعود عجل الله تعالی فرجه الشریف یک بشر عادی بود و می‌خواست به طریق عادی و طبیعی نهضت و قیامی راه بیندازد، لازمه‌اش آن بود که زمینه‌های عادی پیروزی برایش فراهم شود تا حرکتش موفقیت‌آمیز باشد، اما سخن، درست در همین قسمت است.

بارها بر این حقیقت تأکید کردیم که نه ایشان یک فرد عادی و معمولی هستند و نه کاری که می‌خواهند انجام دهند یک کار عادی بشری است. حضرت مهدی علیه السلام یک رهبر معصوم الهی است و قیامش هم یک کار خدایی. بنابراین هیچ لزومی ندارد که شرایط و زمینه‌های عادی پیروزی برای قیام ایشان از قبل فراهم باشد. مثالی که نویسنده نظریه مورد بحث مطرح کرده، درست بر خلاف مدّعی اوست. ایشان در مورد پیامبران مدّعی شده که در نقطه‌های تعادل تاریخ، ظهور کرده‌اند. آیا واقعاً چنین بوده است؟

بیشترین اطلاع ما در خصوص حضرت خاتم انبیا صلی الله علیه و آله و سلم و اوضاع و احوال زمان بعثت ایشان است. آیا هیچ مورّخ منصفی می‌تواند ادّعا کند که نیروهای خوب و بد در زمان بعثت حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم همچون دو کفه ترازو در حال تعادل بودند؟! بهترین کسی که اوضاع

فصل سوم: بررسی نظریاتی دربارهٔ پیش شرط ظهور \* ۱۳۳

زمان بعثت پیامبر ﷺ را توصیف نموده، حضرت امیر المؤمنین علیؑ است که در یکی از خطبه‌های خویش چنین می‌فرماید:

خداوند پیغمبر اسلام ﷺ را در زمانی فرستاد که مدتی طولانی از متوقف شدن ارسال پیامبران و نزول وحی می‌گذشت و امت‌ها در خوابی دراز فرو رفته بودند. فتنه‌ها در همه جا چیره شده و کارها پراکنده و درهم گردیده بود. و آتش جنگ از هر سوی زبانه می‌کشید. نور و روشنایی دنیا فرو رفته و ناپدید شده و فریب کاری‌های آن آشکار بود. در هنگامی که برگ‌های دنیا زرد گشته و در حالی که برای به دست آمدن ثمره و میوه‌ای از آن امید نمی‌رفت و آبی که این درخت را سیراب سازد فرو رفته و خشک شده بود.

به راستی و حقیقت، نشانه‌های هدایت نابود شده و علامت‌های پستی و زبونی آشکار گشته بود. دنیا با چهره‌ای زشت و زنده به اهل خود می‌نگریست و در روی طالبان خود با قیافه‌ای عبوس و با ترشرویی نظر می‌کرد. میوهٔ درخت دنیا فتنه و خوراک آن مردار بود، در باطن و درون آن ترس و وحشت و در ظاهر و بیرون آن، شمشیر و خشونت وجود داشت.<sup>۱</sup>

آیا در شرایطی که به فرمایش امیر مؤمنان علیؑ نشانه‌های هدایت از بین رفته و نابود شده بود (قد دَرَسَتْ مَنَارُ الْهُدَى)، می‌توان ادعا کرد که نیروهای حق و باطل در تعادل بایکدیگر بودند؟ واقعیت این است که ظهور پیامبر اکرم ﷺ در زمان بعثت، یک پدیدهٔ عادی بشری نبود، همان‌طور که خود ایشان هم یک بشر عادی نبودند. غلبه و پیروزی

۱ - نهج البلاغه، (ترجمهٔ فقیهی)، خ ۸۸، ص ۲۳۵.

رسول خدا ﷺ جز با عنایت‌های خاص الهی و امدادهای اعجاز آمیز پروردگار ممکن نبود و این خود، نشانگر خدایی بودن امر ایشان است. سایر پیامبران الهی هم - اگر توفیقی در رسیدن به اهداف خود داشتند - جز بر همین منوال نبوده است و هیچ یک از ایشان در نقطه تعادل تاریخ - به تعبیر راسل - ظهور نکرده‌اند.

آری، اصلاحگران بشری تنها در شرایطی توفیق پیروزی داشته‌اند که هم به اندازه کافی نیروهای طرفدار در اختیار داشته‌اند و هم زمینه مقبولیت مردمی برایشان فراهم بوده است. هیچ مصلح عادی، بر مبنای روال طبیعی نمی‌تواند بدون وجود چنان شرایطی به اصلاحگری - آن هم در حد وسیع و گسترده - بپردازد، ولی مغفول نماند که قیاس پیامبران و اوصیای ایشان با مصلحان عادی بشر صحیح نیست؛ به خصوص حضرت مهدی موعود علیه السلام که از طرف خداوند مأموریت ویژه و منحصر به فردی برای اصلاح جهانی دارند و از این نظر از همه پیامبران و امامان علیهم السلام ممتازند. بنابراین نه کار انبیا را می‌توانیم با افراد عادی بشر مقایسه کنیم و نه بالاتر از آن، نهضت جهانی و فراگیر امام مهدی علیه السلام را می‌توانیم در سطح قیام‌های سایر برگزیدگان الهی بدانیم.

## درس شانزدهم: نظریه تعادل تاریخ (۲)

در بررسی نظریه تعادل تاریخ که بیان می‌کند مصالحان اجتماعی در نقاط تعادل تاریخ - یعنی در زمانی که نیروهای خوب و بد در حال تعادل باشند - ظهور می‌کنند و امام عصر علیه السلام را نیز خارج از این قاعده نمی‌داند، یک مطلب را در درس گذشته گفتیم و آن اینکه ظهور مصالحان الهی در نقاط تعادل نبوده؛ چرا که کار آنها کاری الهی بوده است.

### رو به سوی رشد نداشتن تاریخ بشریت

مطلب دوم: ما به هیچ وجه نمی‌توانیم ادعا کنیم تاریخ بشر رو به سوی رشد و تعالی روحی و فکری دارد. اگر به صورت واقع بینانه و عینی نگاه کنیم، می‌بینیم که روز به روز بشریت از جهت اخلاقی بیشتر در منجلاب فساد فرو می‌رود. در عصر ارتباطات، همراه با توسعه سیاسی و اقتصادی و تحت عنوان توسعه فرهنگی، تقیّدات دینی و اخلاقی جوامع ضعیف‌تر شده و خداوند متعال روز به روز بیشتر فراموش

می‌گردد. در عصر دموکراسی، به نام آزادی، ظلم‌ها و جنایت‌ها رنگ و لعاب حقوق بشری به خود گرفته و شهوت‌رانی و لذت‌طلبی تحت عنوان «عقلانیت مدرن» تبلیغ و ترویج می‌شود. این واقعیتی است که بالعیان می‌توان مشاهده کرد. اما استدلال نویسنده مذکور این است که چون ادیان، ظهور موعود جهانی را وعده داده‌اند و به علاوه تحقق چنین امری به صورت ناگهانی و دفعی امکان‌پذیر نیست، پس علی القاعده باید بگوییم جهان رو به بهتر شدن پیش می‌رود!

ما در توضیح مطلب اول، بطلان مقدمه این استدلال را روشن ساختیم و معلوم شد که ما نمی‌توانیم ادعا کنیم که تغییر و تحولات اجتماعی - باقید الهی بودن - حتماً باید به صورت تدریجی و با وجود زمینه‌های طبیعی آن انجام شود، در نتیجه برای ظهور مهدی موعود علیه السلام، رسیدن تاریخ به نقطه تعادل نیروهای خوب و بد، شرط نمی‌باشد. بنابراین دیگر دلیلی برای اینکه جهان رو به سوی خوبی و رشد و تعالی فکری دارد، باقی نمی‌ماند، علاوه بر اینکه به وضوح، شاهد تحقق عکس این حالت در جامعه بشری هستیم.

### درخشان بودن آینده تاریخ فقط بر اساس اخبار غیبی

مطب سوم: اینکه ما دینداران، آینده تاریخ را درخشان و امیدوار کننده می‌دانیم، صرفاً بر اساس اعتماد به اخبار و احادیثی است که گویندگان آنها از هر گونه خطا و اشتباه، مصون و معصوم بوده‌اند و افزون بر این معتقدیم که صرف‌نظر از این اخبار غیبی، با تکیه بر هیچ قاعده و قانون علمی و فلسفی و تاریخی و ... نمی‌توانیم آینده تاریخ را این‌گونه پیشگویی نماییم. اصولاً پیشگویی و خبر دادن از غیب، جز از



فصل سوم: بررسی نظریاتی دربارهٔ پیش شرط ظهور \* ۱۳۷

سوی رهبران الهی و پیشوایان معصوم پذیرفتنی نیست و بنابراین اگر کسی به این‌گونه اخبار و احادیث اعتماد نداشته باشد، هرگز نمی‌تواند ادعا کند که تاریخ، پایانی روشن و امیدبخش دارد. چنین پیشگویی‌هایی تنها از طرف پیامبران و امامان علیهم‌السلام مجاز است و اعتقاد به آن هم صرفاً از همین طریق ممکن می‌باشد.

مشروط نبودن ظهور امام زمان علیه‌السلام

به پر شدن جهان از ظلم و جور

مطلب چهارم: اینکه در احادیث اسلامی گفته شده جهان در زمان ظهور مهدی موعود پر از ظلم و جور خواهد بود، هرگز نباید این‌طور تفسیر شود که «شرط» ظهور ایشان، غلبهٔ ظلم و جور است. به متن یکی از این احادیث توجه فرمایید که از حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام نقل شده است:

لَوْ لَمْ يَبْقَ مِنَ الدُّنْيَا إِلَّا يَوْمٌ وَاحِدٌ لَطَوَّلَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ ذَلِكَ  
الْيَوْمَ حَتَّى يَخْرُجَ رَجُلٌ مِنْ وَادِي فَيْمَلَأُهَا عَدْلًا وَ قِسْطًا كَمَا  
مِلْتُ جَوْرًا وَ ظُلْمًا كَذَلِكَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ يَقُولُ<sup>۱</sup>

اگر به فرض از عمر دنیا جز یک روز باقی نمانده باشد، خدای عزوجل آن روز را چنان طولانی می‌کند تا مردی از فرزندان من قیام نماید که زمین را از عدل و داد انباشته سازد همان‌گونه که از ظلم و جور پر شده است، از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم شنیدم که این‌گونه می‌فرمود.

به تعبیر مرحوم میرزا محمد تقی اصفهانی مؤلف کتاب شریف «مکیال المکارم» احادیث درباره این موضوع، تواتر معنوی دارند.<sup>۱</sup> پس تحقق این حالت در هنگام ظهور مهدی موعود علیه السلام قطعی و مسلم است. اما نکته مهم آن است که این احادیث بیان کننده «شرط» ظهور آن حضرت نیستند، بلکه صرفاً اوضاع و احوال زمان ظهور را «توصیف» می کنند. فرق است بین اینکه چیزی شرط تحقق یک امر باشد و اینکه صرفاً یکی از اوصاف آن را بیان کند.

متأسفانه برخی بر اثر سوء برداشت از این روایات، تصور کرده اند که هر چه فراگیری ظلم و جور در جهان بیشتر شود و فساد رواج بیشتری پیدا کند، امام عصر علیه السلام زودتر ظهور خواهند فرمود. لذا به غلط این نتیجه را گرفته اند که برای تعجیل در فرج آن حضرت باید فساد را رواج داد!! این عقیده نادرست از بزرگترین بدعت‌هایی است که در موضوع «مهدویت» به وجود آمده و با اصول دین‌داری و بندگی خدا صد در صد تعارض دارد. ما هیچ‌گاه و به هیچ دلیلی نمی‌توانیم مجوز انجام گناه یا فساد را - هر چند به صورت محدود و حتی برای یکبار - به احدی بدهیم و هر برداشتی از احادیث مهدویت که چنین نتیجه‌ای داشته باشد، به همین دلیل باطل و مردود است.

عقیده صحیح در خصوص این‌گونه احادیث آن است که ظهور حضرت مهدی موعود عجل الله تعالی فرجه الشریف به هیچ وجه، «مشروط» و «متوقف» بر غلبه و رواج فساد و ظلم در جامعه و جهان نمی‌باشد و لذا از آنها به هیچ وجه، دستور العمل و تکلیف استنتاج

۱ - مکیال المکارم، ج ۱، ص ۱۱۹.

نمی‌گردد. وظیفهٔ ما در هر شرایطی آن است که زیر بار هیچ ظلم و ستمی نرویم و ارتکاب آن را از هیچ کس مجاز نشماریم. اما احادیثی که بر غلبهٔ ظلم و جور در جهان - مقارن با ظهور امام زمان علیه السلام - دلالت می‌کنند، صرفاً جنبهٔ پیشگویی و اخبار غیبی دارند و نمی‌توان از آنها وظیفه و دستوری استنباط کرد (دقت شود).

به علاوه نظیر آنچه در توضیح مطلب سوم گذشت، اعتقاد دینداران به این امر، از جهت اعتمادی است که به گویندگان این احادیث - از جهت اخبار از غیب - دارند. لذا به همان دلیل که پایان تاریخ را روشن و امیدبخش می‌دانند، ظهور مصلح جهانی را در آن برهه، مقارن با غلبهٔ ظلم و جور در جهان می‌شمرند و هر دو عقیده صرفاً مبتنی بر ایمان به غیب است که شرط اصلی ایمان و تقوا می‌باشد.

### استقرار حکومت حضرت مهدی علیه السلام

#### مستلزم کشتار عمومی نیست

مطلب پنجم: لازمهٔ اعتقاد به اینکه جهان پیش از ظهور حضرت مهدی علیه السلام پر از ظلم و فساد باشد، این نیست که: «امام زمان علیه السلام با کشتن بیشتر کسانی که می‌خواهد بر آنها حکومت کند، نظام خود را مستقر سازد!» کسی که چنین توهم کند، مرگ نهضت مهدوی را هم - به دلیل مردمی نبودن - زودرس می‌داند! شیعه - همان طور که در فصل گذشته توضیح دادیم - بر اساس ادلهٔ نقلی در این زمینه معتقد است که امام عصر علیه السلام پس از ظهور خود، تغییر و تحولات بزرگی در عرصهٔ فکر و عقل بشر ایجاد خواهند کرد و بر اثر تکامل عقلی که پس از ظهور در بشر حاصل می‌شود، زمینه برای ایمان اختیاری بسیاری از مردم - حتی

اهل کتاب - فراهم خواهد شد. بنابراین استقرار نظام عدل مهدوی هیچ نیازی به کشته شدن بیشتر کسانی که حضرت بر آنها حکومت خواهند کرد، ندارد. البته هستند مردمی که با کراهت قلبی، تسلیم ایشان خواهند شد، ولی این امر هیچ محذور عقلی ندارد؛ چرا که خداوند طبق وعده‌هایی که فرموده است، دین حق را - علی‌رغم کراهت کافران و مشرکان - بر همه آیین‌های دیگر غلبه خواهد داد. وعده قرآن کریم چنین است:

«هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَ دِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ»<sup>۱</sup>

او (خداوند) آن کسی است که رسول خود را با هدایت و دین حق فرستاد تا او را بر همه آئین‌ها پیروز گرداند، هر چند مشرکان از این امر کراهت داشته باشند.

ابوبصیر در تفسیر این آیه از حضرت امام صادق علیه السلام نقل کرده که فرمودند:

وَاللَّهِ مَا نَزَلَ تَأْوِيلُهَا بَعْدُ وَ لَا يَنْزِلُ تَأْوِيلُهَا حَتَّىٰ يَخْرُجَ الْقَائِمُ عليه السلام فَإِذَا خَرَجَ الْقَائِمُ عليه السلام لَمْ يَبْقَ كَافِرٌ بِاللَّهِ الْعَظِيمِ وَ لَا مُشْرِكٌ بِالْإِمَامِ إِلَّا كَرِهَ خُرُوجَهُ...<sup>۲</sup>

قسم به خدا تاویل این آیه هنوز نیامده و نخواهد آمد تا وقتی که حضرت قائم عليه السلام قیام فرماید. آن هنگام که ایشان قیام نمایند،

۱ - برائت / ۳۳.

۲ - کمال الدین، باب ۵۸، ح ۱۶.

هیچ کس که به خدای بزرگ کافر باشد یا نسبت به امام علیه السلام شرک بورزد، باقی نمی ماند مگر آنکه از قیام ایشان کراهت دارد....

آری کسانی که با دیدن آن همه معجزات - که پس از ظهور توسط وجود مقدس امام عصر علیه السلام آشکار می شود - باز هم از سر عناد و انکار حق و حقیقت، بر کفر و شرک خویش اصرار بورزند، باید هم از قیام آن حضرت کراهت داشته باشند. اینها همان کسانی هستند که یا مجبور به تسلیم خواهند شد و یا راهی جز کشته شدن در پیش نخواهند داشت.

### دموکراسی، معیار مشروعیت نظام حکومت امام زمان علیه السلام نیست

در اینجا باید از یک اشتباه فکری و عقیدتی پرهیز نماییم. برخی خواسته اند برای حکومت جهانی حضرت مهدی علیه السلام بر پایهٔ نظریهٔ «دموکراسی»، نوعی پشتوانهٔ مردمی دست و پا کنند و این کار را در زمان حاضر - که همهٔ دنیا دم از دموکراسی و حکومت مردمی می زنند - یک ضرورت و خدمت به اندیشهٔ مهدویت شیعی محسوب می کنند.<sup>۱</sup> اینها نگران هستند که اگر احادیثی دال بر کشته شدن دشمنان معاند امام زمان علیه السلام - به دست ایشان - را مطرح کنند، تصویر خشونت باری از حکومت آن حضرت در ذهن افراد ترسیم شود و این، باعث طرد آنها از عقیده به مهدویت گردد.

ما نمی خواهیم بگوییم که این گونه احادیث را باید در همه جا و نزد همه کس مطرح کرد و توجهی به پیامدهای فکری آن نداشت. این کار به

---

۱ - رجوع شود به: ماهنامهٔ موعود، شمارهٔ ۵۳، مقالهٔ «آسیب شناسی باور به ظهور

هیچ وجه صحیح نیست؛ بلکه در بیان روایات باید همیشه ظرفیت‌ها و قابلیت‌های افراد را در نظر گرفت، تا خدای نا کرده کسی به دلیل کم ظرفیتی، از اعتقادات صحیح دینی طرد نشود. به همین دلیل، طرح بسیاری از احادیث مهدویت برای عموم افراد به جای آنکه مفید باشد، گاهی مخرب است.

اما طرح نکردن این‌گونه احادیث به این معنا نیست که ما ارزش‌های غیر دینی را به عنوان معیار مقبولیت حکومت حضرت مهدی علیه السلام ارائه کنیم. ما باید اندیشهٔ مهدویت شیعی را تنها بر پایه و با محوریت رضای پروردگار و بندگی خداوند، برای افراد مختلف معرفی نماییم و باید به دیگران بیاموزیم که هیچ ملاکی جز آنچه خشنودی خالق متعال را تحصیل و تضمین می‌کند، برای مشروعیت و مقبولیت نظامی که امام عصر علیه السلام در جهان مستقر خواهند ساخت، وجود ندارد و لذا دموکراتیک بودن حکومت مهدوی، معیار حقیقت آن نیست.

اگر بتوانیم این اندیشه را برای شیعیان و غیر شیعیان (از مسلمانان) به خوبی تبیین و تفهیم کنیم، خدمت بزرگی به دینداری عموم آنها نموده‌ایم. البته نسبت به کسانی که خارج از آیین اسلام در حال مطالعه و آشنایی با اندیشهٔ مهدویت هستند، باید قدری احتیاط کنیم و از ابتدای امر، همهٔ آنچه در اعتقادات شیعی مان هست، برای آنها مطرح نکنیم، بلکه به تدریج و با رعایت ظرفیت‌های آنان، حقایق دین را آرام آرام ارائه نماییم. به هر حال، ارائهٔ اعتقادات صحیح، یک مطلب است و صحت خود آن اعتقادات، مطلبی دیگر. نباید رعایت ملاحظاتی که ما را در ارائه و طرح مطالب صحیح، محدود و مقید می‌کند، معیاری

فصل سوم: بررسی نظریاتی دربارهٔ پیش شرط ظهور \* ۱۴۳

برای صحت و سقم خود آن مطالب تلقی شود.

در بحث فعلی هم باید مراقب باشیم تا این خلط صورت نگیرد. برای یک شیعه معتقد به خدا و امام زمان علیه السلام تنها معیار مشروعیت و مقبولیت حکومت عدل جهانی، مطابقت آن با رضا و خشنودی خداوند است. نه دموکراتیک بودن و نه دموکراتیک نبودن، هیچ یک معیار خوبی یا بدی نمی باشد. حال، اینکه کجا و در چه شرایطی و به چه اندازه این حقیقت، قابل طرح هست یا خیر، بحث دیگری است.

## درس هفدهم: یک نظریه نقلی - کلامی در ارائه پیش شرط ظهور (۱)

عدالت خواهی مردم، پیش شرط ظهور!

طراح این نظریه، بحث خود را در مقابل نظریه کسانی قرار داده که معتقدند: «فراگیری و جهان شمولی فساد» پیش شرط ظهور حضرت مهدی علیه السلام است و تا جهان پر از ظلم و ستم نشود، امام علیه السلام ظهور نخواهند کرد. ایشان در رد این اندیشه باطل، بین «توصیف زمان ظهور» و «پیش شرط ظهور» تفکیک نموده و اولی را مدلول روایات اهل بیت علیهم السلام می‌داند نه دومی را. این بحث کاملاً صحیح و مورد قبول است که چون در درس گذشته مطرح کرده‌ایم، اکنون نیازی به توضیح مجدد آن نمی‌بینیم. اما نظریه مورد بحث این است که می‌گوید:

در متون حدیثی تصریح شده که پیش شرط ظهور، تغییر جامعه و حرکت آن به سمت صلاح و فلاح است.



نویسنده برای اثبات نظریهٔ خود، روایتی را از امام باقر علیه السلام به این مضمون نقل می‌کند:

کسی از امام باقر علیه السلام می‌پرسد که چه وقت ظهور حضرت مهدی علیه السلام اتفاق می‌افتد تا دل ما شاد گردد؟ حضرت در قالب بیان یک حکایت آموزنده، تاریخ را به سه دوره؛ زمان گرگ صفتی، زمان میش صفتی، و زمان ترازو تقسیم کرده و روشن می‌سازد که در کدام یک از این دوره‌ها، امکان ظهور وجود دارد. حکایت این است که عالم فرزانه‌ای، فرزندی داشت که نسبت به دانش و فضل او بی‌رغبت بود و لذا بهره‌ای از دانش پدر نبرده بود. در مقابل همسایه‌ای داشت که از دانش او بهره‌های فراوان برده بود. عالم فرزانه، هنگام مرگ به فرزند خود گفت اگر پس از من به تو رجوع کردند و با مشکل روبه‌رو شدی از این مرد همسایه کمک بخواه. پس از مدتی، پادشاه خوابی دید و برای تعبیر خواب خود فرزند عالم فرزانه را احضار کرد. او به همسایه مراجعه کرد و از وی نظرخواهی نمود. همسایهٔ فرزانه گفت: در تعبیر خواب پادشاه بگو که اکنون زمان گرگ است، ولی وقتی پادشاه را گرفتی سهم مرا نیز بده. فرزند عالم نزد پادشاه رفت و پس از تعبیر خواب او، پادشاه خوبی گرفت، اما با کمال شهامت به وعدهٔ خود با همسایه عمل نکرد.

پس از مدتی دوباره جریان تکرار شد. فرزند عالم با عذرخواهی و خجالت نزد همسایه رفت. همسایه به او گفت: بگو اکنون زمان میش است، ولی این بار سهم مرا از پادشاه فراموش نکن.... فرزند عالم پس از گرفتن پادشاه به تردید افتاد که چه کند آیا سهم همسایه را بدهد یا نه؟ ولی بالأخره از این کار چشم‌پوشی نمود.

وقتی برای بار سوم قضیه تکرار شد، فرزند عالم قول داد که این بار به وعده خود عمل کند. همسایه فرزانه نیز به او گفت: به پادشاه بگو اکنون زمان ترازو است. فرزند عالم پس از گرفتن پادشاه فوراً نزد همسایه رفت و سهم او را تقدیم کرد. همسایه فرزانه در اینجا کلام بسیار مهمی دارد. به او گفت: من از آغاز نیز چشم‌داشتی به این مال نداشتم ولی تو فرزند زمان خود هستی. زمان اول زمان گرگ بود و تو چون گرگ حق مرا غارت کردی. زمان دوم زمان میش بود که دلش می‌خواهد ولی عمل نمی‌کند، تو هم دلت می‌خواست که حق مرا بدهی ولی عمل نکردی. و اما زمان سوم زمان ترازو بود و تو به وعده خودت عمل کردی. همه پادشاه از آن تو.<sup>۱</sup>

استنباطی که نویسنده از این حدیث نموده چنین است:

امام باقر علیه السلام با بیان این حکایت می‌خواهد بفرماید که در دوره «گرگ صفتی» حق امامت غصب شد، در دوره «میش صفتی» مردم می‌خواهند حق ما را بدهند ولی حال آن را ندارند و دوره سوم که دوره «عدالت» است، مردم حق ما را خواهند داد! اینها دوره‌های سه گانه تاریخ امامت‌اند. مدار و محور این دوره‌های سه گانه، مردم‌اند. اگر مردم تغییر کنند، زمان ظهور فرا خواهد رسید. بر اساس این حدیث شریف، پیش شرط ظهور، عدالت خواهی مردم است. امام عدالت، امت عدالت خواه می‌خواهد. دولت عدالت، جامعه عدالت‌پذیر می‌خواهد. جامعه فاسد، امام عدالت را نمی‌پذیرد. مردم فاسد، دولت عدالت را تحمل

۱ - این حدیث شریف در کتاب روضه کافی، ص ۳۶۲ و ۳۶۳ آمده است.

نمی‌کنند؛ همان‌گونه که امام علی علیه السلام را تحمل نکردند. اگر ظهور در جامعهٔ فاسد روی دهد، امام مهدی علیه السلام نیز فرجامی چون دیگر امامان خواهد داشت. بنابراین پیش شرط ظهور، توسعهٔ عدالت خواهی است. گفتمان جامعه بشری باید به گفتمان عدالت تبدیل شود تا زمینهٔ ظهور حضرت مهدی علیه السلام فراهم گردد.<sup>۱</sup>

نویسنده سپس برای تأیید و تحکیم نظریهٔ خود، این بحث را پیش می‌کشد که راز دوازده قرن غیبت امام زمان علیه السلام چیزی جز اینکه در این مدت طولانی، مردم کم‌کم به «عدالت خواهی» برسند، نبوده است. بر همین اساس معتقد می‌شود که حضرت مهدی علیه السلام برای سلطه بر جهانیان نیازی به آنچه ایشان «جنگ برای تحمیل» نامیده است، ندارد. می‌گوید:

اگر بناست که برای حاکمیت امام زمان علیه السلام نبردهای تحمیل کننده انجام شود، دیگر نیازی به این غیبت طولانی نمی‌بود؛ از همان آغاز این نبردها می‌توانست آغاز شود و حکومت حضرت مستقر گردد. پس راز حدود دوازده قرن غیبت چیست؟ شاید گفته شود حضرت مهدی علیه السلام در آغاز امامت بیش از پنج سال سن نداشته است و به همین دلیل غایب شده است. اما روشن است که کمی سن نمی‌تواند توجیه عقلانی برای دوازده قرن غیبت باشد. اگر کمی سن دلیل غیبت است و اگر بناست به وسیلهٔ جنگ حکومت حضرت برپا گردد، چند دهه غیبت برای تکمیل سن کافی بود.

... دولت امامت، هیچ‌گاه خود را با خشونت و تهدید بر مردم تحمیل نکرده است. خانه نشینی حضرت علی علیه السلام و انزوای معصومان علیهم السلام دلیل روشن این حقیقت است.<sup>۱</sup>

در این نظریه چند مدعا مطرح شده است که مایک‌یک به بررسی هر کدام می‌پردازیم.

### تعیین نشدن پیش شرط ظهور در احادیث

اولین مدعا این است که گفته‌اند: «در متون حدیثی تصریح شده که پیش شرط ظهور، تغییر جامعه و حرکت آن به سمت صلاح و فلاح است». ای کاش نویسنده حداقل یکی از این تصریحات را به عنوان دلیل مدعای خود مطرح می‌کرد. تنها روایتی که به عنوان دلیل آورده، هیچ تصریحی در مقصود ایشان ندارد. کلاً حدیث، یک تمثیل است که مقصود امام باقر علیه السلام از این تمثیل به صورت قطعی روشن نیست. هر کس ممکن است بر اساس عقیده خود از این تمثیل برداشتی داشته باشد. هیچ‌یک از این برداشت‌ها مدلول صریح حدیث نیست. در اصطلاح علم الحدیث اگر لفظ به طور صریح بر معنایی دلالت کند، آن را «نص» در آن معنا می‌نامند. «نص» به دلیلی اطلاق می‌شود که تنها به یک معنا دلالت می‌کند و غیر از آن بر هیچ معنای دیگری قابل حمل نیست. حال، ادعای نویسنده این است که در این حدیث، تصریح شده که پیش شرط ظهور، تغییر جامعه و حرکت آن به سوی صلاح است. سؤال این است که در کجای این حدیث چنین تصریحی صورت گرفته است؟ آیا امام

باقر علیه السلام از پیش شرط ظهور سخن گفته‌اند؟

روشن است که فرمایش حضرت در معنای مورد نظر نویسنده صراحت ندارد و به تعبیر علم الحدیث «نص» نیست. اما آیا در این معنا «ظهور» دارد؟<sup>۱</sup>

آیا حدیث مورد بحث، در بیان پیش شرط ظهور امام زمان علیه السلام، ظهور دارد؟ به نظر می‌آید چنین نیست. شاهد این قضاوت، معنایی است که مرحوم علامه مجلسی در مورد این حدیث ترجیح داده و فرموده‌اند:

شاید مقصود از بیان این حکایت آن است که این زمان، زمان وفا به عهد و پیمان نیست. پس اگر تو (مقصود، راوی سؤال کننده از امام باقر علیه السلام است) زمان ظهور امر را بشناسی، با آشنایان و برادران (دینی) خود در میان می‌گذاری و این خبر بین مردم پخش می‌شود و به مفسدهٔ بزرگی می‌انجامد و اگر عهد کنی که آن را کتمان می‌نمایی، فایده ندارد؛ چون به عهد خود وفا نمی‌کنی چرا که هنوز زمان «میزان» (ترازو) نشده است.<sup>۲</sup>

مرحوم علامه مجلسی هیچ اظهار نظر قاطعی در مورد معنای حدیث نکرده‌اند، ولی این بیان را بر معانی دیگر احتمالی، ترجیح داده‌اند. پس ادعای اوّل نویسنده که قائل به صراحت داشتن حدیث در معنای مورد نظر ایشان است، باطل می‌باشد.

---

۱ - «ظهور» در جایی اطلاق می‌شود که چند معنا از یک لفظ قابل استنباط است که یکی از آنها بر معانی دیگر ترجیح دارد. آن معنای راجح را معنای «ظاهری» آن لفظ می‌نامند.

۲ - مرآة العقول، ج ۲۶، ص ۵۳۹.

### صحیح نبودن تقسیم‌بندی تاریخ امامت به سه دوره

مدّعی دیگر نویسنده این است که امام باقر علیه السلام در فرمایش خود، دوره‌های سه‌گانه تاریخ امامت را بیان کرده‌اند که در دوره سوم - که آن را دوره «عدالت» نامیده است - مردم، حق اهل بیت علیهم السلام را خواهند داد.

سخن ما این است که اولاً از کجای این حدیث، دوره‌های مختلف تاریخ امامت استنباط می‌شود؟ کدام لفظ و عبارت در حدیث بر سه دوره بودن تاریخ امامت دلالت می‌کند؟ با دقت در متن حدیث روشن می‌شود که چنین معنایی به هیچ وجه از حدیث استنباط نمی‌شود و جز استحسانی که آن را بدون دلیل به حدیث نسبت داده‌اند، چیز دیگری نیست.

ثانیاً صرف نظر از اینکه حدیث، دلالتی بر مدّعی نویسنده دارد یا ندارد، تقسیم کردن تاریخ امامت به سه دوره مختلف - با این نام‌گذاری خاص - از کجا آمده است؟ آیا دلیلی برای این تقسیم ارائه کرده‌اند؟ به عنوان بیان یک مورد نقض می‌توان گفت: آنچه که ایشان دوره «میش صفتی» نامیده و مدّعی شده که در آن، «مردم می‌خواهند حق ما را بدهند ولی حال آن را ندارند!» کدام دوره است؟

در چه زمانی مردم خواسته‌اند حق ائمه علیهم السلام را بدهند ولی حال آن را نداشته‌اند؟ آیا در دوران حکومت بنی‌العبّاس چنین بوده است؟ تاریخ‌گواهی می‌دهد که در اواخر دوران امامت یازده امام شیعه (یعنی زمان امامت امام جواد علیه السلام تا امام حسن عسکری علیه السلام) حاکمان ستمکار بنی‌العبّاس بدترین سخت‌گیری‌ها را در حق حضرات

ائمه علیهم السلام اعمال می‌کردند و مردم نیز در مقایسه با او آخر دوران بنی امیه اقبال کمتری نسبت به امامان علیهم السلام نشان می‌دادند، آیا چنین زمانی را دورهٔ «میش صفتی» می‌نامد در حالی که استقبال عمومی مردم از ائمه علیهم السلام در مقایسه با زمان امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام کمتر بود؟ روشن است که این تقسیم بندی هم چیزی جز یک استحسان بر اساس قبول پیش فرضها نیست و اگر بخواهیم حقیقت را بگوییم، باید تصریح کنیم که مردم در دوران امامت ائمه علیهم السلام به همهٔ صورتها بوده‌اند. از همان ابتدای غصب خلافت، کسانی با «گرگ صفتی» حق ائمه علیهم السلام را ربودند و در همان زمان، کسانی هم بودند که با «میش صفتی» می‌خواستند حق ائمه علیهم السلام را بدهند، ولی در این امر، تنبلی و کاهلی ورزیدند و نیز کسانی هم حق امام خویش را با شجاعت ادا نمودند. در دوره‌های بعد هم شاهد وجود هر سه گروه در میان مخالفان و موافقان ائمه علیهم السلام بوده‌ایم.

ثالثاً به فرض اینکه تاریخ امامت به این سه دوره تقسیم شود، نمی‌توان گفت که: مدار و محور این دوره‌های سه گانه، مردم‌اند. آنچه از ظاهر حدیث استفاده می‌شود، عکس این معناست. عبارات پایانی حدیث چنین است:

إِنَّ الزَّمَانَ الْأَوَّلَ كَانَ زَمَانَ الذُّبِّ وَ إِنَّكَ كُنْتَ مِنَ الذُّنَابِ وَ  
إِنَّ الزَّمَانَ الثَّانِيَّ كَانَ زَمَانَ الْكَبْشِ ... وَ كَذَلِكَ أَنْتَ ... وَ كَانَ  
هَذَا زَمَانَ الْمِيزَانِ وَ كُنْتَ فِيهِ عَلَى الْوَفَاءِ.<sup>۱</sup>

ترجمه‌ای که خود نویسنده از این عبارات آورده، گویای این معناست که هر کس بسته به اینکه در چه زمانی باشد، مطابق روال غالب در آن زمان عمل می‌کند. مثلاً کسی که در زمان «کبش»<sup>۱</sup> بوده است، معمولاً همچون گوسفند عمل می‌کند. یعنی اینکه انسان در چه زمانی باشد، جهت دهنده به نحوه عمل اوست. این چیزی است که از ظاهر عبارت حدیث استفاده می‌شود. نویسنده، عکس این معنا را ادعا نموده و می‌گوید: این عملکرد مردم است که خصوصیت هر زمانی را معین می‌کند و به تعبیر خودش: «مدار و محور دوره‌های سه گانه، مردم هستند». اگر ایشان این ادعا را مستقل از عبارت حدیث مطرح کنند، می‌تواند در جای خود محل نقد و بررسی باشد. اما نویسنده اصرار دارد که این معنا را از حدیث استفاده کند. در حالی که اگر ما باشیم و عبارت حدیث، درست، عکس این مقصود از آن برداشت می‌شود.

---

۱ - «کبش» در لغت به معنای قوچ یا گوسفند نر می‌باشد. (فرهنگ نوین، ص ۵۷۹) معلوم نیست که نویسنده مقاله مورد بحث به چه دلیل آن را به «میش» (گوسفند ماده) ترجمه کرده است.



## درس هجدهم: یک نظریه نقلی - کلامی در ارائه پیش شرط ظهور (۲)

در درس گذشته در بررسی نظریه‌ای که عدالت خواهی مردم را پیش شرط ظهور معرفی می‌کند، مطالبی در نقد دو مدّعی این نظریه بیان شد. اینک به نقد مدّعی‌های دیگر آن می‌پردازیم.

نه عدالت خواهی مردم، شرط لازم ظهور است  
و نه عمل آنها به عدالت

مدّعی سوم نویسنده این است که: «اگر ظهور در جامعه فاسد روی دهد، امام مهدی علیه السلام نیز فرجامی چون دیگر امامان خواهد داشت». استدلال نویسنده اولاً به حدیث امام باقر علیه السلام است که می‌گوید: «بر اساس این حدیث شریف، پیش شرط ظهور، عدالت خواهی مردم است». ثانیاً از اینکه دولت عدالت، جامعه عدالت پذیر می‌خواهد (مقدمه اول) و اینکه: جامعه فاسد، عدالت را نمی‌پذیرد (مقدمه دوم)،

نتیجه گرفته است که: جامعه تنها در صورتی عدالت را می‌پذیرد که فاسد نباشد.

درباره استشهاد نقلی نویسنده باید گفت که حدیث امام باقر علیه السلام به هیچ وجه از «عدالت خواه» بودن مردم سخن نمی‌گوید. فرمایش ایشان این است که در زمان میزان (عدالت)، مردم نیز مطابق عدل رفتار می‌کنند و مثلاً به وعده خود عمل می‌نمایند. این معنا ربطی به «عدالت خواهی» مردم ندارد.

اما استدلال عقلی نویسنده از دو مقدمه و یک نتیجه تشکیل شده که هر دو مقدمه عقلاً محل اشکال و ایراد است.

اشکال مقدمه اول در مباحث گذشته مطرح شد و آن این بود که هیچ ضرورت عقلی و نقلی وجود ندارد بر اینکه جامعه پیش از ظهور حضرت مهدی علیه السلام خواهان عدالت و تشنه یک رهبر الهی باشد و شرط پیروزی آن حضرت وجود چنین آمادگی عمومی برای پذیرش ایشان پیش از ظهور نیست. این مطلب را همراه با نقد نوع نظریاتی که در مقام اثبات چنین نظریه‌ای بود، به تفصیل مطرح نمودیم و احتیاجی به تکرار مباحث نیست.

اما مقدمه دوم، یک سخن و ادعای جدید است که می‌گوید: شرط پذیرش عدالت، فاسد نبودن جامعه است. این ادعا با همه سخنانی که معمولاً در این موضوع گفته می‌شود، متفاوت است. آنچه عموماً می‌گویند این است که جامعه اگر هم فاسد باشد (یعنی فساد در آن رواج داشته باشد) همین که افراد آن خواهان عدالت شوند و تشنه ظهور یک منجی الهی گردند، کفایت می‌کند. با این ترتیب «عدالت خواه بودن» را

شرط لازم ظهور حضرت دانسته‌اند. اما نویسندهٔ مذکور پا را از این مرحله فراتر گذاشته و مدعی شده که عدالت خواهی کافی نیست. باید جامعه به حدی برسد که دیگر فساد در آن نباشد (یا لا اقل رواج نداشته باشد) و تحقق این حالت، شرط لازم برای ظهور امام زمان علیه السلام می‌باشد. در فرض قبلی ریشه کن شدن فساد، شرط لازم برای ظهور تلقی نمی‌شد ولی در این دیدگاه، پاک شدن جامعه از فساد (هر چند به صورت اکثری و عمومی نه به طور کامل و صد در صد)، شرط لازم برای ظهور عنوان شده است. به همین جهت است که می‌گوید: «مردم فاسد، دولت عدالت را تحمل نمی‌کنند، همان‌گونه که امام علی علیه السلام را تحمل نکردند ...»

اشکالی که به این ادعای جدید وارد می‌شود، این است که: اولاً ادله نقلی به طور صریح و قاطع، این مطلب را رد می‌کند؛ همان ادله‌ای که در زمان ظهور حضرت مهدی علیه السلام، زمین را پر از ظلم و جور دانسته‌اند (و مایک نمونه از آنها را نقل کردیم)، هر چند که شرط ظهور را بیان ننموده‌اند (بلکه توصیف زمان ظهور را کرده‌اند). اما به هر حال این توصیف یک توصیف واقعی و صحیح است نه یک توصیف دروغ و نادرست. اگر حقیقتاً جهان پیش از ظهور حضرت مهدی علیه السلام پر از ظلم و جور باشد، پس چگونه می‌توان انتظار داشت که قبل از ظهور، فساد از جامعه رخت بریندد؟ این دو مطلب چگونه با هم سازگارند: هم اینکه جهان پیش از ظهور، پر از ظلم و فساد باشد و هم اینکه پیش از ظهور، جامعه فاسد نباشد؟ آیا این تناقض نیست؟

واقعیت این است که نه پر شدن جهان از فساد و نه خالی شدن

جامعه از فساد، هیچ کدام شرط ظهور نیستند (دقت شود). نویسنده، اولی را قبول دارد و خود آن را مطرح کرده، ولی اشکالش در دومی است. ما نمی‌گوییم - و هیچ کس نمی‌تواند مدعی شود - که فساد بودن جامعه پیش از ظهور حضرت، امر مطلوبی است. هرگز چنین نیست، بلکه اهل حق و عدل باید تلاش همه جانبه خود را انجام دهند که تا حد امکان، جامعه از فساد پاک گردد. اما بحث ما در اینجا تعیین وظیفه و تشخیص تکلیف نیست. بحث در این است که آیا شرط ظهور امام عصر علیه السلام، پاکی جامعه از فساد است یا خیر. اولین پاسخ ما این است که این مدعا با ادله نقلی سازگار نیست.

ثانیاً از جهت عقلی هم این سخن صحیح نیست. ما عقلاً نمی‌توانیم حکم کنیم که اگر فساد در جامعه‌ای رواج داشت، افراد آن جامعه عدالت را نخواهند پذیرفت. ممکن است آحاد جامعه چنان از ظلم و فساد به ستوه آیند که مشتاقانه خواهان و تشنه عدالت شوند، اما خودشان نتوانند مجری عدالت و برانداز ظلم و فساد از جامعه باشند. این فرض کاملاً معقول است و لازمه اینک که کسانی تشنه عدالت و خواهان پاکی از فساد باشند، این نیست که خودشان هم قادر به اجرای این مقاصد باشند. علاوه بر این - با توجه به آنچه به طور مبسوط گذشت - امام عصر علیه السلام با ظهورشان در قدم اول، بسیاری از مردم را به دست خود تشنه عدالت خواهند نمود. یکی از آثار کامل شدن عقول انسان‌ها، قطعاً عدالت طلبی است و بنابراین هیچ لزومی ندارد که عموم مردم پیش از ظهور این رهبر معصوم الهی، عدالت خواه و یا اهل عدالت باشند.

این نکته هم فراموش نشود که قیام امام مهدی علیه السلام از این جهت با وضعیت سایر امامان علیهم السلام کاملاً متفاوت است. هیچ یک از امامان گذشته مسؤو لیت و مأموریتی شبیه به رسالت الهی آخرین حجّت خدا در زمین، نداشته‌اند. آنها هیچ کدام وظیفه نداشته‌اند به طور کامل، چهرهٔ زمین را از ظلم و فساد بزدایند. کسی که چنین مأموریتی دارد، برنامهٔ خود را علی‌رغم کراهت کافران و مشرکان و فاسدان پیش خواهد برد و این همان برنامهٔ الهی است که خداوند در وصفش فرمود:

«وَاللَّهُ مَتِّمٌ نُورِهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ.»<sup>۱</sup>

و خداوند نور خود را کامل می‌گرداند هر چند که کافران از این کار کراهت داشته باشند.

نکتهٔ دیگر اینکه هر چند اگر گفتمان جامعهٔ بشری به گفتمان عدالت تبدیل شود، زمینه برای پذیرش دولت عدالت فراهم می‌شود و کسانی که از تحقق عدالت حقیقی گفتگو می‌کنند، به مقصود خود می‌رسند، اما نمی‌توان گفت شرط لازم برای ظهور دولت عدل جهانی، این است که بشریت، به چنین گفتمانی روی آورد.

**راز غیبت، آماده شدن مردم جهان برای ظهور نیست**

اما دربارهٔ مطلبی که نویسندهٔ مطلب مذکور به عنوان تأیید سخن خود مطرح نموده و در آن - به زعم خود - راز دوازده قرن غیبت حضرت مهدی علیه السلام را کشف کرده بود، باید بگوییم:

اولاً در حلقهٔ هشتم به تفصیل توضیح داده شد که راز غیبت امام

عصر علیه السلام پیش از ظهور ایشان کشف شدنی نیست و آنچه که در ادله نقلی به عنوان علت غیبت ذکر شده است نیز هیچ کدام به معنای اصطلاحی کلمه «علت» نیست، چه رسد به این امری که نویسنده با استحسان شخصی خود مطرح کرده و هیچ دلیل نقلی هم برای اثبات آن ندارد.

ثانیاً چون با ادله عقلی و نقلی اثبات کرده ایم که آمادگی عمومی مردم و عدالت خواهی آنها شرط ظهور امام زمان علیه السلام نیست، پس هیچ ضرورتی ندارد که نتیجه غیبت طولانی آن حضرت، ایجاد آمادگی و عدالت طلبی مردم جهان باشد.

ثالثاً درباره سیره امیرالمؤمنین علیه السلام و سایر معصومان علیهم السلام در حلقه گذشته توضیح دادیم که آنها هر یک، وصیتی خاص از جانب خدای متعال داشته اند و به همان، عمل می کردند و از آنچه که برای دیگران فرموده اند نیز هیچ قاعده و ضابطه کلی - درباره نقش اقبال مردم در قیام حضرات ائمه علیهم السلام - به دست نمی آید. از طرف دیگر، ظهور امام زمان علیه السلام از جهات متعددی قابل مقایسه با سیره امامان گذشته نیست؛ به خصوص از این جهت که قیام ایشان مشروط و منوط به تحقق خواست عمومی جهانیان نمی باشد. لذا حتی به فرض اینکه عملکرد سایر ائمه علیهم السلام تابع ضابطه خاصی بوده باشد، این ضابطه، قابل سرایت به ظهور حضرت مهدی علیه السلام نیست.

## درس نوزدهم: نظریه اختیاری بودن ظهور

### غیبت و ظهور، کار ماست!

آخرین نظریه‌ای که در این فصل به نقد و بررسی آن می‌پردازیم، به تعبیر نویسنده آن، «نظریه اختیاری بودن ظهور» است. طراح این نظریه، ادعایی فراتر از همه نظریه پردازان دیگر در این زمینه مطرح کرده است. همان طور که از ابتدای این کتاب ملاحظه شد، نوع نظریاتی که در خصوص ارائه شرایط لازم ظهور بیان گردیده، آمادگی گروهی از مردم یا عموم آنان را برای قیام امام عصر علیه السلام ضروری دانسته‌اند؛ اما همه این نظریات در اینکه اصل ظهور، کار خود حضرت به امر خداوند متعال می‌باشد، اتفاق نظر دارند. «نظریه اختیاری بودن ظهور» همان طور که از عنوانش فهمیده می‌شود - بر خلاف همه آراء قبلی - بر این عقیده اصرار دارد که:

حکایت ظهور گویی حکایت دیدار سی مرغ با سیمرغ است - که  
عطار نیشابوری در منطق الطیر به آن اشاره می‌کند - چرا که

سیمرغ همواره حضور داشت و این اراده و همت سی مرغ بود که  
 غایب بود و می‌بایست حضور پیدا می‌کرد.<sup>۱</sup>  
 در داستانی که عطار نقل کرده است، وقتی تمامی مرغان راه دور و  
 دراز رسیدن به سیمرغ را طی کردند، فقط سی نفر به قلّه قاف رسیدند،  
 در آنجای گوید:

چون نگر کردند این سی مرغ زود  
 بی شک این سی مرغ آن سیمرغ بود  
 خویش را دیدند سیمرغ تمام  
 بود خود سیمرغ، سی مرغ تمام  
 مـحو او گشتند آخر بی دوام

سایه در خورشید گم شد والسلام<sup>۲</sup>  
 نویسنده با تمثیل امام عصر علیه السلام به سیمرغ - که عطار او را پادشاه  
 نامیده است - می‌گوید:

پادشاه ما بر قلّه کوه، منتظر رسیدن ماست. این نفس آلوده  
 ماست که مانع حضور دوست است. این اراده و همت شیعیان  
 است که باید محیط را برای حضور خورشید معطر کند. این ماییم  
 که باید ظهور کنیم، این ماییم که باید انسانیت و استعداد و علم  
 خود را شکوفا کنیم و گرنه خداوند متعال «فیاض علی الاطلاق»  
 است و هیچ‌گاه نعمت خود را از بندگان صالحش دریغ نمی‌کند و  
 امام نیز بی‌صبرانه منتظر ظهور دولت کریمه در سایه شیعیان و

۱ - ماهنامه موعود، شماره ۴۸، ص ۳۱ و ۳۲.

۲ - همان، ص ۳۲.



فصل سوم: بررسی نظریاتی دربارهٔ پیش شرط ظهور \* ۱۶۱

دوستان خویش است. پس ظهور، مشکل فاعلی ندارد بلکه مشکل قابلی دارد و این مشکل باید از جانب قابل که شیعیان هستند، حل شود.<sup>۱</sup>

... نظریهٔ اختیاری بودن ظهور می‌گوید: این شیعیان نیستند که منتظرند بلکه منتظر واقعی امام علیه السلام است که در انتظار شیعیان و شکوفایی تمامی استعدادهای آنها به سر می‌برند. این نظریه می‌گوید: این امام نیست که باید ظهور پیدا کند بلکه این قدرت و همت شیعیان است که باید ظهور کند. این نظریه غایب اصلی را امام علیه السلام نمی‌داند بلکه این یاران و زمینه سازان ظهورند که غایب هستند. این نکات بازی با الفاظ نیست.<sup>۲</sup>

نویسنده از اینکه مطابق روایات وقتی برای ظهور امام عصر علیه السلام معین نشده، در جهت تأیید نظریهٔ خویش استفاده نموده است:

وقت ظهور بستگی به عوامل و زمینه‌های ظهور دارد. تعجیل و تأخیر در تحقق مقدمات ظهور باعث تعجیل و تأخیر در وقت ظهور است. این اختیار و همت شیعیان است که باید برای ظهور وقت تعیین کند.<sup>۳</sup>

برخی از اندیشمندان هم شبیه این نظریه را با این عبارات بیان کرده‌اند:

شاید یکی از نکات در بحث غیبت امام زمان علیه السلام این باشد که خداوند می‌فرماید: من کار خودم را کرده‌ام و آن الگوی کامل را

۱ - ماهنامهٔ موعود، شمارهٔ ۴۸، ص ۳۲.

۲ - همان، ص ۳۳.

۳ - همان، ص ۳۱.

آفریده‌ام، زنده و آماده، حالا نوبت شما [مردم] است که کار خودتان را بکنید.

طبق این بیان، خداوند کار خود را انجام داده و این ما هستیم که باید بقیه کارها را انجام بدهیم و ظهور را تحقق بخشیم. این گفتار، تکرار همان مدّعی «نظریه اختیاری بودن ظهور» است، هر چند که تحت این عنوان مطرح نکرده‌اند.

اما نویسنده مقاله پس از طرح نظریه خود، ادله‌ای را برای اثبات آن ذکر می‌کند که چون در مباحث گذشته، اهم آنها را نقد و بررسی کرده‌ایم، در اینجا نیازی به طرح و نقد آنها نمی‌بینیم. لذا به بیان یک حقیقت اساسی در این مورد اکتفا می‌کنیم.

نکته‌ای که در روشن شدن نقاط ضعف این نظریه و نیز در تبیین اصل اعتقاد به ظهور امام عصر علیه السلام بسیار مفید و ضروری است، این حقیقت می‌باشد که ظهور آن حضرت هم کار «خدا» است و هم یک کار «خدایی». در حلقه پیشین و در این حلقه به مناسبت بحث، اشاراتی به هر دو موضوع داشته‌ایم. اکنون به تکمیل و جمع بندی بحث می‌پردازیم.

### کار خدا بودن ظهور امام زمان علیه السلام

مقصود از اینکه ظهور حضرت، کار «خدا» می‌باشد، این است که امام زمان علیه السلام فقط به اذن و فرمان خداوند اقدام به قیام می‌فرمایند. امر ظهور و زمان انجام آن نه به دست مردم است و نه خود آن حضرت. در اینجا امام علیه السلام خود در انتظار فرمان الهی هستند تا اجازه ظهور به ایشان داده شود. اگر امر ظهور به اختیار خود امام علیه السلام بود، دیگر انتظار

اما این تلقی نادرست، معلول عدم فهم صحیح از معنای اراده و مشیت الهی است. درست است که در مورد خواست خدای متعال می‌توانیم برخی از قضایای شرطیه را - البته اگر صحیح باشند - به کار ببریم، اما نباید تصور شود که اراده الهی این است که یک سری قضایای شرطیه را قرارداد نماید. در بحث از اراده و مشیت خداوند مطرح می‌شود که دو نوع اراده برای ذات مقدس پروردگار وجود دارد: تشریحی و تکوینی. اراده تشریحی به طور خلاصه همان امر یا نهی خداست که به افعال اختیاری بندگان تعلق می‌گیرد و اراده تکوینی هم عبارت است از ایجاد خداوند که ربطی به اختیار بندگان ندارد.

در مورد اصل ظهور امام عصر علیه السلام و زمان آن - اگر بخواهیم به طور دقیق سخن بگوییم - می‌توان گفت که: زمان ظهور به اراده تکوینی حق متعال تعیین و تقدیر می‌شود، سپس فرمان ظهور از جانب خداوند به امام زمان علیه السلام صادر می‌گردد که این امر و فرمان الهی خود، مصداق اراده تشریحی پروردگار است. بنابراین اصل ظهور را امام علیه السلام انجام می‌دهند، ولی در این کار، تابع محض اراده خداوند هستند. به این ترتیب در اصل و وقت ظهور حضرت، هر دو نوع اراده الهی به طور خاص و معین دخالت دارد و چون امام علیه السلام مطیع محض خدای متعال می‌باشند، لذا می‌گوییم: هم خود ظهور و هم زمان آن فقط به اراده خداوند واقع می‌شود.

با این توضیحات روشن می‌شود که آنچه نویسنده «نظریه اختیاری بودن ظهور» مطرح کرده، کلاً برخلاف تعالیم دین و صرفاً بر اساس یک تشبیه و استحسان بدون دلیل می‌باشد. اگر کسی بخواهد بر مبانی

کتاب و سنت و عقل بیندیشد، هیچ‌یک از مدعیات آن نظریه را نمی‌تواند بپذیرد. بررسی و نقد تک‌تک عبارات نویسنده برای خوانندگان با حوصله‌ای که سیر مباحث کتاب را تا اینجا دنبال کرده‌اند، ضرورتی ندارد. لذا به خاطر پرهیز از ملال‌آوری به تکرار مکررات نمی‌پردازیم.

### خدایی بودن ظهور امام عصر علیه السلام

تا اینجا کار «خدا» بودن ظهور امام زمان علیه السلام روشن شد. اما وقتی می‌گوییم که ظهور امام عصر علیه السلام یک کار «خدایی» است، مقصود چیست؟ برای روشن شدن این معنا ابتدا دو تعبیر «بشری» و «خدایی» را توضیح می‌دهیم.

کارهایی که انسان‌ها انجام می‌دهند، دو نوع هستند: یا انجام آنها از بشر عادی با امکانات طبیعی و معمولی او بر می‌آید یا خیر. اگر حالت اول باشد، آن کار را «بشری» می‌نامیم و اگر حالت دوم باشد، در صورتی که به عنایات و امدادهای خاص الهی انجام شود، آن کار را «الهی» یا «خدایی» می‌نامیم.

به عنوان مثال اگر کسی با تلاش عادی و طبیعی خود به دانشگاه راه پیدا کند و امر خارق العاده‌ای در پذیرش او دخالت نکند، ورودش به دانشگاه، یک کار بشری محسوب می‌شود.<sup>۱</sup> اما اگر پذیرفته شدنش در

---

۱ - البته در کارهای بشری هم تحقق یافتن کار، منوط به ایجاد شرایطی از جانب خدای متعال است که در فرهنگ دین «توفیق» نامیده می‌شود. این امر، منافاتی با بشری بودن کار به معنای مورد بحث ندارد.

کنکور دانشگاهها - با وجود تلاش مختصری که انجام داده - در اصل به برکت دعای خیر پدر و مادرش باشد، این موفقیت، یک کار الهی و خدایی تلقی می‌گردد. در صورت دوم هر چند خود فرد زحمت کشیده و تلاش کرده، اما خودش می‌داند که اگر قرار بود صرفاً همان تلاش‌ها در نتیجه کنکورش مؤثر باشد، هرگز در آن رشته‌ای که قبول شده، پذیرفته نمی‌شد. در این حالت می‌توان گفت که نتیجه کار، معلول زحمت خود او نبوده است. لذا اگر کسی به او بگوید که: «قبول شدن در این رشته بسیار مهم، کار خود تو نبود»، این سخن کاملاً صحیح و مطابق با واقع است، اما در عین حال، نفی اختیاری بودن عملی که خودش انجام داده را نمی‌کند (دقت شود).

به طور کلی در کارهای خدایی، نتیجه کار را باید به حساب خداوند گذاشت نه بنده، هر چند که نفی اختیاری بودن کار از آن بنده هم نمی‌شود.

یکی از بهترین نمونه‌های این امر، آیاتی از قرآن است که پس از غلبه لشکر مسلمانان بر مشرکان در جنگ بدر، بر پیامبر ﷺ نازل شد. یکی از آنها این آیه شریفه است:

«فَلَمْ تَقْتُلُوهُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ قَتَلَهُمْ وَ مَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى.»<sup>۱</sup>

پس شما ایشان را نکشتید بلکه خداوند آنها را کشت و آن هنگامی که پرتاب نمودی، تو پرتاب نکردی بلکه خداوند پرتاب نمود.

در این آیه، کشتن از مؤمنان و پرتاب کردن از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نفی شده است، با اینکه مؤمنان در جنگ با مشرکان درگیر شدند، جنگیدند و دشمن را با دست خود کشتند. همچنین پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم با دست خود و به صورت اختیاری مشتی سنگریزه را به سوی دشمن پرتاب نمودند. با این وجود چرا این کارها از مؤمنان و از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نفی شده است؟ نکته در خدایی بودن این کارهاست. جایی که کشتن از مؤمنان نفی شده، مقصود این است که آنها روی حساب‌های عادی بشری، قدرت کشتن مشرکان را در جنگ بدر نداشتند و اگر چنین توفیقی یافتند، فقط به لطف امدادهای غیبی الهی بود. به همین دلیل «کشتن» از آنها نفی شده و به خداوند نسبت داده شده است. پس با وجود اختیاری بودن عمل کشتن توسط مؤمنان در جنگ بدر، چون اثر عمل ایشان قابل مقایسه با کارهای عادی بشری نبود و خداوند با لشکریان غیبی خود، آنها را قادر به کشتن مشرکان فرمود، کشتن از مسلمانان نفی شده است.<sup>۱</sup>

همچنین پرتاب کردن پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در آیه ۱۷ سوره انفال، اشاره است به آنچه در جنگ بدر اتفاق افتاد. مطابق فرمایش امیرالمؤمنین علیه السلام، ایشان به امر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم مشتی سنگریزه به دست حضرت دادند و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آنها را به سوی صورت‌های مشرکان پرتاب نمودند. بر اثر همین عمل، گروه زیادی از افراد دشمن به هلاکت رسیدند، در حالی که پرتاب چند سنگریزه بر اساس حساب‌های معمولی چنین اثری ندارد. پس این هم یک کار خدایی بود؛ چون

---

۱ - در درس یازدهم به مناسبت بحث دربارهٔ الهی بودن پیروزی مسلمانان در

جنگ بدر به برخی از لشکرهای غیبی الهی در آن جنگ اشاره کردیم.

خداوند اثر خاصی در آن پرتاب پیامبر ﷺ قرار داد که در پرتاب‌های عادی بشری چنین اثری وجود ندارد. در حدیث منقول از امیرالمؤمنین علیه السلام تصریح شده است که هر یک از آن سنگریزه‌ها را هزار فرشته همراهی می‌کردند که از سوی خداوند متعال برای یاری رساندن به مؤمنان مأموریت یافته بودند.<sup>۱</sup> به همین جهت است که رمی (پرتاب کردن) در آیه سوره انفال از پیامبر ﷺ نفی شده و به خداوند نسبت داده شده است.

پس در کارهای خدایی، بشر کار خود را انجام می‌دهد و اختیار او هم در آن کاملاً دخالت دارد، اما اثر و نتیجه کار به صورتی است که می‌توان فهمید اگر فقط بنا بر قدرت عادی بشری بود، علی القاعده چنین اثر و نتیجه‌ای در پی نمی‌آمد. این است که در عین دخالت داشتن بشر و اختیار او، این نوع کارها را کارهای بشری نمی‌دانیم، بلکه آنها را «خدایی» می‌نامیم.

حال که منظور از «خدایی» بودن یک کار روشن شد، می‌توانیم تصدیق کنیم که با توجه به آنچه در طی مباحث گذشته مطرح شد، ظهور امام عصر علیه السلام قطعاً یک کار خدایی است نه بشری. تحقق آن وعده‌هایی که خدای متعال، در پی ظهور آن حضرت اعلان فرموده، کار هیچ بشر عادی بر روال معمولی و طبیعی نیست. به همین جهت می‌بینیم که خداوند در آیات شریفه قرآن آنچه را که به دست مبارک حضرت مهدی علیه السلام انجام می‌شود به خود نسبت داده است. به عنوان نمونه:

«وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ

فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَ لَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَ لَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا...<sup>۱</sup>

خدا به کسانی از شما که ایمان آورده و عمل صالح انجام داده‌اند، وعده فرموده است که آنها را در زمین خلافت دهد، چنانکه (مؤمنان صالح از) گذشتگان را خلافت داد و امکان دینداری مطابق رضای خود را به آنها عطا فرماید و آنان را از ترس و هراس (خارج ساخته و) به امنیت برساند....

در این آیه شریفه «استخلاف» (خلافت دادن) و «تمکین دین پسندیده» و «تبدیل خوف به امنیت» به خدای متعال نسبت داده شده، با اینکه همهٔ این کارها به دست امام زمان علیه السلام و یاری یاران ایشان انجام می‌پذیرد. همچنین:

«هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَ دِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ»<sup>۲</sup>

او (خداوند) آن کسی است که رسول خود را با هدایت و دین حق فرستاد تا او را بر همهٔ آیین‌ها پیروز گرداند، هر چند مشرکان از این امر کراهت داشته باشند.

در این آیه شریفه پیروزی دین اسلام بر همهٔ آیین‌ها صراحتاً به خدای متعال نسبت داده شده، با اینکه این غلبه به دست وجود مقدس امام علیه السلام و با جنگ و خونریزی و فداکاری یاران ایشان، انجام می‌پذیرد.

۱ - نور / ۵۵.

۲ - صف / ۹.



## درس بیستم: آثار پیش شرط قائل نبودن برای ظهور

برنامه‌ریزی برای پیروزی نهضت امام زمان علیه السلام کار ما نیست

اگر بپذیریم که غلبه نهضت جهانی امام عصر علیه السلام هم «کار خدا» و هم یک «کار خدایی» است، دیگر خود را مجاز نمی‌شماریم که از جانب خویش و بدون دلیل برای پیروز شدن نهضت آن حضرت - با قیاس با قیام‌های بشری - برنامه‌ریزی کنیم و چنین بینگاریم که همه آنچه را که برای پیروزی یک نهضت بشری لازم است، باید پیش از ظهور امام عصر علیه السلام فراهم نماییم.

برنامه‌ریزی برای پیروزی آن حضرت پس از قیام، نه در توان ماست و نه جزء وظایف و مسؤولیت‌های ما. نهضت ایشان یک نهضت الهی است که همه برنامه‌ریزی‌های لازم برای پیشرفت آن به وسیله خود خدا و حجت معصومش انجام می‌گیرد. ما (مردم عادی) وظیفه داریم که آنچه به عنوان تکلیف از ما خواسته شده را تمام و کمال

به انجام برسانیم، ولی اینکه نهضت جهانی امام عصر علیه السلام با چه برنامه‌هایی پیش می‌رود و با تکیه بر کدام ارکان به پیروزی می‌رسد، چیزی نیست که ما از آن آگاه باشیم و بتوانیم درباره‌اش تئوری پردازی کنیم. بنابراین بهتر است پای از گلیم خود بیرون نگذاریم و به انجام تکالیفی که بر عهدهٔ ما گذارده‌اند، اکتفا کنیم و پاسخ این پرسش را که «حضرت صاحب الامر علیه السلام پس از قیام چگونه پیروز می‌شوند؟» به خود ایشان و خدای متعال واگذار نماییم. البته این سخنان به هیچ وجه، کم‌رنگ کنندهٔ نقشی نیست که یاران با اخلاص امام علیه السلام می‌توانند در به ثمر رساندن نهضت آن حضرت داشته باشند. همچنین از ضرورت انجام وظایفی که مؤمنان پیش از ظهور امامشان دارند، چیزی نمی‌کاهد؛ چرا که نباید به این بهانه که ظهور و غلبهٔ امام زمان علیه السلام یک کار خدایی است، از زیر بار مسؤلیت‌های دینی و ایمانی خود شانه خالی کنیم.

### عدم یأس از ظهور در فرض فراهم نبودن شرایط

#### و زمینه‌های بشری آن

نتیجه‌ای که از کل مباحث این حلقه به دست می‌آید، آن است که ظهور امام عصر علیه السلام به هیچ شرط لازمی نیازمند نیست که ایجاد آن به دست مردم باشد. ولی نباید غافل بود که در عین حال، این امر در ضرورت انجام وظایفی که بر عهدهٔ شیعیان گذاشته شده، هیچ‌گونه تأثیر منفی نمی‌گذارد؛ بلکه اگر به عمق بحث توجه شود، تأثیر مثبت عمیقی در این راستا دارد. اگر ما ظهور امام زمان علیه السلام را یک کار بشری بدانیم - که طراح و برنامه‌ریزی و اجرای آن بر عهدهٔ مردم باشد - آنگاه در

صورت فراهم نبودن شرایط عادی و طبیعی برای قیام آن حضرت (اعمّ از عدم آمادگی مردم جهان و نبود امکانات و فقدان سازوکارهای لازم بشری) یأس و ناامیدی عمیقی بر دلهای شیعیان سایه می‌افکند و شعله‌های انتظار فرج در جان ایشان به خاموشی و تاریکی می‌گراید.

اما اگر فراهم بودن مقدمات عادی بشری را شرط ضروری ظهور منجی عالم ندانیم، هیچ‌گاه و در هیچ زمانی به ورطهٔ دلسردی و یأس از تحقق آن در نمی‌غلتیم؛ بلکه همواره وعده‌های خداوند در مورد انجام قیام بزرگ الهی، هر لحظه اعتقادمان را به وقوع آن راسخ‌تر و امیدمان را ریشه‌دارتر می‌سازد.

قرآن کریم نمونه‌هایی از پیروزی قیام‌های الهی را مطرح نموده تا مؤمنان به خداوند، تحقق آن وعده‌ها را عملی بشمارند و به سبب فراهم نبودن زمینه‌های عادی پیروزی، دلسرد و ناامید نگردند. پیروزی لشکر اسلام در جنگ بدر یکی از بارزترین این نمونه‌هاست (که در گذشته دربارهٔ آن مطالبی بیان شد).

نمونهٔ دیگر قرآن کریم در این زمینه در ماجرای پیروز شدن لشکر «طالوت» - فرمانده برگزیدهٔ الهی - بر سپاهیان «جالوت» مطرح شده است.<sup>۱</sup> به صریح قرآن، مؤمنانی که هیچ‌گونه مخالفتی با جناب طالوت نکردند، افراد «قلیلی» بودند که در احادیث تعداد آنها را دقیقاً ۳۱۳ نفر ذکر کرده‌اند.<sup>۲</sup> قرآن از قول این تعداد قلیل نقل می‌کند که معتقد بودند:

۱ - این داستان در آیات ۲۴۶ تا ۲۵۱ سورهٔ بقره آمده است.

۲ - تفسیر قمی، ج ۱، ص ۹۱.

فصل سوم: بررسی نظریاتی دربارهٔ پیش شرط ظهور \* ۱۷۳

«كَمْ مِنْ فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً كَثِيرَةً بِإِذْنِ اللَّهِ وَاللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ»<sup>۱</sup>

چه بسا گروه کم جمعیتی که به اذن خداوند بر گروه پر شماری غلبه کرده‌اند و خداوند با صابران است.

این سخن، برخاسته از اعتقاد آنان بود به خدایی بودن پیروزی طالوت بر جالوت. به همین خاطر نیز، کمی تعداد اهل حق را مانع پیروزی بر جمعیت فراوان اهل باطل نمی‌دانستند. در عمل هم این پیروزی به صورت معجزه آسایی تحقق پذیرفت و حضرت داود علیه السلام با پرتاب سنگی جالوت را که سر تا پا غرق در سلاح و زره بود، از پا در آورد و به این وسیله لشکریان او شکست خوردند و از هم پاشیدند.<sup>۲</sup>

نکته‌ای که از ذکر این داستان و ماجرای جنگ بدر و امثال آن استفاده می‌شود آن است که اگر خداوند وقوع امری را اراده فرماید - بدون آنکه نقش بشر در این بین نادیده گرفته شود - آن امر بالأخره تحقق می‌پذیرد و فراهم نبودن زمینه‌های عادی و طبیعی، مانعی در مسیر وقوع اراده الهی نخواهد شد. اگر کاری الهی باشد، آماده نبودن شرایط و زمینه‌های طبیعی انجام آن - از جمله کم بودن جمعیت اهل حق و ایمان - مانعی در راه تحقق آن به شمار نمی‌آید و این همان نتیجه مهمی است که از مباحث فعلی به دست می‌آید.

۱ - بقره / ۲۴۹.

۲ - تفسیر قمی، ج ۱، ص ۹۱.

## ایجاد انگیزه برای تلاش و جهاد

## در صورت اعتقاد به الهی بودن امر ظهور

با این ترتیب اگر فراهم شدن شرایط عادی بشری را شرط لازم ظهور امام عصر علیه السلام ندانیم، نه تنها نسبت به انجام وظایف و تکالیف خود سست و بی اعتقاد نمی شویم، بلکه بر عکس، با دلگرمی و امید بیشتری به کار و تلاش دست می زنیم و با اتکال و اعتماد به وعده الهی، می کوشیم تا فضل و کرم خداوند را جلب نماییم برای اینکه هر چه زودتر اذن ظهور مولای پنهان از دیدگانمان را صادر فرماید. اهل حق در زمان غیبت امام زمان علیه السلام اگر جمعیت خود را نسبت به گمراهان و اهل باطل، کم و ناچیز ببینند، دل سرد نمی شوند و قیام امامشان را بعید نمی شمردند. سرّ این عقیده چیزی نیست جز همین که پیروزی قیام آن حضرت را کاری خدایی می دانند و معتقدند که اگر خداوند اراده فرماید، زمینه های غیر عادی و غیر بشری آن را چنان فراهم می سازد که همه نواقص بشری آن جبران گردد.

پس می بینیم که اعتقاد به الهی بودن قیام حضرت مهدی علیه السلام، در امیدواری و تلاش پی گیر اهل حق و تکاپوی دمام مؤمنان - برای انجام وظایفشان در زمان غیبت - چه تأثیر ژرفی دارد. به خاطر همین عقیده است که منتظران واقعی آن امام علیه السلام به هیچ بهانه ای خود را مجاز نمی دانند در زمان پنهانی امامشان سنگرهای دفاع از حریم و هویت تشیع را خالی یا ضعیف کنند، بلکه پشت کردن به دشمنان آیین حق را برای خود، گناه کبیره می شمارند. الگوی عمل منتظران ظهور در زمان غیبت، آیات شریفه ذیل است که در ضمن بیان ماجرای جنگ بدر بر

پیامبر اکرم ﷺ نازل گردیده است:

«يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا لَقِيتُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا زَحْفًا فَلَا تُولُوهُمُ  
الْأَدْبَارَ \* وَ مَنْ يُؤَلِّمُ يَوْمئِذٍ دُبْرَهُ إِلَّا مَتَحَرِّفًا لِقِتَالٍ أَوْ مُتَحَيِّزًا  
إِلَى فِتْنَةٍ فَقَدْ بَاءَ بِغَضَبٍ مِّنَ اللَّهِ وَ مَأْوِيَهُ جَهَنَّمُ وَ بِئْسَ  
الْمَصِيرُ.»<sup>۱</sup>

ای کسانی که ایمان آورده‌اید، هنگامی که با کثرت جمعیت کافران مواجه شدید، به آنان پشت نکنید (از آنان روی برنگردانید) \* و هر کس به آنان پشت کند رو به سوی غضب الهی آورده و جایگاهش جهنم است - و چه بد عاقبتی است [جهنم] - مگر آنکه پشت کردن به کفار به خاطر تغییر در شیوه جنگ یا پیوستن به گروه دیگری (از مبارزان اهل حق در جبههٔ دیگر) باشد.

به این ترتیب شیعهٔ امام عصر علیه السلام در زمان غیبت، خود را مکلف می‌شمارد با کسانی که دین و امام او را آماج حملات خود قرار داده‌اند، مبارزه نماید و گریزان، به آنان پشت نکند و میدان مبارزه و جهاد را خالی نسازد. چنین کسی تنها در صورتی جبهه‌ای را خالی می‌کند که بخواهد در جبههٔ دیگری با دشمن بجنگد یا آنکه شیوهٔ جنگی خود را تغییر بدهد. این گونه، منتظران ظهور همواره سنگرهای مبارزه با دشمنان دین و تشیع را پر و قدرتمند نگه می‌دارند و اجازه نمی‌دهند که مخالفان امام عصر علیه السلام از غیبت ایشان سوء استفاده کرده، دین و ایمان مردم مسلمان را مورد حمله و آسیب خود قرار دهند. این شیعیان مبارز

در گرماگرم قتال با دشمنان دین، در هر لحظه چشم انتظار صدور اذن خداوند برای ظهور مولایشان هستند و از جان و دل اعتقاد دارند که شرط لازم برای ظهور منجی عالم، پیروزی آنان بر لشکر کفار نیست، بلکه مهم، انجام وظیفه و ادای تکلیفی است که خدا و امام زمان علیه السلام از آنان خواسته‌اند.

بر اساس این عقیده، ما شیعیان موظف هستیم که - تا آنجا که در توان داریم و با رعایت ضوابط و چارچوب‌های شرعی - تکالیف خویش را به طور کامل به انجام رسانیم، اما در عین حال این انجام وظیفه را شرط لازم ظهور امام عصر علیه السلام نشماریم، بلکه آن را مصداقی از فضل الهی تلقی کنیم که در هر لحظه و زمانی می‌توان به آن امیدوار بود. بنابراین به هیچ وجه نمی‌توان اندک بودن جمعیت منتظران ظهور و فراهم نبودن سازوکارهای بشری آن را مانع تحققش دانست. این همان عقیده‌ای است که از تک‌تک ما در هر لحظه، یک منتظر واقعی و تلاشگر می‌سازد؛ منتظری که به ظلم‌های جاری در دنیای معاصر تن نمی‌دهد و در کوران مبارزه با دشمنان دین همواره دست به دعا بلند می‌کند و از درگاه ایزد منان، لطف و فضل خاص او را برای تعجیل در فرج مولایش طلب می‌نماید.

### ضرورت انجام وظیفه همراه با دعا بر تعجیل فرج امام عصر علیه السلام

جالب این است که در مقام دعا برای تعجیل فرج نیز یکی از مهم‌ترین شرایط - و چه بسا از همه مهم‌تر - وجود تقوا و ورع در شخص دعاکننده می‌باشد و این به آن معناست که هر چند کثرت دعا به پیشگاه الهی می‌تواند به فضل و رحمت او عامل بسیار مؤثری در جلو

انداختن ظهور امام زمان علیه السلام باشد، اما استجابت همین دعا مشروط به آن است که دعاکننده در انجام وظایف خود در زمان غیبت، کوشا و تلاشگر باشد. مبارزه و جهاد با دشمنان دین و امام زمان علیه السلام، در رأس وظایفی است که انسان منتظر در زمان پنهانی امامش بر عهده دارد. بنابراین دعا بر تعجیل فرج نیز (که از کارسازترین اعمال برای جلو افتادن ظهور امام عصر علیه السلام به شمار می آید<sup>۱</sup>) منوط و مشروط به این است که اهل دعا از سر سوز و به خاطر دارا بودن درد دین، اهل تلاش و عمل و جهاد با دشمنان تشیع و امام زمان علیه السلام نیز باشند.

نتیجه اینکه اعتقاد به خدایی بودن امر ظهور امام عصر علیه السلام - به معنایی که بیان آن گذشت - نه تنها تأثیر منفی بر تلاش و کوشش‌های منتظران ظهور در زمان غیبت ندارد، بلکه تأثیرات ژرف و عمیقی در ایجاد انگیزه و امید در دل‌های مؤمنان می‌گذارد و هرگونه یأس و سستی را از قلوب ایشان می‌زداید و نور امید به تعجیل فرج را روشن و تابناک نگه می‌دارد، هر چند شرایط بر مبنای حساب‌های بشری و عادی ناامید کننده باشد.

از این رو ما نباید از فضل الهی در هیچ لحظه و زمانی ناامید باشیم. چه بسا خداوند در اوج ناامیدی، فرج موعود خود را - که فرج همهٔ مؤمنان است - تقدیر و امر ایشان را اصلاح فرماید.

در پایان خداوند را به آبروی مادر بزرگوار و عزیز امام عصر علیه السلام شاهزاده خانم - حضرت نرجس خاتون سلام الله علیها - می‌خوانیم تا

---

۱ - بحث در مورد دعا بر تعجیل فرج امام عصر علیه السلام در حلقه‌های بعدی خواهد



در ظهور فرزندش تعجیل فرماید و دلهای خاندان عصمت و طهارت را  
به این وسیله شادگرداند و چشمان گناهکار ما مصیبت زدگانِ غیبت را  
هر چه زودتر به جمال دل آرایش روشن سازد.

آمین ربّ العالمین

### پرسش‌های مفهومی از درس‌های ۱۵ تا ۲۰

- ۱- آیا این تئوری به صورت کلی درست است: «شخصیت‌های بزرگ همیشه در نقطه‌های تعادل تاریخ ظهور می‌کنند»؟
- ۲- آیا می‌توان تاریخ بشریت را رو به رشد دانست و بر این اساس، آینده درخشان تاریخ را تحلیل کرد؟ توضیح دهید.
- ۳- گفته‌اند: «اگر قرار باشد که جهان پیش از ظهور حضرت مهدی علیه السلام پر از ظلم و فساد باشد، آنگاه باید ایشان بیشتر کسانی را که می‌خواهد بر آنها حکومت کند، بکشد. مرگ چنین حکومتی قطعاً زودرس است.» آیا می‌توان این سخن را پذیرفت؟ چرا؟
- ۴- چرا برخی سعی می‌کنند معیار مشروعیت نظام حکومت امام زمان علیه السلام را دموکراتیک بودن آن معرفی کنند؟ چه اشکالی به این دیدگاه وارد است؟
- ۵- ادعای تقسیم بندی تاریخ امامت به سه دوره «گرگ صفتی»، «میش صفتی» و «عدالت» را از جهت نقلی و از جهت تاریخی بررسی کنید.

۶- این استدلال را نقد کنید: «دولتِ عدالت، جامعهٔ عدالت‌پذیر می‌خواهد و چون جامعهٔ فاسد، عدالت را نمی‌پذیرد، پس دولتِ عدالت تنها در صورتی ظهور می‌کند که جامعه فاسد نباشد.»

۷- آیا می‌توان راز خانه نشینی امیرالمؤمنین علیه السلام و انزوای معصومین علیهم السلام و غیبت امام زمان علیه السلام را عدم آمادگی مردم دانست؟ چرا؟

۸- نظریهٔ «اختیاری بودن ظهور» را توضیح دهید.

۹- منظور از «کار خدا بودن» و «خدایی بودن» ظهور چیست؟

۱۰- پیش شرط قائل نشدن برای ظهور چه نتیجهٔ مهمی در بردارد؟

## فهرست منابع

- ۱- قرآن کریم
- ۲- الاحتجاج، احمد بن علی بن ابی طالب الطبرسی، دار النعمان، نجف، ۱۳۸۶ هـ.ق.
- ۳- اصول کافی، محمد بن یعقوب کلینی، دارالکتب الاسلامیة، تهران، ۱۳۴۸.
- ۴- بحار الانوار، محمد باقر مجلسی، المكتبة الاسلامیة، تهران، ۱۳۹۷ هـ.ق.
- ۵- بینش اسلامی سال دوم دبیرستان، محمد مسعود ابوطالبی و محمد علی سادات، شرکت چاپ و نشر ایران، تهران، ۱۳۷۵.
- ۶- پاسخ ده پرسش، لطف الله صافی گلپایگانی، انتشارات حضرت معصومه (س)، قم، ۱۳۷۵.
- ۷- تفسیر عیاشی، محمد بن مسعود عیاشی، المكتبة العلمیة الاسلامیة، تهران، ۱۳۸۰ هـ.ق.

- ۸- تفسیر قمی، علی بن ابراهیم قمی، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، بیروت، ۱۴۱۲ هـ ق.
- ۹- تفسیر کنز الدقائق، محمد بن محمد رضا قمی مشهدی، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، تهران، ۱۳۶۷.
- ۱۰- تنقیح المقال فی علم الرجال، عبدالله مامقانی، المطبعة المرتضویة، نجف، ۱۳۵۰ هـ ق.
- ۱۱- الخصال، محمد بن علی بن الحسین بن بابویه قمی، جامعة مدرّسین حوزة علمیه، قم، ۱۴۱۴ هـ ق.
- ۱۲- دادگستر جهان، ابراهیم امینی، دارالفکر، قم، ۱۳۵۲.
- ۱۳- دلائل الامامة، محمد بن جریر طبری، دار الذخائر للمطبوعات، قم.
- ۱۴- رجعت یا دولت کریمه خاندان وحی، محمد خادمی شیرازی، مؤسسه نشر و تبلیغ، تهران، ۱۳۶۵.
- ۱۵- روضة کافی، محمد بن یعقوب کلینی، دارالکتب الاسلامیة، تهران، ۱۳۴۸.
- ۱۶- سبل الهدی و الرشاد فی سیرة خیر العباد، محمد بن یوسف الصالحی الشّامی، احیاء التراث الاسلامی، قاهره، ۱۳۹۲ هـ ق.
- ۱۷- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، کتابخانه آیه الله مرعشی، قم، ۱۴۰۴ هـ ق.
- ۱۸- الغیبة، محمد بن حسن طوسی، مؤسسه المعارف الاسلامیة، قم، ۱۴۱۷ هـ ق.
- ۱۹- الغیبة، محمد بن ابراهیم نعمانی، مکتبة الصدوق، تهران.
- ۲۰- کشف المحجّة لثمره المهجّة، سیّد رضی الدّین علی بن موسی بن طاووس، مکتب الاعلام الاسلامی، قم، ۱۴۱۲ هـ ق.

- ۲۱- کمال الدین و تمام النعمة، محمد بن علی بن الحسین بن بابویه قمی، دارالکتب الاسلامیة، تهران، ۱۳۹۵ هـ.ق.
- ۲۲- کمال هستی در عصر ظهور، محمد باقر علم الهدی (ترجمه و مقدمه: جلال برنجیان)، انتشارات میقات، تهران، ۱۳۷۸.
- ۲۳- گفتمان مهدویت، ابراهیم امینی و دیگران، مؤسسه فرهنگی انتظار نور، قم، ۱۳۸۰.
- ۲۴- اللّهُوف علی قتلی الطّفوف، سیّد رضی الدّین علی بن موسی بن طاووس، انتشارات جهان، تهران، ۱۳۴۸.
- ۲۵- ماهنامه موعود، مؤسسه موعود، شماره‌های ۴۸، ۴۹، ۵۰، ۵۱ و ۵۳.
- ۲۶- مدارا و مدیریت، عبدالکریم سروش، مؤسسه فرهنگی صراط، تهران، ۱۳۷۶.
- ۲۷- مرآة العقول، محمد باقر مجلسی، دارالکتب الاسلامیة، تهران، ۱۳۶۹.
- ۲۸- مکیال المکارم فی فوائد الدّعاء للقائم عجل الله فرجه، سیّد محمد تقی موسوی اصفهانی، المطبعة العلمیة، قم، ۱۳۹۷ هـ.ق.
- ۲۹- مناهج البیان فی تفسیر القرآن، محمد باقر ملکی میانجی، جلد سوم، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، تهران، ۱۳۷۴.
- ۳۰- نوید امن و امان، لطف الله صافی گلپایگانی، انتشارات حضرت معصومه علیها السلام، قم، ۱۳۷۵.
- ۳۱- نهج البلاغه، سیّد رضی، ترجمه: علی اصغر فقیهی، انتشارات صبا، تهران، ۱۳۷۹.
- ۳۲- نهج البلاغه، سیّد رضی، تصحیح: صبحی صالح، بیروت، ۱۳۸۷ هـ.ق.